

موقف و نقش زنان

افغان

دراييزون ۱۸-۱۹

کابل ۱۳۶۵



فهرست

الف	صفحه	مقدمه
		نقش وموقف زنان در دوره سدوزائی ها
۱	صفحه	۱- احمد شاه بابا
۲۳	رر	۲- زنان تیمور شاه
۲۷	رر	۳- زنان شاه زمان
		القابیکه در دوره سدوزا نیان به
۲۸	صفحه	زنان داده شده بود :
۳۵	رر	جشن عروسی
		نقش وموقف زنان از سلطنت امیر
۴۶	رر	حبیباله خان
۸۷	رر	در باره موفقیت (۹۹) زن .
۹۱	رر	زنان مبارز در قرن نژده .
۱۰۸		زنان بلوچ
۱۱۲	رر	ماخذها
۱۲۵	رر	اسما الر جال واسمالاماکن



مقدمه

اجتماعات و یا بصورت کل جامعه انسانی مجموعه ای است مرکب از افراد و یا گروه‌های از افراد که در یک محدوده مستقل جغرافیایی زندگی می‌کنند و هر یک از افراد یا گروه دارای کار مشخص و موقعیت و موقف خاص در اجتماع خود می‌باشد. ارگانیزم اجتماعی مرکب از مردان و زنانی است که اجزای متعدد جامعه را می‌سازد و یکی مگممل دیگر است در استخوان بندی اجتماعی نمی‌توان یکی از این دو جنس را نادیده گرفت و یا پرو بلمهای یکی را بدون در نظر داشت جنس مقابل حل کرده و راج گذاشت، زیرا وضع اجتماعی شخص به مراتب بیش از وضع سنی و جنسی او و نقشش های اجتماعی که ایفای کند و موجودیت او را در اجتماع و جامعه موثر می‌سازد ارزیابی می‌گردد نه از لحاظ جنس یا سن و یا موقف و ورثی فامیلی او. با در نظر داشت نکات فوق نمی‌توان موقف زنان را در یک دوره مشخص تاریخ جدا از جامعه آن وقت مطالعه کرد بلکه ابتدا به تحلیل جامعه پرداخت و از خلال آن زندگی زنا نرا

ارزیابی کرد و بعد زندگی زنان، طرز تشکل فامیل ها و نقش زنان را در تولید راجع می‌شود و موقف آنها را در دوره مشخص تاریخ تحقیق کرد و تسلسل آن را در دوره های مختلف ارزیابی نمود و سوالاتی را که راجع به زندگی زنان در مراحل ابتدایی انسان های ابتدایی و موقف آنان در امروز مطرح می‌گردد جواب داد. آیا زنان در مراحل ابتدایی انسان های ابتدایی موقف امروزی را داشتند؟ آیا بنسب آن دیروز چون زنان امروز نگاه می‌کردند؟ چرا زنان خانه نشین شدند؟ و چرا چندزنی. Polygamy

رواج یافت؟ و چرا امروز چند زن گیری تدریجاً جای خود را بیک زنی خالی می‌کند؟ و تشکل فامیل های گسترده به فامیل های مستقل منتقل می‌گردد. همچنان هزاران چراهای دیگر.

درانسانای ابتدایی که از مالکیت خصوصی اثری نبود، مردم زندگی خود را به شکار حیوانات بصورت دسته جمعی تامین میکردند از آینده تشویشی نبود مال اندوزی و دزدی رانمی‌شناختند هر چه حاصل میکردند، در همان وقت مشترکاً می‌خوردند. در آغاز جوانی زناشویی میکردند به «چندزنی» تمایل نشان نمی‌دادند. فامیلهای کوچک در يك حلقه بزرگ اجتماع مشترک زندگی میکردند جنگ و جنجال کمتر اتفاق می‌افتاد زندگی آسوده و بی‌درد سر را پیش می‌بردند. ولی همینکه تغییری در زندگی و طرز معیشت آنان روی داد. از شکار حیوانات وحشی دست کشیدند به اهلی ساختن حیوانات پرداختند تعادل زندگی آنها نیز بهم خورد و جهت بازیابی تعادل دگرگونی همه روابط اجتماعی روانداشته شده باین معنی که به اهلی ساختن حیوانات پرداختند و به غرض دوا داری خانه به دوش شدند از يك جای به جای دیگر انتقال کردند که در این نقل و انتقالات به کشفیات و اختراعاتی دست یافتند برای خود ابزارهای ساختند از فطرت استفاده کردند، زمین را شخم زدند و تخم پاشیدند و جهت سکونت خود توتاه زمینی را احاطه کردند و مالکیت خصوصی مستقر گردید.

با استقرار مالکیت خصوصی و پیدایش اقوام تولید بنیان جامعه دگرگون شد اداب اخلاق و رسوم اجتماعی جای خود را به آداب و رسوم جدید خالی کرد جامعه به طبقات جدا شد مال اندوزی و گسترش ساحه نفوذ و قدرت و فکر حاکمیت بر دیگران سبب شد تا استثمار فردا فردم بوجود آید تقوای جامعه بدون طبقات جای خود را به اخلاق طبقاتی گذاشت دزدی ها، دشمنی ها و اختلافات و جنگها بر سر قدرت و دارایی آغاز گردید. استثمار فردا فرد کار را بجائی کشانید، که به استثمار يك قوم از قوم دیگر و حتی به استثمار ممالک و سر زمینهای دور دست منجر شد. در این نقل و انتقالات و تحول از يك دوره ابتدایی به جامعه قبیلوی در زندگی زنان نیز بی‌اثر نماندند زیرا هر تحول اجتماعی که به طرز زندگی انسانها اثر انداخت بالای زنان نیز بی‌تاثیر نماند مقتضیات زندگی اقتصادی یکی از عمده ترین علت‌العلل اشتراك زنان در تولید گردید ترویج فلاح و زراعت، رونق صنایع محلی دستی، تهیه خوراک و پوشاک در همه طبقات از جمله حوایج اولیه شمرده شد و احتیاج به تعداد کارگران احساس گردید، مردان به

دامپروری و تامین امنیت پرده ختنه زراعت و تربیت اطفال و تنظیم منزل به زنان واگذار گردیدند در نتیجه زنان آزادی خود را از دست دادند و اسیر مردان گردیدند و بخاطر کار و تولید و سهم عمده در اقتصاد بسا آزادی های خود را از دست دادند مردان به چندزنی رغبت پیدا کردند چند زنی کسب شدت نمود، ارزش زنان بخاطر کارهای تولیدی شان بالا گرفت باین معنی که مردان در بدل هر زنی که میگردفتند يك مقدار پول، جنس و یا حیوان به پدر دختر می دادند که نام آنرا «ولور» یا «شیر بها» و یا طویانه در زبانهای خو دمطابق این می گذاشتند. که در حقیقت دختر فروخته میشد و چون برده و اسیر با او رفتار میگردید. تا امروز هم در بسا نقاط دور دست افغانستان با وجود فرامین صادر شده دولت ها این نوع مبادله صورت میگیرد، تا امروز هم ارزش زن را در اطاعت مطلق شوهر و سهم گرفتن او در کارهای تولیدی مربوط میدانند زنی را زیبا و مقبول شوهر میدانند که زیاد کار کند و دم نزند. نه بخاطر انسان بودن و داشتن حق انسانی او.

چندزنی گیری Polygamy مسئله ی تازه نیست بلکه در جوامع مختلف و ادیان مختلف در هر عصر و زمان رواج یافته است و هر کس با اندازه توان و قدرت مالی و ضرورت اقتصادی خود از نگاه تولید زراعتی، فلاحی و مالداري و صنایع محلی دستی زن میگردفت آنانیکه فقیر و نادار بودند جز يك زن نداشتند در عمر خود موفق بیک بار ازدواج هم نمیشدند که این خود زاده خصلت طبقاتی جامعه بود و هست.

محترم استاد پوهاند عبدا لعی حبیبی در این مورد در کتا با افغا - نستان بعد از اسلام در جایی چنین می نویسند که غرض ثبوت قول خود آنرا نقل می کنم «در جامعه زردشتی» تعداد از دو واج رواج داشت و هر کس با اندازه توان مالی خود زن میگردفت و بنا برین اشخاصی مستمند و نادار جز يك زن نداشتند و در صورتیکه کزک خودای «کدخدای» دارای چند زنی بودی. وی حق داشت یکی را بجهت کزک یا نوک «کدبانو» برگزیند. که او را «زن پادشایها» گفتندی و پاین از او زن خدمتگار بنام «زن چکار بها» بودی که هر یکی حقوق مختلف قانونی داشتی. و در قسم دوم عموماً زنان زر خرید و یا اسیران جنگی بودی که هر دو بر شوهر هر حق نفقه دایمی داشتندی ولی از اولاد زن خدمتگار فقط اولاد نرینه را حق شمول در خانه ان خو د حاصل بود.

و تزویج محرمات که آنرا «اوستا» خوینت و دذا «گفتندی رواج بسیار نیک روسیله رحمت و کفاره کبایر شده بی شدی» (۱)

پس، علوم است که پیدایش افزار کار و تولید وسیله ی عمده چندزنی گردید زنان آزادی‌های خود را از دست دادند، محکوم پنجه مردان گردیدند. ترکیب فامیلهای نیز از ترکیب فامیلهای کوچک به فامیلهای گسترده تحول یافت و خانواده ها بصورت واحدهای اقتصادی درآمد چنانچه لافوریه سالهای قبل مونو گامی (تعداد ازواج) و ما لکیت زمین را از مشخصات مدنیت شمرده است و آنها به حیث جنگ فقرا در مقابل اغنیا تعبیر کرده است از مطالعه کتب اوبه این حقیقت نیز می‌رسیم که در تمام جوامع ناقص و نارسیده که منافع متضاد طبقاتی آنرا از هم جدا کرده باشد خانوادگی انفرادی بحیث واحدهای اقتصادی در می‌آید (۲) مقتضیات اقتصاد ی سبب شده که اعضا، خانواده مشترکاً به کار تولید «زرا، عتی، فلاحتی، مالدار ی، بافندگی و صنایع محلی» پردازند و خانواده‌ها با زیستن مشترک در یک خانه بصورت فامیلهای گسترده درآمدند.

در چنین خانواده هائمه اعضای فامیل که عبارت از پدر، مادر خواهران برادران، کاکاها، ماما ها، خاله ها و عمه ها، فرزندان آنها بودند مشترک زندگی میکردند. مشترکاً کار میکردند و باید مشترکاً سود می‌بردند ذر حاک لیکه در موقع توزیع برعکس بوده هر که قدرت بیشتر داشت وقوی تر بود سود بیشتر می‌برد که اینهم یکی از مظاهر تضادها در زندگی طبقاتی است در جامعه نیز آنانیکه ابزار تولید را داشتند ولو که در تولید و کار سهم نمی‌گرفتند از حاصل کار دیگران بهره بیشتر می‌بردند. زنان که ضعیفتر بودند با تمام زحمتکشی و کار تولیدی هیچ بدست نمی‌آوردند اگر ارجی با اوقایل بودند صرف بخاطر ارزش اقتصادی آنها بود که از نظر یک زن نمی‌توان این ارج و یا والا ئی را در جامعه واقعاً والا ئی خواند و خورسند شد بلکه به عبارت دیگر دوره اسارت زن نامید زنان را در بدل پول و جنس می خریدند و بکار های شاقه می‌گماشتند و نامش را تمدن و تحول در زندگی می‌نامیدند، که در مملکت ماهنوز هم به زن عین ارج گذاری را روا می‌پندارند. در ممالک صنعتی تکامل اقتصاد و پیدایش تکنولوجی و صنایع ماشینی جدید تغییرات فراوانی در ترکیب خانو ادها رخ داد. فامیلهای از شکل گسترده به خانواده های کوچک و مستقل مرکب از پدر و مادر و فرزندان تبدیل

گردید. ولی در جوامع انکشاف نیافته که از صنایع و تکنولوژی اثری نبود و نیست عدم خطوط مواصلاتی و وسایل ارتباطی که تماس مستقیم بین افراد و قبایل برقرار شده نمی تواند تجارت بحالت بدوی و مبادله جنس به جنس صورت می گیرد نمی توان تحول و تغییر سریع را انتظار برد. بلکه در طی سالها و قرنها در چنین جوامع مثالهای زنده و برجسته سالیان گذشته را می توان طور نمونه مدار تحقیق قرار داد.

افغانستان یکی از همان اجتماعاتی است که تا هنوز هم قریه ها و دهکده ها به صورت واحدهای جداگانه نظام قبایلی و شبه فئودالی زیست میکنند تغییرات چندانی در طی چند قرن قبل و چند قرن بعد آن مشهود نیست و تا هنوز هم در بعضی قرا و قصبه ها حتی بعضی ولایات زنان چون مردان از محرومیت تضاد های طبقاتی رنج می برند. در تولید سهم فعال می گیرند ولی از ثمره آن بهره ناچیزی بدست می آرند که برای محققین امروز نمونه های از زندگی دیروز را عرصه میدارد.

تحقیق امروزه این جانب درباره نقش زنان از سلطنت احمدشاه درانی الی امیر حبیب الله خان نیز متکی به نمونه گیری از نقاط دور افتاده افغانستان و رجوع به کتب تاریخ و داستانهای منظوم و منثور و افسانه هائی است که از دستبرد حوادث زمان مانده و یا به طبع رسیده و یا بصورت طبع نشده به نزد اهل تحقیق و علم بوده است استفاده بعمل آمده است در این تحقیق متاسفانه از وسیله های مختلف از قبیل مصاحبه، پرسشنامه، نمونه گیری Sampling و اسناد خصوصی ابزارهای سنجش که می بین توده های مصاحبه ها و ملاقات های اینکه بین محقق و فرد و یا افراد مورد نظر صورت میگرفت میسر نبود زیرا موضوع طرف تحقیق سالها قبل اتفاق افتاد و جز از وسیله های مشاهده غیر مستقیم که آنهم مراجعه به کتب تاریخی کالا های کهن، افسانه ها، و امثال و این های قومی و نامه ها است استفاده به عمل آمده است. لهذا نارسایی های دارد که نویسنده بوزش می خواهد و انتقاد اهل نظر را به دیده قدر می نگرند محقق در جریان تحقیق ناگزیر است به علت العلل دور و نزدیک و تسلسل علتها عمیق گردد و جریان وقایع را در بین علتها جستجو کند و موضوع تحقیق یا فرضیه را در چوکات اوضاع و احوال عمومی جامعه انداخته تسلسل علتها را مطالعه و از لابلای آن موضوع را تحقیق نماید در غیر آن تحقیق سوسیو لوژیک بریک دوره مشخص

که سالها قبل اتفاق افتاده وائسری از آن فعلاً در دست نیست ناممکن جلوه می کند بنا برین قبیل از همه به غرض تحقیق زندگی زنان در قرن ۱۸ و نژده باید اوضاع احوال محیطی را که زنان در طبقات علیا و طبقات پایین اجتماع افغانی در آن زندگی میکردند و نقش های عمده تولیدی اقتصادی و سیاسی-سی داشتند مطالعه کرد و از بین آن تصویر واقعی زنان طبقات علیا و سفلی جامعه را تحقیق کرد و نمونه های که در دست است فوتوکاپی نموده به غرض مطالعه بان افزود.

فرضیه کلی است که هر تحولی در اجتماع و یادریك جامعه رونما کرد در زندگی خانواده ها و زندگی زنان که ستون فقرات جامعه را تشکیل میدهد بی اثر نمی ماند و هر تحول در زندگی زن در تغییر اجتماعی نیز موثر است لویلی خانواده را اصل و اساس تحولات اجتماعی می شمارد.

در طول سده هژدهم فورماسیون جامعه افغانی قبیلوی که در آن طبقه امرأ و مامورین، طبقه رسائی و خوانین و سرداران محلی، طبقه روحانیون «ملاها، مشایخ و سادات»، طبقه ی تجار بزرگ که بصورت کل قطب غنا و قدرت و نفوذ را تشکیل میدادند، شاهان و امیران، را انتخاب میکردند و در عزل و نصب اراکین دولت سهم فعال داشتند.

در بین این طبقات ممتاز ترین آنها بعد از خانواده شاهی و امرامو-رین عالی رتبه نظامی و ملکی بودند و بعد از آنها طبقه دوم را روحانیون و خوانین بزرگ محلی تشکیل و بصورت موازی بیس میرفتند تجار و ملاک طبقه سوم را می ساختند.

قطب مقابل «قطب فقر» را بزرگران بی زمین و کم زمین صنعتکاران و کسبه کاران، تجار خورد کارگران «بیشتر مزدوران خانگی» مالداران و کوچی ها تشکیل میدادند که همیشه در تولید موثر ترین طبقه را می ساختند ولی از مزد خود سود ناچیزی می بردند و همیشه تحت فشار و استثمار طبقات حاکم و استثمار گر قرار میگرفتند.

در بین همه طبقات و اصناف قشریکه بیشتر از همه دارای امتیازات بوده روحانیون بودند که از طرف دولت معاش مستمری «۳» داشتند و هم در بین مردم احترام زیاد میشدند زمین های شان بطور رایگان بصورت دسته جمعی داوطلبانه شخم زده میشد جوها، کاریز های که مربوط با آنها بود-ده پاك و حفر میکردید، این کارها را مردم صرف بخاطر عقیدتی که داشتند

انجام نمیدادند بلکه چون سفارشنامه آنها به نزد امرا و مامورین عالیرتبه و خوانین بزرگ قبایلی و خوانین محلی اعتبار زیادی داشت مردم آنقدر با ایشان اظهار عقیدات و ارادت مریض بودند که بر علاوه انجام کارهای ضروری آنها، دختران خود را «نذرانه» به ایشان میدادند و بنام «نذرجه» (۴) دختران را به دروازه روحانیون بانفوذ می بردند.

این طبقه مولود فقیر از نگاه کار تولید و زحمتکش و قوای بشری در صف اول جامعه قرار داشتند ولی چون فاقد ابزار تولید بودند هیچ نوع امتیاز نداشتند و از بهره کار خود عشر و در جای های مختلف سهمیه معین میگردفتند و زندگی بخور و نمیر را پیش می بردند و همیشه تحت فشار و استثمار طبقات حاکم به عمرت و پریشانی بسر میبردند هر کس در هر طبقه ای که قرار داشت برای کسب زندگی نسبی بهتر در تب و تلاش بودند که می توان از آن چنین نتیجه گیری کرد که جامعه افغانی در سده هژدهم و به ادامه آن در قرن نوزدهم همیشه در حالت جنبش و حرکت بوده هر دو طرف حاکم و محکوم صاحب امتیاز و بی امتیاز برای پیشبرد اهداف و منافع طبقاتی خود که یکی برای کسب قدرت و شهرت و صلاحیت بیشتر استثمار گرانه و دیگری بخاطر ازدیاد لقمه نان بیشتر و زندگی نسبته انسانی تر در تلاش بودند.

شاهان و همکارانش که در راس هرم قرار داشتند سخت تحت تاثیر و نفوذ طبقات بالایی جامعه بودند و بخاطر استحکام موقف خود و فایده خود راهی جز رضای نکهداستن طبقات بالایی نداشتند اگر چنین نمی کردند و حرکتی خلاف میل قطب غنا و قدرت به نفع توده ها انجام میدادند و فیصله بعمل می آوردند و لطمه بر خود سربازی صاحبان نفوذ وارد میشد تحمل و بر داشت آن بر قدرتمندان ناگوار آمده از هر قوم، ملیت منطقه زبان و مذهب که بودند دست و وحدت بهم داده وسیله اغتشاش و خانه جنگی نارامی های گوناگون را موجب می شدند و در دسری برای شاهان و امیران خلق میکردند، پس در چنین شرایطی هر کس کوشش داشت بوسیله ای از وسایل اعتماد طرف مقابل را بخود جلب کند با این معنی که سران قبایل و روحانیون بین خود و بین خود پادشاه و دیگر راکین دولتی و پادشاه نیز با سران قبایل و روحانیون بانفوذ رابطه قایم میکردند و تلاش همه جا نبه به غرض تحکیم ارتباطات ذاتی

البینی صورت می‌گرفت که شرح و تفصیل همه وسایل و طرق از حیطة تحقیق این رساله خارج است کوشش می‌شود، که یکی از وسایلی را که عبا-رت از نقش زنان در تحکیم این ارتباطات و در امور سیاسی و اجتماعی داشته و سهمی را که در ساختمان اجتماعی و اقتصادی جامعه گرفته شرح و تفصیل گردد.

در حیات قبیلوی مقوله عام وجود دارد که هر که فرزند بیشتر دارد و هر قبیله که تعداد آن بیشتر است قوت مادی و معنوی بیشتر دارد بادر نظر داشت این مقوله گرچه عامیانه است ولی طرز تفکر وقت را در باره ساختمان جامعه خوب واضع می‌سازد عملاً دیده میشود که در طبقات بالایی جامعه «قطب قدرت و غنا» کوشش بعمل می‌آید تا غرض کسب قدرت بیشتر بر، تعداد فرزندان خود تعداد فامیلهای خود و مردان و زنان قبایل خود بیافزاید پس به ازدواج های مکرر مبادرت می‌ورزیدند. دامنه گسترش این از دوا-چها منحصر در یک قبیله از دواج بین القبیلوی نمانده بلکه خارج از قبیله خود با خارج از قبایل خود نیز خوشی میکردند و قبیله هارا با هم پیوند می-دادند حتی دختران و خواهران خود را به غرض رسیدن به قرب سلطان به پادشاه و شهزادگان و اراکین دولت به زنی دادند و باینوسیله بر قدرت خود می‌افزودند.

پادشاه نیز که خود را محصور حلقه قدرت و ثروت صاحبان نفوذ می‌دیدنا گزیر به غرض استحکام خود و آرامش نسبی که از این ناحیه برایش میسر میکردید چنین ازدواجها را مجاز میدانست که این نوع ازدواجها را بیشتر می‌توان سیاسی خواند تا ازدواجها ینکه به اساس شرع شریف نبوی «ص» روی مصالح دین مقدس اسلام اجازه داده شده است زیرا دین اسلام برای زنان ارج زیادی قایل شده و حقوق مساوی و عدم تبعیض مادی و معنوی را بین زنان متعدد چهارگانه در یک خانه امر فرموده است. متأسفانه در ازدواج های که بنا بر ملحوظات سیاسی انجام پذیرفته این اصل مراعات نه گردید، بلکه نه به تعداد معین شده محدود شده و نه از نگاه مساوات مقام مساوی بین زنان قایل شده بودند. بلکه تا چهارده زن نکاحی شمرده شده و تعداد نامحدود زنان بنام کنیزان «چاریه ها» و سورتی هادر حرامسر ا هاقید گرد-یده اند تعداد سورتی ها و چاریه ها کدام حد بندی خاصی نداشته بلکه بسته به تقاضای سیاسی پادشا هان، امیران، احکام و سران قبایل قومی و مذهبی بود

از نظر مساوات حقوقی نیز تفاوت چشمگیر بین زنان معتبر اصیل زادگان و زنان دیگری که از خانواده های نسبتاً کم قدرت بودند موجود بوده این امتیازات و تفاوت های این فرزندان نیز مشهود بوده یعنی فرزندان که مادران شان از فامیل های اشرافی بودند مقام والا تر داشتند. در غیاب پدر به ولیعهدی انتخاب میشدند و همه امور سلطنتی، قبیله‌ای و روحانی را پیش می بردند. در حالیکه فرزندان زنان سورتی و کنیز از این امتیاز محروم بودند. مقصد از ولیعهدی تنها انتصاب شهزاده در مقام سلطنت نیست، بلکه مانند سلطنت که مورثی بوده مقام خانی و روحانیت نیز میراثی از پدر به پسر انتقال میکرد.

مقوله دیگری نیز زبانزد خاص عام است که ذکر آن بی مناسب نیست «در بین قبیله بی قوم و در بین قوم بی برادر و در بین برادران بی پسر نباشی» از این مقوله چنین بر می آید که همه طبقات حاکم و محکوم، استثمار گرو استثمار شونده هر دو در تلاش بقای خود بودند و به خاطر این اصل به زن گرفتن هامتوسل می شدند، که ذی‌العلت العلل آن در طبقات بالایی و طبقات پایانی اجتماع مختصر ارایه میگردد.

در طبقات بالایی ۱- کسب قربت با خدا و قدرت ۲- موجودیت و تمرکز سر- مایه زیاد، املاک، اراضی ۳- ترس از میراث شدن و ترس از تنهایی در کھولت و پیری.

از تذکرات بالا باید چنین نتیجه گیری کرد که در جامعه افغانی قرن هژده و نوزده زنان طبقات علیا منیحت بازیگران سیاسی و اجتماعی نقش فعال داشتند در حالیکه در طبقات پایانی جامعه زنان از نظر نقش عمده ای که در تولید داشتند و بخاطر مؤثر بودن خود در اقتصاد مملکت ارزیابی میگردد و حتی امروز هم زنان زحمتکش طبقات پایانی جامعه به خاطر سهم عمده در تولید و اقتصاد ارج گذاشته میشوند.

در سنت زن گرفتن ها در طبقات پائین جامعه بر علاوه سوال بقای نسل و بقای هستی مسئله تولید و اقتصاد ارزش بیشتر دارد مردان به جهت کمک در زحمتکشی احتیاج به کارگر در مزرعه و صنایع بافندگی محلی و کار در امور مختلف و شخصی منازل طبقات بالایی جامعه «اشرافیان» داشتن فرزندان زیاد جهت افزایش نان آوران در خانه، ترس از در ماندگی در کھولت و بالاخره بجا کردن تعهدات خواین و سران قبایل را نزد شاهان و امیر-

ان باتقدیم کردن جوانان کمر بسته در خدمت عسکری در میدانهای جنگ که بصورت ملیشیا و ایله جاری صورت می گرفت و چون سلسله مراتب خوانین محل و خوانین بزرگ هر که پسر بیشتر می داشت مقدار و اعتماد او و موقف او به نزد خانان محل بیشتر می بود ، زنان متعدد می گرفتند .

داشتن دختران نیز آنقدر ها به نفرت دیده نمی شد زیرا که دختران را وسیله ی تحکیم دوستی و مودت و ارتباط بین خانواده و قبایل میدانستند و روحانیون نیز به سلسله مراتب و حانیت طرف اعتماد شدید افراد جامعه بودند لهذا بسیار اوقات به خاطر دریافت تکیه گاه دختران خود را نذرانه « نذر جده » به خانه روحانیون می بردند مرد روحانی اختیار مطلق داشت که خودش با او ازدواج کند و یا بهر کسی خواسته باشد او را بدهد .

تولد دختران را اگر چه ماهه سرافکنندگی میدانستند و هنوز هم در قرآ و قصبات حتی در شهرها درباره تولد دختران عینی عقیده موجود است مگر در موارد ذیل از دختران بحدیث میانجی و وسیله تحکیم روابط استفاده می کردند و تا هنوز می کنند .

۱- اگر بین دو خانواده یا دو قبیله یا دو قوم خصومتی ایجاد میگردید که خطر قتل و قتال از آن متصور بوده در آن صورت راه آشتی بین طرفین متخاصم دختر یا دخترانی را به عنوان دواج پسری و یا پسران طرف مقابل می دادند که هنوز هم در قرآ و قصبات جامعه ما دوام دارد که بنام بد « ۶ » یاد میشود بر علاوه يك مقدار زیاد مواد غذایی آوردن و چند رأس گوسفند و گاو نیز طوری مهمانی ضمیمه تقدیم میشود . باید متذکر شد که در طبقات بالایی جامعه سلسله « بد دادن » دختران خان و صاحبان نفوذ به ندرت صورت می گرفت بلکه در بدل خصومت سران قبایل و اقوام دختران کنیز و یاد دختران طبقات پایانی جامعه که مربوط به حیظه قدرت خان و یا ملاک بوده در عوض دختر خان به « بد » داده میشود که یکی از عوامل بدبختی جامعه طبقاتی بود .

بدل « ۷ » مورد دومی که دختران را مورد استفاده قرار میدادند و بیشتر متوجه فقر و اقشار ناتوان جامعه میگردیدها نابدل کردن دختر بود باین معنی که پدری دختر خود را به پسری میداد و در مقابل دختر او را بخود و یا به پسر خود بدو زنی می گرفت . زیرا در غیر آن باید در مقابل زنیکه بخود و یا پسر خود

میگرفت یکمقدار پول به عنوان طویا. نه (۸) می پرداخت بهر صورت دختران قربانی آرزوهای مردان میگرددند.

پس معلوم شد که رغبت به چندزنی بسته به قدرت مالی مردان بود و از ادوار مختلف در ادیان و مذاهب مختلف و جامعه های مختلف رواج داشته است، دین مقدس اسلام که آخرین و کاملترین ادیان است امتیازاتی را بزنان قایل شد، بزنان ارج انسانی گذاشت در تعداد زوجات قیوداتی به مردان وضع کرد که اگر بدان مراجعه گردد. خود سدی برای چهار زنی است از بی عدالتی های که در جامعه در حق زنان رومی داشتند جلوگیری بعمل آورد. حقوق برای زنان قایل گردید. ملکیت زنان را به بر سمیت شناخت زنده به گور کردن دختران را منسوخ قرارداد و عمل شنیع خواند.

مثالهای زنده موجود است که قبل از اسلام در جامعه ما چند زنی رواج داشت زیرا تا اواخر قرن نوزده منطقه نورستان امروز که کافر ستان یاد میشود چند زنی رواج داشت و تعداد زنان در خانه بسته به توان مالی نام و شهرت قبیلوی مردان بود اگر مرد یک قطعه زمین و چند راس محدود حیوان می داشت یک زن میگرفت و اگر چند قطعه زمین و مواشی زیادی می داشت به تناسب هر قطعه زمین یک زن میگرفت حاکمیت نیز به مردان تعلق داشت و

چند زنی مایه مباهات و شهرت مردان بود. تحقیقی که در سال ۱۳۳۲ جناب محترم احمد علی معتمدی عضو اکادمی علوم افغانستان در ساحه نورستان انجام داده و رساله در این باره نوشته ثابت می سازد که چند زنی زاده وضع اقتصادی مردان است که نویسنده از ایشان صمیمانه متشکر است. که رساله خود را غرضی استفاده در اختیارم گذاشتند ایشان مدتی را در نورستان گذرانده بلافاصله هاتماس گرفته و زندگی خانواده ها را طور نمونه انتخاب و بررسی کرده اند که من از جمله دو خانواده را به غرض ثبوت قول خود در اینجا نقل میکنم.

۱- «زره گزمر» متمولترین شخصی جمعیت کامدیش است که سه زن و شش اولاد دارد. دارایی وی چنین شمار گردید.

گوسفند و بز ۱۶۰۰ راس

گاو ۱۰۰ راس

زمین ۸ قطعه که تقریباً ۲۷ سیرغله در آن کشت میشود.

۲- جدعه خان ولد استان دیمو غربیترین شخص جمعیت کامره گام

است . که يك زن ويك دختر دارد. دارایی ان از این قرار است .

گوسفند ۱۳ راس

بز ۱۲ راس

گاو ۳ راس

زمین سه قطعه که دو قطعه ان نیم سیر ويك قطعه ديگران چهار (۹) سیر تخم کشت میشود (۱۰)

مثالهای فوق الذکر تصریح کرده که تعداد زوجات در طبقات علیا جامعه مربوط به سطح در آمد شهرت قبیلوی وقومی مردان بوده وهست. خوانین پیشین ارباب ازبک ، میر هزاره که در انوقت «سلطان» لقب داشت با بیگ وسرदार اقوام تاجک ویلوچ همه وهمه در سطوح بالای جامعه با اندازه تمول وشهرت خود زنان داشتند بعد ها در صفات بعدی خواهیم دید که تعداد زن های نکاح شده از تعداد زنانیکه شرکا رهاست نیز بالا رفته وتعداد سورتی ها وکنیزان که حد بندی نداشت که طرز زندگی وسهم آنان در ساختمان اجتماع افغانی قرن هژده ونزده در موقع ان ذکر خواهد گردید .

در سطوح پایانی جامعه نیز زنان مربوط به فرزاد ، ملیت وهر مذهب و منطقه وزبان وجه متشرکی داشتند ودر مزرعه کار می کردند ، در تولید سهم عمده می گرفتند ، ودر زراعت ، مالداري ، معناری تربیت اطفال انجام امور منزل وبا . فندگی محلی وبالاخره تلاش برای زندگی انسانی بهتر میکوشیدند ولی از حاصل دسترنج خود بهره ناچیزی بدست می آوردند و بحالت فلاکت باری حیات بسر می بردند مگر با وصف همه نسبت بزنان طبقات علیا آزادی بیشتر داشتند روی خود را پنهان نمی کردند در مجالس وجرگه های قومی اشتراك می ورزیدند که تا هنوز هم در قرا وقصبات تفاوتها بین زندگی شهری ودهاتی موجود است . در صفحات بعدی سعی خواهد شد که نقش فعال زنان هر دو طبقه اجتماع (قطب فقر و غنا) را که در اعمار وتخریب جامعه افغانی در قرن ۱۸ و نزده بازی کرده اند تشریح نمایم .

در ختم این مقال نابجا نیست از استادان محترمی که مرا راهنمایی نموده اند صمیمانه اظهار سپاسگزاری نمایم بالخصوص از استاد بزرگ

دانشمند پوهاند عبدالحی حبیبی و محترم استاد و دانشمند پوهاند رشاد اظهار سپاس بی پایان می نمایم همچنان از محترم استاد حبیب الله رفیع که ارشیف شخصی خود را در اختیارم گذاشتند تا فوتو کاپی های لازم را بردارم بی نهایت ممنون و مشکورم ضمنا از همه خوانندگان محترم آرزو مندم نواقص و خلاها، که در جریان مطالعه بر می خورند مرا راهنمایی نمایند و اگر اسنادی نزد خود داشته باشند بطور امانت در اختیارم گذاشته بنده را سپاسگذار سازند زیرا که فکر میکنم که این کار کوچک آگاهی به غرض تحقیق در زندگی زنان افغانستان است نه معلومات مکمل و کافی در پیچیده خوردی است که راه را برای جوانان پڑو - هشگر موشکاف که علاوه به زندگی زنان و پرابلم های آنان دارند باز میکند امید است مورد قبول واقع گردد

با احترام معصومه (عصمتی)

Property of A.C.I.O.

فصل اول

نقش و سوقف زنان در دوره سدوزایی ها

۱- احمد شاه بابا :

قبل از همه باید جامعه‌ی را که در زمان احمدشاه بابا زنان در آن زندگی میکردند معرفی نمود و بعد به تحقیق به زندگی زنان پرداخت. مرحوم غبار در کتاب خود وضع افغانستان را قبل از احمدشاه بابا درانی چنین نقل می‌کند: بعد از مرگ نادر افشار در جمله مما لك متصرفه او اغتشاش ملوك الطوا- یفی هاسر کشیده، فارسیها تاده سال دیگر نتوانستند به امنیت مملکت وو- حدت اداره سیاسی موفق شوند و افغانستان را بیشتر از این خطر تهدید می‌نمود باین معنی که ملت افغانستان به علل مخالفت های عشیره وی متشتت و بواسطه تسلط حکام بیگانه مایوس و متنفر و از نظر اقتصادی فقیر بودند رؤسا و خوانین و روحانیون ملی اکثریت ملت را که مصروف دهقانی و مالدار ی و زندگی در شهر هاشغول تجارت و صناعت دستی بودند به منافع کوچک و مادی خودشان راهنمایی میکردند در صفحات شمالی مملکت دسیسه سیاسی امرای جنیدی بخارا منبسط و در صفحات غرب حکام نادر شخصاً ادعای استقلال داشته و در صفحات شرق مجدد آحکام هندی بنای ضم شدن به هندوستان گذاشتند (۱۱)

به استناد نبشته مرحوم غبار باید پذیرفت که افغانستان در اواخر قرن

همزدهم یعنی مصادف به انتخاب احمدشاه درانی سیستم قبیلوی بعداعلی خود رسید بود و هر یکی از سران قبایل و صاحبان نفوذ روحانی و ملاکین در داخل قدرت زیادی داشتند از سوی دیگر اوضاع عمومی جهان در اثر کسترش صنایع و انقلاب صنعتی به دوره جدیدی داخل میشد ممالکی چون فرانسه، روسیه تزاری و امپراطوری انگلیس بر سر تقسیم دنیا در رقابت بودند و هر کدام برای دریافت مواد اولیه صنایع و غذایی ماشین های صنعتی از یکطرف و دریافت بازار برای فروش مواد تولیدی خود از سوی دیگر راهی شرق که سرشار از مواد خام و فاقد صنایع بودند گردیدند اوضاع آشفته افغانستان در این گیسو دارها بیک دست قوی و دماغ عالی نیاز داشت تا با عزم متین و فکر روشن راه یافتن به دل های مردمان این تشتت و پراگندگی رارفع و خطرات خارجی را از مملکت دفع و در داخل بتواند مجدداً وحدت ملی و سیاسی را تحکیم بخشد. یک حکومت ملی و قوی را بنیانگذاری نموده از خود سری های صاحبان نفوذ به نحوی جلوگیری نماید که این کار جز از دست این مرد بزرگ «احمدشاه بابا» نیست کسی دیگر ساخته نبود سران قبایل هم که گرد هم نشستند تا مردی را با این مقام انتخاب نمایند جز احمدشاه به کس دیگر اعتماد نکردند.

احمدشاه بابا که نتوانست اعتماد سران قبایل و روحانیون و مردم را بخود جلب نماید حکومت مرکزی را تقویت کرد دولت مقتدری را به وجود آورد و بنیان افغانستان جدید را گذاشت به غرض رضایت خاطر خوانین و روسای قبایل شورای تشکیل کرد و سران قبایل و عشایر مختلف ساکن افغانستان را در آن سهیم ساخت و وقتاً فوقتاً مجالسی ترتیب و از ایشان در امور مملکت داری مشورتی میخواست. اصلاحات اداری و دولتی و اردوی منظم را تنظیم کرد قوانین قضایی و غیره را مرعی الاجراً قرار داد و تحولات عمده را به جهت استحکام یک دولت مقتدر مرکزی بوجود آورد.

در پهلوی سایر تحولات اجتماعی نظری بوضع و زندگی زنان نیز مبذول کرد. چون احمد شاه بابا همیشه در همه امور از نظر صائب مادر خود در مملکت داری استفاده میکرد مقام زن و مادر را خیلی گرامی میداشت، به همه زنان احترام میگذاشت در صفحات بعدی دیده میشود که احمدشاه بابا بزنان کاردان تا کدام حد حق دخالت در امور اداری را قایل است. اولین قدم میکه احمدشاه بابا درانی را در ارج گذاری از زنان مورد ستایش قرار میدهد و از اخلاق عالی او در ناموس داری حکایت می کند همانا نگهداری

حرم نادر شاه افشار و به سلامت رسا ندن ایشان بوطن مالوف شان ونجات دادن آنها رازدست مخالفان خودنادر افشار بود .

احمد شاه بابا به زنان کاردان حق دخالت در امور مملکتی راداد القابی تعیین کرد ومخصوصاً در امور مربوط بزنان ووارسی از حقوق زنان حق صد- رفرامین رانیز تفویض کرد. به این منظور بزنانیکه موظف به کاری می- ساخت مهری نیز برایشان نقر میکرد تا فرامین آنها اعتبار ووزن بیشتری کسب نماید که این سنت نیکو در دوره سلطنت پادشا هان وامیران خلف احمد شاه درانی ومابعد سدوزایی یعنی دوره محمد زایها نیز تکرار گردید وانتقال یافت که در بخش دوم باالسنادارایه خواهد شد .

تغییر ونحولی که در فورما سیون جامعه افغانی در زمان سلطنت احمد شاه درانی بوجود آمد وجامعه قبیلوی جای خود را به جامعه نیمه فیودالی تدریجاً خالی کرد در این تحول که گذار از یک دوره زندگی به دوره دیگری بوده بر علاوه تغییرات عمده که در جامعه رونما گردید . زندگی زنان نیز در این تغییرات همه جانبه بی تاثیر نمانده بپیدایش وظهور اریستوکراسی و اشرافیت طبقات منظم متشکیل گردید زنان مربوط طبقات اشراف خانه نشین شدند از انظار پنهان گردیدند و هنگام برآمدن از خانه لباسیکه سرا پایشان رامی پوشانید «چادری» بسر گردان» واسیردیو ار های بلند وقلعه های . مستحکم که بنام «حر مسراها» (۱۲) یاد می شد گردیدند که عین شیوه تا امر- وز در قرأ و قصبات افغانستان وجود دارد. یعنی زنان طبقات علیا (خانان و صاحبان نفوذ) در خانه تحت همان شرا . یط زندگی می کنند که در اواخر قرن هژده ونزده بسر می بردند . در حالیکه زنان ده نشین عادی وچادر نشین قبا- یل کوچی ونیمه کوچی (پشتون) اقوام هزاره از یک تاجک وغیره که در قصبات وقریه هازندگی می کنند در چار دیوارخانه محصور نیستند بلکه بابوشیدن چادر کلان که قسمت زیاد بدن شان رامی پوشانند بامردان شانه به شانه در امور زراعتی ، آبیاری چوپانی ، وغیره امور تولیدی کار میکنند . زنان سال خورده ویا تجربه در جرگه ها اشتراک می کنند ونظر های شان در امور مختلف طرف تائید قرار می گیرد ومیکرفت . این زنان را که بنام های ادی (۱۳) ، انا (۱۴) ، آپه (۱۵) ، ننه (۱۶) ومامه یاد میکردند از طرف همه اعضای خانواده حتی قبیله از طرف همه اعضای خانواده حتی قبیله ومحیط طرف احترام قرار می گرفتند و تا امروز هم قرار می گیرند . به مجردیکه مردان توته زمینی را احاطه کردند و زندگی نیمه کوچی و کوچی را ترک گفتند زنان خود بخود

خانه نشین می‌شود و چادری را منحیث يك نوع تجمل تظاهر به تمدن میدانند بسر می‌گذارند و قیوداتی را که جبراً جامعه ارستوکرسی و اشرافی برای تحمیل می‌کنند تا ناخودآگاهی می‌پذیرند. در حالیکه خواهران دیگر او که هنوز زندگی قبیلوی دارند تحت تاثیر چنین قیودات نبوده در داخل و خارج خانه مستقیماً با مردان اشتراك مساعی می‌کنند و می‌کردند.

داستانهای فولکلوریک و عامیانه که از آن زمانه ها به میراث مانده میرساند که سترزن به عنوان روی پت کردن ارمغان اریستوگراسی و اشرافیت است و در نزد مردم یکتو نوع بدعت شمرده شده است.

طور مثال داستان ادم خان و درخانی که سالها قبل از قرن نوزدهم اتفاق افتاده می‌توان نقل کرد و غرض ثبوت ادعای خود شاهد آورد و قتیکه یوسفزایها قبیله پشتون از کوچی گری برآمدند و ساکن شدند زنان روی خود را پنهان کردند و در خانه نشستند زمانی که درخانی روی خورا پت کرد و خانه نشین شد برآدم خان ناگوار آمد گفت:

دانه دودنه اولیت دی بلکی داستر بدعت دی

ستا په خوله ز مور خانه له چابه ووزی درخانه «۱۷»

مشخص شدن طبقات و بالخصوص يك طبقه علیا و اشرافی شرایط بخصوصی را در حیات زنان و مردان جا می‌آورد. تحمیل کرد در پهلوی دیگری عوارض اجتماعی و تضاد های طبقاتی گوناگون که مولود رشد نظام فیودالی و آن عبارت از خلی عریض و عمیق دیگر و فعالیت بین دو قطب تفاوت هارا سبب شد. استثمار فرد از فرد تقویت و شیوه تولید و توزیع بشکل غیر عادلانه بروز نمود همچنان که مردان که افزار تو- لید را اختیار داشتند به انواع استثمار پرداختند در زندگی زنان نیز بی اثر نماند و اثر عمیق گذاشت زنان طبقات علیا که در تولید جزیسی ترین سهمی نداشتند زندگی خیلی مرفه در داخل حرم سراها داشتند و به خورد و نوش و ساعت تیری می‌گذرانند.

کلمات حرم سرا و سراچه حتی امروز هم در بین مردم مروج و در فرهنگ عامیانه افغانی به کرات ذکر گردیده و موجود است همچنان اصطلاحات خواجه سرا یا (۱۸) خواجه سرای غلام بچه فراش و فراش باشی قلیان بر دار (چلم برادر) دوا زها.

چپان بردار ها چایدارها و چایدارباشی‌ها (۱۹)، لاله‌ها (۲۰) دایه‌ها (۲۱) صندوقداران (۲۲)، کنیزان (۲۳) و غلامان (۲۴) و قتل آقاشی‌ها و غیره تقریباً کلمات هم‌ردیف با حرمسرا‌ها بوده از اجزای داخل‌حرمسرا شمرده می‌شدند.

سرپرستی و اداره حرمسرا‌ها با تمام‌خدم و حشم آن بیکی از زنان معتبر تعلق می‌گرفت که بحیث رئیس و سرپرست مقرر می‌بود وظیفه او عبارت بود از سنجش مصارف آشپزخانه در یکسال، حواله معاشات اهل حرم، حواله لباس زمستانی و تابستانی و دیگر ضروریات زنان اهل حرم، منظوری و تقرر مستخدمین، نوکران و غیره آماده‌گی برای عیدین و جنبش‌های تولدی و جشن‌های عروسی، شهزادگان و غیره که از روی اسناد قلمی که از زمان امیر حبیب‌الله خان به قلم یکی از زنان او که علیا جناب لقب داشت و درپای اسناد گاهی همشیره محمد نادرخان و گاهی علیا جناب امضا نموده بدست آمده و درختم این رساله فوتوکاپی آن تقدیم می‌گردد، نابجانیست اگر در همین جازاز لطف و مرحمت اسناد دانشمند و محترم، حبیب‌الله رفیع که جواد نمردانه این اسناد را از آرشیف شخصی خود برایم لطف نمودند صمیمانه تشکر نمایم.

از خلال مطالبیکه شعرادر مورد لباس زنان و بخششها و بذلهای شاهان گفته اندطور نمونه تقدیم میشود.

چه از سندنش و مخمل و پرنیان
چه از اطللس سبز چون آسمان
سرفرش استبرق و مخملی
ز صندل بپا کرده صندلی «۲۵»
و ضمناً از روی سند قلمی محبوب سلطان زن امیر حبیب‌الله خان که در مورد حواله تکه برای لباس زنان اهل حرم رقم نموده است برمی‌آید که لباس زنان اغلباً از تکه‌های بخمّل و طوار، اطللس چینایی که در ب (۲۶) زر دوزی شده‌تهیه می‌گردد و بدشال‌های کشمیری «۲۷» نیز از جمله اشیای نفیس و قیمتی بود که زنان معتبر بر سر می‌نمودند و زوئیور و طلا و جواهرات خیلی زیاد رواج داشت که عبارت بودند از گشواره (۲۸) (زیرگوشی) با لاکو ش، میخک بینی و پیژوان «۲۹»، کوره «۳۰» و بازوبند «۳۱» و پای زیب «۳۲» و گلوبند های مختلف که همه از طلا و نقره ساخته میشدند و پاپوش معمولاً چوتی‌زری «پیزار زری» بوده که زنان و مردان آنرا بپا می‌کردند

لباس زنان مرکب از پیراهن‌های دراز چرمه دوزی و زری دوزی و تنبان‌های گیبی بود که همه زنان البته به تفاوت سلسله مراتب نسبی، زیبایی و مقبولیت صاحبان حرمسراها و طبق سنت منطوقی متنوع می‌بود پوشیدن عرقچین و کلاه‌های دراز نیز از جمله فیض زنان محسوب میگردید زنان موی‌های خود را بعد از شستن با روغن زردو، و یا بادام چرب میگردند و می‌بافتند و یا چوتی میگردند و در خریطه **ایکه گل دوزی** شده بود می‌انداختند.

غذای شانرا بیشتر پلو، گوشت حلویات، شیرینی‌ها، میوه‌های گوناگون و اغذیه خیلی چرب قیماق چای، نان روغنی و غیره احتواء میکرد بهتر است غذای اهل دربار را در پارچه شعریکه به مناسبت عروسی و زیرمحمد اکبرخان سروده شده خواند که غرض معلومات در صفحات بعدی نقل و تقدیم خواهد شد.

زنان طبقات عالی و قتا و فوقتا به غرض تفریح و میله و یا به غرض زیارت اماکن مقدسه به کشت و گذارهای می‌پرداختند در آنوقت با کسب اجازه از شوهران توسط چنان‌ها «۳۱» نترکجاوه‌ها «۳۴» و یا به سواری اسپان در حالیکه لباس پوشیده بتن می‌کردند به هوا خوری می‌پرداختند این رفت و آمدها اگر به خاطر زیارت اماکن مقدسه و گرم کردن لنگر زیارت می‌بود در حوالی زیارتگاه مراقبت جدی از طرف خواجه سرایان بعمل می‌آمد و اگر به غرض تفریح و هوا خوری می‌بود معمولا باغ‌های کلان محدود بدیوارهای بلند انتخاب میگردید و به اصطلاح قروغ «۳۵» نامم برگذار میشد در آنجا نیز امنیت و مصونیت جای از طرف خواجه سرایان و قتل‌اقاسی‌ها که بنام قابچی باشی یاد میشود انجام می‌پذیرفت.

در چنین تفریحات زنان با طیب خاطر مطابق دلخواه خود به آشپزی و به اصطلاح دیکچه پزایی «۳۶» میپرداختند، و با ساز و سرود ورقص و شادمانی روزی چند را سپری میگردند. در این نوع تفریحات همه زنان مربوط حرمسرا بشمول زنان معتبر «بی‌بی‌ها»، کنیزان، افسانه گویان، خیاطان، فالبینان سر بافان «۳۷» و غیره همه اشتراک میکردند. کنیزان خوش آواز آواز میخواندند و سرود می‌نواختند، رقص و پایکوبی گاز خوردن و آبیازی نیز شامل حال این تفریحات بود. مدت این نوع تفریح‌ها، گاهی تا دو سه هفته ادامه میافت و زنان چندین حرمسرای که با هم قرابت و دوستی می‌داشتند یکجا به تفریح در یک جای معین می‌پرداختند و در بازگشت تعافی نیز با خود می‌آوردند.

خواندن و نوشتن و سواد آموزی نیز بزنان معتبر اختصاص داشت زنان حق داشتند که کتب دینی را نزد استادان معتمد در بار بیا موزند، از تحریر و نوشتن احتزار میشد.

زیرا که آنها نوعی خطر و وسیله ی ارتباط بین داخل و خارج حرا مسراهایی پنداشتند با وجود آنهم شواهدی موجود است که در طول قرن نوزده «دوره سلطنت سدوزایها و محمدزایها» زنان شعرها گفته اند حتی دیوانها تدوین کرده اند که در یک رساله جداگانه معرفی خواهند شد. این بود معلوماتی درباره زندگی یک طبقه به خصوص زنان طبقات عالیة افغانی در اواخر قرن نوزده و طول قرن نوزده که از نقطه نظر کیفیت و کمیت تغییرات چندانی نداشتند.

از آن جایکه ثابت است اورگانیزم اجتماعی راتنها طبقات علیاشا هان و امرا نمی سازند طبق ضرب المثل عامیانه پشتو «چه خان یی به یاران یی» ستون اصلی این اورگانیزم را که حیثیت ستون فقرات را دارد طبقات و اقشار پائین اجتماع یعنی، کارگر، بزگر، کسبه کار، اصناف کوچک، مزدوران و طبقات عامه که در این سیکلت دارد این طبقه از آن زندگی افسانوی که قبلا ذکر شد محروم بودند چون همه آنها اعم از هر دوزن قربانی انواع رسم و رواجها و عنعنات نادرست را اختلافات طبقاتی می شد ند زان نیز از این امر استثنا نمانده بودند که از آن جمله از همه اولتر و مهمتر تعمیم بی سوادی شرط عملیة و اساسی بود. با سواد شدن زنان کارنگین شمرده میشد ولی با این هم زنان در هر سطح از زندگی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی استعداد خود را تبارز داده اند که قسمت اعظم ادب عامیانه وطن ما از فرا ورده های مغزهای مبتکر همین زنان و مردان بی سواد طبقات پائین جامعه ماست که از آن جمله با افتخار می توان از لندی ها، دو بیتی ها و داستان های فولکلور یک منظوم و منشور زبانهای پشتو و دری و غیره یاد کرد. قالین های زیبا، گلیم، کرک و بربک قنایز و کرباس و نمود و سوزن دوزی های نفیس که قلم عمده تولید و صادرات افغانستان را تشکیل می کرد حاصل دسترنج همین طبقه زنها بوده و است. بر علاوه تربیت اطفال و تنظیم منزل زراعت، هالداری، مرغداری و خشک کردن و چیدن میوه و غیره نیز نتیجه کار خستگی ناپذیر زنان طبقات و اقشار ناتوان جامعه ما بوده و هنوز هست چون مردان در مزرعه کاری میکنند در بار بندی و حمل و انتقال شترها و مواشی سهم خیلی فعال می گیرند و فرسخها را پدای پیاده می پیمایند

زنان این اکثریت اجتماع دیروز هم این کار را می‌کردند و امروز هم می‌کنند بنابراین من حیث عضو فعال اجتماع شناخته شده در خانه محصور دیوارهای بلند نیستند. لباس این زنان زحمتکش خیلی ساده و از تکه های ارزان قیمت که بیشتر این تکه ها را خودشان در کارگاه های محلی خانواده گی «کرباس» می‌بافند ساخته می‌شد با اینهمه آنانیکه ذوق لطیف داشتند و به هنر خیاطی و سوزن دوزی مهارت داشتند، لباس خود را نفیس تر و زیبا تر می‌دوختند.

و تا هنوز هم در قرا و قصبات ماعین شیوه رواج دارد. غذایی این طبقه مردم راموادی احتوا می‌کرد که بازحمت خودشان در قریه و محله شان پیدا می‌شد و بیشتر آن از محصولات زراعتی و حیوانی که بزحمت خود زنان تهیه می‌کرد دید که از آن جمله قروت شیسر روغن (۳۸) غلو ترش (۳۹) آش و در جابنکه برنج کاسته می‌شد شله و دوغ و کمی گوشت و میوه که در منطقه یافت می‌شد می‌توان نام برد مرغ و تخم مرغ پوره و چای شیرین به غرض پذیرایی از مهمانان بکار میرفت. باید تذکر داد که بهترین مواد اولیه غذایی را غرض پیدا کردن پول به شهر ها و منازل صاحبان نفوذ می‌بردند و خودشان از مواد مرجعه دوم و سوم استفاده می‌کردند امروز هم عین عمل را انجام می‌دهند.

تفریح و گشت و گذار زنان طبقات پائین جامعه را کار در خانه زحمتکشی دره زرع، باغبانی خوشه چینی «۴۰» مزدوری در خانه جوانین و صاحبان نفوذ محلی، تربیت اطفال، دوختن لباس فامیل، تهیه غذا و آوردن آب از کودر «۴۱» کدز اب بود که این کار تا امروز در قرا و قصبات ادامه دارد. طور نمونه نمونه لندهی چندرا که در مورد آوردن آب از کودر سروده شده تقدیم می‌کنم.

که دیدن کری گودر ته راشه زه به منگی په لپه ورو، ورو دکومه
 گودر ته لحم راپسی راشه یوه شیبیه به دی په شه زره ووینمه
 دماز دیگر ابو له راشه دماز دیگر په ابو کیری ذیدنو نه
 در مورد زیارت گویند :

دسوات له سحره په عرضی راغلی یمه
 که می قبول کا دالندی سوالونسه

پورته زیارته رارسیره
 په پیر بابا به ورغوریریم

راجه چه پیر بابا ته لارشو سوال به په دواړوسره کړوچی قبول شینه

زیارت رفتن نیز از جمله تفریحات برای زنان بود زیرا که در غیر آن زنان نسبت مصروفیت زیادتر موفق به برآمدن از خانه میشدند بنابراین روزهای چارشنبه را که معمولاً بنام روز زیارت یاد میکردند، از شوهران اجازه حاصل و به زیارت می رفتند که امروز هم ادامه دارد و زنان در روزهای چارشنبه به زیارت میروند و اشعاری نیز در این باره موجود است که طور نمونه در بالا نقل شد. با ارایه مختصر مقدمه در تصویر عمومی زنان آنوقت بر میگردم به معرفی و تشریح موقعیت یک عده زنانیکه در تاریخ از آنها ذکر کرده ام زیرا در طول تاریخ هرچند قرن هفدهم و مخصوصاً قرن ۱۹ جامعه ما همچنان که اسمای رجال بزرگ را با کارنامه های شان ضبط نموده اسمای یک عده زنان بزرگ و قهرمان که در پهلوی مردان تبارز کرده اند نیز ثبت نموده که ابتدا «در فصل اول» زنان دوره سدوزایها و در فصل دوم زنان دوره محمد زایها را معرفی خواهم کرد و در اخیر زنان مبارز یراکه بر ضد استعمار سنگربندی نموده اند تشریح خواهم کرد.

در دوره سدوزایها مخصوصاً در زمان احمدشاه بابا زنان در امور مملکتی و مخصوصاً امور مربوط بزنان دخالت مستقیم داشتند و جهت برسمیت شناخته شدن فرامین آنها ماهرانقر شده بود در این مختصر ابتدا آن عده زنان دربار را معرفی میکنم و تا حد امکان و تا جائیکه ماخذ درست است فرامین صادر شده که از دستبر دواژت در امان مانده فوتوکاپی و یا نقل نموده ضمیمه میکنم. بعداً به معرفی آن عده زنان خواهیم پرداخت که کار نامه های شان و امراً و او دار به احترام بانها ساخته اند.

در ختم باید متذکر شد که اینها بزنانی از اهل حرم نقر میگردد که مربوط به فامیل های اشراف و اشراف زاده گان می بود و نه بزنان سورتی «۴۲» و کنیز.

الف : زنانیکه در امور مملکتی دخالت داشتند :

۱- زرغونه انا :-

یکی از زنانیکه در تاریخ او را بنام انا یاد میکنند زرغونه اناست.

زرغونه انا زن مدبر و بزرگ افغان به فرزند خود (احمدشاه بابا درانی)

درس شجاعت داده به عدل و انصاف مردانگی و عدالت گستری، تشویق‌اش نموده و نه تنها در طفولیت او را به شجاعت و دل‌آوری رهنمود گردید بلکه زمانیکه براریکه سلطنت نشسته بود نیز در امور مختلف او را مشوره‌های نیکو میداد و از اعمالیکه احمدشاه بابا را در انظار جبون و ضعیف می نمود جلوگیری میکرد. اگر باور ندارید «داستان اعمار شهر قند هار و حفر نمودن خندق (۴۳) دوردور شهر را در سال ۱۱۶۹ هـ بیا دارید.» مشاورین، مصاحبین و اهل خبره در جلسه خود فیصله کردن که بخاطر استحکام بیشتر شهر و به غرض دفاع از مهاجمین و دشمنان به دورا دور ان خندقی عریض و عمیق حفر نمایند و آنرا پر آب سازند و در عقب آن شهر ساخته شود. باشنیدن این خبر زرغونه افغان بپسرش پیغام فرستاد و فیصله مجلس را تقبیح کرده گفت «مردان نباید خود را در چار دیوار خانه محصور نمایند و از عقب خندق و دیوار با دشمن مقابله کنند، بلکه مردان را باید که رویا روی با دشمن دست و پنجه نرم کنند. کندن خندق کار علاقانه نیست و ترانشاید که من حیث شهنشاه افغان در عقب خندق خود را محصور سازی» همان بود که احمد شاه بابا مشوره عاقلانه و مفید ما در رابر مشوره دیگران مرجع دانست و از کندن خندق منصرف شد.

زرغونه انا مادر احمدشاه بابا به قوم الکوزی بود از خانواده و غامیل و تاریخ تواد و وفات او معلوماتی در دست نیست ولی معلوم است که در زمان حیات احمدشاه بابا وفات نموده است و تاریخ ساختن شهر کندهار هم در (۱۱۶۹ هـ) اتفاق افتاده است لهذا میتوان گفت این زن با همت افغان در بین سالیان (۱۱۶۹ هـ و ۱۱۸۶ هـ) وفات نموده و در کنار دریای ارغنداب در قریه کهک دفن شده و مزارش هنوز در آنجا باقی است. گویند در سال ۱۱۷۲ هـ او از طرف معاندین پخش شد که گویا احمد شاه بابا در جنگ شکست خورده مردم کندهار از این خبر نهایت اندوه گین شدند زرغونه انا باشیندن خبر گفت (کامیابی و ناکامی بدست خدا است و تقدیر را نمی توان تغییر داد مگر (احمد) را که من میشناسم خود را می کشد ولی شکست را نمی پذیرد و مغلوب نمی گردد) بهتر است برای اثبات قول خود پارچه نظمی را که استاد محترم پوهاند عبدالشکور رشاد در مورد درایت شجاعت و دانیایی این زن بزرگ پشتون انشاد فرمودند ذیلا نقل کنم.

می گویند وقتیکه احمدشاه بابا در مزار شیر سرخ از طرف جرگه

ملی به پادشاهی انتخاب گردید. زنان نزد مادرش آمدند و مبارك گفتند و از انتخاب پسرش بحيث پادشاه اظهار مسرت و خور سندی کردند و انتخاب راجا و نیکو خواندند، زرغونه انا در جواب گفت: (از حسن نظر و مهربانی شما نسبت به پسر من ممنون و مشکورم و برای من همین افتخار کافی است که به فرزند من خوشبین و از انتخاب او مسرور هستید. ولی من وقتی افتخار خواهم کرد که فرزندم در راه اعتلای وطن و مردم خدمت صادقانه نماید اقوام از هم پاشیده را بسوی وحدت واقعی و علم و دانش و فرهنگ سوق دهد و افتخارات ابدی را برای وطن، قوم، مردم خود کمایی کند اینست نمونه گفتار او که استاد محترم رشاد به شعر سروده اند:

زرغونه انا وینا

پبنتنی انا په مینا
خوله موسکی شوه زره یی ووی
ویل: فخر می دابس دی
زما که زوی دی ستاسی ورور دی
زه له خدای خخه راضی ایم
داسی زوی چی ودردنوو
خدای دی وکی چی دواشی
چی خدمت دقام وطن کپری
دنیکونو نوم ژوندی کپری
دپبنتون جنوی کپری پورته
زه به هاله دی زوی بولم
دزمری زلمو پوځونو
دشید وحق به وربل کم
دخواره هیواد رقیب یی
دپلر ووران شوی کور یی
خوار غریب یی دوطن خپل
دتیر له منځه وړک کپری
سعه لار باندی رهسی شی
ستاسی هم پالنه و کپری
وپوهنسی ته مو مخ شی

سترگی وارولی دوی ته
افرین ددوی و خوی ته
چی خوشحال یاست زما زوی ته
تل به گوری پلوروی ته
چی وماتی یی زوی راکپره
داولس ته یی دوا کپری
ماهه دی غوشت دی دپاره
لخان کپری چا پر دغه
ولس ژغوری له نا تاره
له «خبییره» تر «خستاره»
چی یاشلی اولس غونډ کپری
هری لوری و ته پند کپری
کی یی زره په دشمن سوړ کی
ترپښو لاندی لکه پرور کی
بیر ته سر دو پاره جوړ کی
دوطن په ثمر موړ کی
بدناوړه عادتوونه
پوه یی کپری له شه ژوندونه
ومور ژوغوری له خواریسه
شی مخ خپه له نابوهیسه

هم هر پلار به خبروی تل
چی دلور غوشی ونه خوری
هر میړه پوه کړی په دی چی
که میرمن په کور کی نه وی
زرغونی انا کړه ختمه
دیره ښه او قیمتی ده
پښتنو له می روزلی
باوری یم دی به ساتی
اوس په کورم چی دی لوړ کا
دهیواد غرونه رغونونه
اگر احمدشاه بابا «لقب» بابا را ازطرف ملت کمایی کرد بی جهت نیست
زیرا در دامان مادری تربیت یافته که اگر در عمق ایبات فوق عمیق گردیم
درمی یابیم که زرغونه انا درهما نوقت بدبختی ها و نارسائی های جامعه
افغانی را در مجموع و بدبختی آنان را بصورت اخص درک کرده حتی در این
باره نیز نصایح سودمندی ارشاد فرموده است و به تأسی از این
ارشادات نیکو است که احمد شاه بابا بزبان ارج و احترام زیادی میگذاشت
و در امور دولتی به آنها حق دخالت داده بود.

۲- مادر تیمور شاه :

پس از زرغونه انا زنی که در امور سلطنتی و مملکت داری مستقیماً زمام
امور را به گف گرفت و در غیاب احمدشاه بابا در هرات حکومت راند .
زوجه اول احمد شاه درانی و مادر تیمور شاه بود که در دوره اول
پادشاهی پسر خود به قرار روایات مختلف که همه متفق القولند و اول
بس عمده را بازی نموده و به حیث سرپرست همه مشاورین و اهل قلم
و شمشیر دودمان سدوزائی که از کلیه امور عسکری و اداری هرات واری
می نمودند بود .

زمانیکه احمد شاه بابای درانی مصروف نظم و نسق کابل و دیگر
صفحات شمال مملکت بود شاه رخ ابن نادر افشار به پاس لطفیکه احمدشاه
بابا با خانواده اش کرده بود برای مادر و دیگر اعضای فامیل تیمور شاه
که تا آنوقت در مشهد بودند زمینه رفتن به هرات را مساعد ساخت حین
وصول به هرات در اثر تلاش و اداره و نفوذ سیاسی مادر تیمور شاه و فیصله

دیگر اعضای خاندان سلطنتی تیمورشاه یک ساله به زمامداری هرات انتخاب گردید. و تقاره سلطنت در سال (۱۱۶۰ هـ) بنام تیمور میرزا پسر احمدشاه بابا زده شده و پرمسکو کات علیشاه افشار ایرانی که در قلعه هرات ضرب زده شده بود ضبط گردید و مزده فتح و پیروزی به احمدشاه بابا رسانیده شد. بااستماع این خبر احمدشاه بابا پسر خوردسال خود را بحیث حکمران هرات مقرر کرد. ولی الویت و اهمیت بیشتر را در امور سیاسی سلطنت به مادر تیمور شاه مقفوض ساخت و مهراتی طبق هدایت احمدشاه بابا درانی برایش نقل گردید.

قبه توع از هوا بگذشت از گردون ماه بر سر قصر نکیه مادر تیمور شاه (۴۵) این زن که به صفت مشاور و متصدی امور دولتی از همه امور عسکری، ملکی و اداری هرات واری میگرد بر فراز قصر خود بیزق می افراشت و در وقت سواری اسب و سفر همان جاه و جلال و کوبه سلطنتی را داشت که شهنشاه ابدالی در حضور سفر میداشت و با عدل و داد و شیوه خاص اداری در پهنای سلطنت شهنشاه ابدالی حکومت میراند.

احمدشاه بابا مرد متدین بود. از چهارون بیشتر به عقد نکاح خود نیامورد ولی کوشش کرد که باسران قبایل و بزرگان قوم‌های معروف خویشی نماید و از این طریق وسیله همکاری خویشاوندان را جلب نماید. بنابراین برای خود و پسران خود از اقوام و مذاهب مختلف زن گرفت و توانست باینوسیله آرایش نسبی را برقرار سازد. ولی پس از وفات ایشان که پای قدرت و اقتدار در میان آمد مشاجرات و مشکلاتی را بار آورد که البته در جایش نقل خواهد گردید. پس از مادر تیمور شاه زنان دیگر احمدشاه بابا قرار ذیل معرفی میگردند.

طوریکه اشاره شد احمد شاه بابا بر علاوه مقام سلطنت شخصی متصرف و متشرع هم بود لهذا طبق احکام شریعت اسلامی با بیش از چهار زن ازدواج نکرده در تاریخ نیز غیر از همین چهار زنیکه قید شده ذکر دیگری بعمل نیامده است:

۱- اولین زوجه احمد شاه بابا درانی مادر تیمور شاه درانی است که ذکر احوال و کار روایی‌های او در صفحات قبل مطالعه شد.

۲- زن دوم احمد شاه بابا مادر شهزاده سلیمان است که دختر وزیر اعظم شاه ولی خان بامیزائی بود .

۳- زن دیگر او که به مناسبت شهرت خانوادگی او بهتر شناخته میشود او همان «رضیه بیگم» دختر محمدشاه گورگانی شهنشاہ هندوستان است. زمانی که احمدشاه بابا دهلی را فتح کرد نظر به سلوک نیکی که با مردم و پادشاه گورگانی نموده بود و هم به غرض دوام و استحکام دوستی بین احمدشاه درانی و کورگانیان «رضیه بیگم» دختر محمدشاه گورگانی را بنا بر خواهش برادر و مادر دختر (صاحبه محل) به عقد نکاح خود آورد و عروسی شان در دهلی برگزار شد بعدا صاحبه محل با دختر یکجا به کندهار آمدند .

۴- زن چهارم احمدشاه بابا دختر کاکای نصیر خان بلوچ است. وقتیکه معاملات بلوچستان و بغاوت نصیرخان بلوچ طبق ارزوی احمد شاه درانی انجام شد و معاهده بین طرفین امضا گردید به غرض تحکیم بیشتر دوستی با دختر کاکای میر نصیر خان ازدواج کرد و نصیر خان را کافی السابق بحیث حکمران بلوچ مقرر کرد و از این ناحیه بکلی مطمئن گردید .

زنان تیمور شاه :

تیمور شاه چارده زن داشت که به قبایل مختلف پشتون افشار، هندی و کشمیری منسوب بودند .

۱- دختر سردار نواب خان قوم سدهو زائی والده شهزاده همایون .

۲- دختر عبدالحبیب خان بارکزائی

از خاندان پاینده خان والده شهزاده سلطان محمود و حاجی فیروز الدین و سلطان شاه است که از کار رواییهای او در صفحات بعدی نقل خواهد شد .

۳- گوهر نسا دختر سلطان عزیزالدین محمد عالمگیر ثانی والده شهزاده هاشم شاهنور و شاهپور بود .

یاد داشت مولف در باره عنعنہ ملی افغانیان در باره چادر یا پرونی ویا تیکری .

در قبایل پشتون و دیگر عشایر و قبایل مختلف افغان مسله چادر خیلی ها پر ارزش است و در موارد مختلف و منظور های مختلف از آن کار گرفته میشود که ذیلا شرح میگردد :

۱- دختریکه ازدواج میکند و بخانه شوهر میرود مدتی بعد از مراسم

عروسی دختر به عنوان (پایواری) از طرف پدر و یا برادر بزرگ بخانه پدری خود دعوت میشود. پس از گذشتان چند روزی حین مراجعت بخانه شوهر هر کسی طبق توان مالی به دختر خود چیزی بنام هدیه می دهد که نام این هدیه را «چادر» میگویند. پادشاهان و امیران و خوانین و توانگران بر علاوه لباس و زر و زیور، کنیز و غلام، کاریز، زمین، خانه و پول نقد و یا جایداد میدادند چنانچه می توان الحاق منطقه سرهندوسند رادر قلمرو احمد شاه درانی مثال داد.

در خانواده های فقیر و نادار که توان مالی نداشته باشند، يك دست مكمل لباس بامقداری نقل و شیرینی و اگر توان انرا هم نداشته باشند چادری از تکه هایی مروجی بامقداری میوه خشك و چند دانه تخم جوشانده و كلچه خانگی مراسم را بجا می آوردند.

۲- هرگاه بین دو خانواده و یادو قریه مشکلات و مخاصمات بوجود آید و جرگه آنها اصلاح کرده نتواند، زنی از دو گوشه چادر گرفته به شكل ننوات داخل جرگه میشود و گوشه چادر خود را هموار میکند جرگه انگاه به احترام چادر زن از هر دو دشمنی که باشد دست میکشد و جرگه به صلح می انجامد.

۳- در میدا نهای جنگ مخصوصا جنگهای میهنی و ضد استعماری به غرض تحريك جنگ اوران و یا به غرض متحد ساختن و تحريك مردم بر علیه دشمن نیز از چادر استفاده میکنند. باین معنی که اگر جوانان و مردان در میدان جنگ غفلت نمایند و از خود سستی نشان دهند زنی چادری را به رسم طعنه «پیغور» می فرستند این حرکت بر جنگ اوران شدید اثر میکند، متحد میگردند تا پای جان می جنگند یا دشمن را نابود میکند و یا خود نابود میشوند. مثالهای زیاد از این قبیل موجود است که از انجمله از چادر گشتاندن (مادر مددخان) نام برد که ذکر احوالش را در سلسله زنان محمد زایها خواهید خواند.

۴- مورد دیگر گره زدن به چادر زن است. اگر خصومتی در يك قبیله و یا يك خانواده پیدا گردد و شخصی و یا اشخاص آنها حل نکنند بنا برین یکی از زنانیکه به مدعی علیه نزدیک باشد بخانه یکی از صاحب نفوذ انیکه از عهده حل مشکل برآمده بتوا نند میرود و گوشه چادر زن او را گره می زند و مشکل خود را در میان میکندارد و

استعانت می طلبید خان مجبور است به احترام چادر زن خود به هر صورت و شکلی که بتواند مسئله را حل کند حتی اگر زن مدعی علیه بخانه مدعی خود هم برود و چادر زن او را گره زند، مرد به احترام چادر زن خود از دشمنی دست میکشد و موضوع حل میگردد.

۵- اگر چادر زنی را کسی پاره کند اهانت بزرگی است که به چادر شده و کلانترین جنگ و جنجال از این ناحیه برمیخیزد زیرا میگویند چادرش را دریده و او را سرلج ساخته بعضاً این حادثه منجر به قتل و قتال هم میگردد.

گوهر نسا مدت شانزده سال در کندهار و هرات و هفده سال به دارالسلطنت کابل یا تیمورشاه درانی زندگی کرد و فرزندان بدنی او در زمان حیات تیمورشاه در سال ۱۲۰۲ هـ پدرود حیات گفت و بنا برین وصیت خودش در جوار قبر ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و جدا جدا و بجا سپرده شد و این عبارت بر لوح مزار او نبشته شده که هنوز هم بنظر میخورد.

«هذا مرقد شریف منور مغفرت ماب خدیجه الزمان و خلد اشیان نواب گوهر نسا بنت فردوسی ارامگاه عالمگیر ثانی پادشاه غازی به تاریخ بیست و هفت شهر شعبان المعظم از دارالفنا به دارالبقا رحلت نموده» (۱۲۰۲ هـ)

پس از این وصلت بخاطر حق خسر بودن عالمگیر ثانی دوباره به دهلی مقرر گردید مردمان این خطه که به شاهان گذشته خود اعتقاد باطنی داشتند خیلی مسرور گشتند و شاعران اشعاری سرودند که اینک رباعی را که میر محمد اولاد ذکا (برادر زاده میر غلام علی آزاد بلگرامی) شاعر وقت در تاریخ جلوس او نوشته نقل میگردد.

بر سریر سلطنت سلطان عزیزالدین نشست.

کار های دین و دولت جمله خاطر خواه شد

سال تاریخ جلوس او ذکا تحریر کرد (۴۷)

پادشاه هند عالمگیر عالیجاه شد (۱۱۶۷ هـ ق)

نابجا نیست اگر در همین جاذگر گردد که زمانیکه پادشاه گور گانی (مغل اعظم) دختر خود محمدی بیگم گوهر نسا را در سال ۱۷۵۷ بژنی تیمور شاه داد، بر علاوه استحکام دوستی و تحکیم نفوذ احمد شاه درانی در دهلی منطقه سر هند نیز در قلمرو احمدشاهی اضافه گردید. این منطقه را

عالمیگر ثانی به عنوان چادر تیکری به دختر خود داد . (۴۵)
 همچنان منطقه سند نیز پس از ازدواج احمد شاه بابا با (راضیه بیگم) دختر محمد شاه کور گانی به عنوان چادر به زن احمد شاه بابا تفویض شد (۴۶) که شرح چادر در عنعنه افغانی در پاورقی صفحه قبل مطالعه گردد .

۳- فاطمه بیگم :

از جمله زنان نامدار دیگری که در دوره سد وزایها تاریخ از او ذکری نموده و دو فرمانی نیز بدست آمده فاطمه بیگم مادر زمانشاه خانم تیمور شاه درانی است که دختر یکی از رجال بزرگ و شخصیت‌های برجسته قوم یوسفزائی منشی پشاور بود متا سقانه درباره خانواده و سال ازدواج او معلوماتی در دست نیست ولی از فخوا معلوم است که باید دختر یکی از شخصیت‌های معروف و معتبر قوم باشد فاطمه اولین زنی بوده که از او دو فرمانی که در دو مورد مخفی صدور یافته و بدست آمده و بدون کم و کاست نقل گردیده تقدیم منشی پشاور با توجه به فرمان ثابت میگردد که واریسی به امور مربوط به زنان به ملکه های معتبر تعلق میگرفت . (۴۸)
 این زن با کفایت و درایت بخاطر ملکه بودن و یا مادر زمانشاه بودن احترام نمیشد بلکه نسبت کفایت و استعدادیکه داشت چون يك تن از بزرگترین افراد خاندان سلطنتی حق دخالت در امور مملکتی را کسب کرده بود لهذا اراکین دولت حین صدور گناه و مغضوب شدن از طرف شاه دست پدایمان عطوفت او زده و از این زن مهربان طلب استشفاع میکردند .
 از انجمله یکی هم میر محمد علی موسوی است که به قول مؤلف دره الزمان پدر و برادران و برادرزاده موسوی است که به قول مؤلف های موسوی بشمول خودش هم بحیث منشی باشی در تشکیل دیوان سلطنتی کار های عمده بدست داشتند بالاخره در اثر تبلیغات سوّمعاندین پاشاه فریب خورده بر علیه سلطنت دست به توطئه زدند ولی بزودی بخطایی خود پی بردند و به غرض نجات از غضب شاه نزد فاطمه بیگم التجا بردند و طلب استشفاع کردند که فرمانی ذیل بدین مناسبت صادر گردید :

سپهر رشک برداز بلندی جا هم کنیز فاطمه و مادر زمانشاه هم (۴۹)
 جناب معلى القاب ستوده اداب عالیچاه رفیع جایگاه ،حشمت وشوکت دستگاه عطوفت و مکرمت انتباه حضرت امیرالامرا العظام اسوة لکبرا الفخام

عمده الا عاظم والاعیان، رکن رکن سلطنت القاهره مقرب الخاقان معزز بارگاه سلطان ثریامکان سردار نامدار والاتباع علم خان درانی فوفلزانیسی وکیل الدوله سر کار اشرف اعظم خاقانی که عزم و فوره شاهانه و الطاف موقوره خسروانه سرافراز بین الامثال و ممتاز بین الاقران گردیده بدانند ان برادر گرامی والا مقامی ام از عناد باطنی رحمت الله خان اطلاع کامل حاصل دارند که از مدت دو سال محمد علی منشی باشی سرکار دولت مدار که از اخلاص کشیان دیرینه و چاکران پیشینه دولت قوی شوکت خاقانی میباشد به بهانه او را از دربار بدنام و از شغل دفترداری اش زاویه کزین کرانه نامیدی گردانیده است. درینولا و نظر به عذر و الحاح زیاد محمد علی مذکور که بخاک بوسی استان حرم سرا چند بار سر عذر فرود آورده و در طلب عفو و شفاعت از حضور عالییه ما التوجه کرده است درینوقت عذر او را مقرون به انجاح دانسته ام و باید از حضور هر نور عاطفت دستور حضرت جمجاه به وسیله شما رکن اعظم سرپر سلطنت نیز طلب عفو او پذیرفته اید. مگر از آنکه ذات کثیر البرکات حضرت سلطان زمان شاه جمجاه دارا دربان مدظله در امور کلیه دولت آن برادرم را مختار کل گردانیده و شما همیشه در صحبت خانه خسروی حاضر و ناظر امور میباشد. طرفداری شما درین باره زیاده مقبول خاطر جمجاه و مطلوب طبیعت صاحب بارگاه است چون شما شخص عالم و حسین عقیدت هستید و خبث طینت رحمت الله خان وزیر با شیوه حیدر کارانه امین الملك مرزا شریف خوب میدانید و باید که خاطر احدی از خدمتگاران دربار حضرت فیض مدار را اشفته و نامید نگردانیده و خود دانا هستید و احوال ملک و اسرار جمعیت و وضع یک نامید را خوب می دانید زیاده برخوردار باشید و ایام یکام باشد (۵۰) مورخه شهر ذی قده الحرام ۱۲۱۱ هـ

دومین فرمانیکه از همین زن باقیمانده و متن آن این ادعا را ثابت میسازد که ملکه های معتبر و مدبر و مؤظف بودند از احوال زنان و مشکلات آنها و ارسنی نمایند. درین فرمان فاطمه بیگم به عریضه ی والده دوست محمد خان و مرتضی خان که از مشکلات مالی و اقتصادی خود شکایت کرده اند غور نموده و دستور میدهد که معاش مستمری به این دوزن داده شود حتی مقدار آنرا نیز معین کرده است اصل فرمان نقلا تقدیم میشود :

«جناب مستطاب عالیجاه رفیع جایگاه حشمت و شوکت دستگاه فخامت و

مناعت اکتفاً سلالة الخی‌اللقحام و نقاوة الشرفاً العظام حضرت امیرالا
 مرا اکرام و رسوم ة الکبرا العلام زبده الامایل والا قران عمدة الاعظام والا
 عیان رکن رکن سلطنت القاهرة مقرب الخاقان بن الخاقان سردار علم
 خان درانی، ایوب زائی فوفلزائی وکیل الدوله دام پرست تمام اختیارات
 صدور دیوان اعلی و دیوان اشرف عالیہ رسانیده شد. رسالت شهنشاهی
 گردیده بدانند که درین ایام میمنت اقتران از عراضی عیدیه والده دوست
 محمد خان بامیرای و والده و عیال مرتضی خان که بخاک پای مابه عرض
 اشرف عالیہ رسانیده شده مدرک و مفهوم گردید که موجب مستوره ایشان
 کماکان به دستور ایلام خاقان علین اشیان حضرت شاهنشاه در دوران واپس
 برای هر یک اعطا نمود. الحاح عاجزه هارا از روی مراحم و افره به مقصد
 خیر خواهی و خیر اندیشی و وفا شعاری که نسبت سرکار فلک اقتدار داشته
 همواره به سلام فایزه و ادعیه خاصه و سبجیه رضیه ثابت قدم و صادق سخن
 بوده پیوسته در مجالس حضرت نواب عالیہ مامشرف شده اند بنابه عزامداد
 و اعانت برایشان که موجبان رضامندی و خوشنودی خاطر نواب مستطاب مارا
 حاصل کرده انداز ره گزار کمال مراحم و اتفاق عالیہ چنان مرحمت شد که
 عرض و استدعای ایشانرا مقرون به الحاح دانسته سال پنجاه تومان رویه
 (۵۱) پخته رایج الوقت برای بازیافت وجوه مقرر آنها طلب رقم های علیحده
 به دستور ایام خاقان و شهنشاه ثریا مکان و از جناب شرافت ماب و عظمت
 انتساب شما بنمائیم. بر طبق ارقام خجسته اعلام ظل صبحانی خلیفته ال
 حمانی پادشاه خدیو بارگاه از دار الشرف دیوان همایون اعلی و صدور
 دیوان مبارک رسالت پناه حاصل بدارند لهذا از ذات بلند صحاح ارفع افخم
 و کالت انتسابی اعلی منزلت اجل اشرف مستند عاجنان است که اگر لازم و
 صواب دانند به حصول ارقام قضائ نظام متعده از خوان نعمت پادشاه
 النجم سپاه لزال برهانه محترمات موصوفات را سرا فراز نمایند و برای
 حیات بودنی ایشان در دفاتر شاهی حکم برقراری دهند خالی از اجر
 جمیل نخواهد بود تا بر حسب استمرار این نعمت بخشیده را باز یافت نموده
 و به دعای صبح گاهی عمر و اقبال پادشاه ذیجاه را از حضرت سلطان
 بی زوال مسلت نمایند. باقی ایام به کام باد (فی شهر رجب المرجب ۱۲۰۸ هـ

سپهر رشک برد از بلندی جاهم

کنیز فاطمه و مادر زمانشا هم (۵۲)

در مورد احترام و مقام کاردانی اوروایت میکنند که فاطمه بیگم در بین اراکین دولت نیز طرف احترام و اعتماد قرار داشت پس از مرگ تیمور شاه همه ازواج و اهل حرم او همه دست اندر کار شدند تا فرزند سکه خود را به پادشاهی بگمارند. ولی چون فاطمه بیگم خودش از یکطرف و فرزندش زمانشاه از سوی دیگر صاحب لیاقت و درایت بودند. توانست سر فراز خان (سردار پاینده خان) را که از جمله مقتدر ترین خوانین و مرد با نفوذ ترین در بین همسره سرداران بود طرفدار پسر خود ساخته و به کمک او (پاینده خان) زمانشاه براریکه سلطنت سدوزائی نشست در زمان سلطنت پسردهش وفات کرد در جلال آباد دفن شد. زنان دیگر یکه در دوره سدوزایان صاحب اختیار نامه و مراتب و القاب رسمی بودند ولی از کارروایهای شان چیزی در دست نیست، سرف با معرفی مهرهای شان طوراتی معرفی میگردند. البته سوانح آنها تا جائیکه مدارک در دست است در جماعه معرفی زنان احمدشاه بابا و تیمور شاه و زهان شاه و غیره تذکر خواعد رفت .

۱- از عروج دولت تیمورشاه بیخبر

شاه بیگم کود زیور حلقه شمس و قمر (۵۳)
 ۲- مهر انگشتر گوهرنساء بیگم دختر سلطان عزیز الدین گورگانی
 تا جهان است و بقای دولت ارضی و سما

درو گوهر باد یارب بر سر گوهر نسا

۳- زوجه دیگر تیمور شاه که اسمش بی بی حوا بود مهرش باین
 بیت مزین بود .

صبح و شام اردغلامان بر در دولت سرا
 الهی تو صبح و مسابه فریادم برس
 تومن بخت کمند خاصه بی بی حوا
 که بی بی حوا ندارد جز تو فریاد رس
 ۴- مهر خاتم زن تیمورشاه (دختر یزدان بخش)

یافته اوج شرف از نادر صاحبقران

دختر یزدان بخش این شاه رخ در جهان (۴۰)

یکی دیگر از زنانیکه مربوط خاندان شاهی تیمورشاه بود و ریاست نسوان راداران عصر به عهده داشت ولی نامش معلوم نیست در در سجع مهر او چنین نوشته بودند .

شکرالله کز ازل شد دستگیرم چاریار
 چار فرزندم بنام چاریار آمد به بار
 دختران تیمورشاه که تعداد شان به سیزده نفر میرسید نیز دارای مهر

نقش و موقف زنان در دوره سدوزائی

و اختیار نامه بودند قراریکه و کیلی فوفلزائی در کتاب خود (تیمور شاه درانی) نگاشته که تیمور شاه درانی امر فرمودند که (مهر محراب دار) مانند شهزاده گان ذکور به جهت ترویج احکام مطاعه برای دخترانش بسازند و در پنجه اقتداران قهرمان دختران افغان بسپارند (۵۴) از سطور فوق بر می آید که در دربار سدوزایها به دختران چون پسران مقامی قایل بودند بنا بر حواله (تاریخ تیمور شاهی) اسمای دختران تیمور شاه که دارای مهر و سجع بودند قرار ذیل نقل میگردد.

دختر بزرگ و حسین تیمور شاه (مهر و ماه) نام داشت و فص خاتم او چنین بوده .
می در خشید روز شب از بخت تیمور پادشاه

تاج الماس و مرصع برجبین مهر و ماه (۵۵)
دختر دیگر اش گیتی فروزان نام داشت:

کوکب گیتی فروز از لطف حق بدعیان

از زمین تیسر شاهی تابه هفتم اسمان (۵۶)
گوهر تاج نیز از جمله دختران تیمور شاه بوده :
گوهر تاج بلندم گر ببینند از فلک

هفت پروین پر فشانند بر سرم خیل ملک (۵۷)
بتاسی از نظر احمد شاه بابا و تیمور شاه درانی سلاطین ما بعد سدوزائی حتی در سلاله محمد زایی که به تعقیب سدوزایها روی کار آمدند نیز از عین روش پیروی گردیده و موقف و موقعیت زنان در بار را محترم شمرده و برای این منظور به زنان و دختران خود مهر نقر مینمودند چنانچه:
۱- به مهر خاتم زوجه محمود شاه و مادر کامران بیت ذیل حک شده بود.

تا بپا است شاهی چرخ فلک و خورشید و ماه

کامران و مادرش از لطف حق داری نگاه (۵۸)
فص خاتم و فابیگم زن شاه شجاع:
از شرف همسری شه شجاع نامدار

تاج اقبال و فاشد بر کلاهم اشکار (۵۹)

دختر شجاع الملك که نامش معلوم نیست مگر مهر داشته .
 بنده‌ی پروردگار و امت پیغمبرم دخترشاه شجاع و مالک تاج و زرم (۶۰)
 ۵- یکی از زنان تیمور شاه دخترشاهزاده یزدان بخش (بن‌شا هرخ بن
 رضا قلی مرزا ابن نادر شاه افشار)

والده شهزاده یزدان بخش که در سال ۱۲۰۱ هـ ق بر عقد نکاح تیمور
 شاه در آمد .

قرار نبشته و کیلی فوفلزائی سیاست تیمور شاه این بود که زوال
 سلطنت شاهرخ باعث رشد ترقی دورقیب زندیه و قاجاریه میگردد و
 اسباب ناراحتی مردم کشور ایرا ن را به بار می آورد . شاهرخ شاه
 در مشهد که عواقب حال خاندان خود را به حال زوال پیشبینی میکرد نظر
 به مراحم تیمور شاه که هر دو مخالفت او را مقهور و معاتب گردانید
 و هـم از خطایای پسرش نادرگذشت و خودش را باز به سلطنت مشهد
 رسانید ، در این بار باز لازم شد تا یکی از شاهدخت های افشاری را
 به عقد از دواج تیمور شاه در آورد و باین حسن اراده صبیبه رضیه
 شاهزاده یزدان بخش پسر خود را که پدرش ۱۹ سال در قندهار بقید
 نظر احمد شاه درانی بود به عقد از دواج پادشاه افغان آمد طفلی که از
 این وصلت دنیا آمد به یاد گرفتن آخرین مشهد و نام پدر عروس ،
 تیمور شاه اسم پسر خود را شاهزاده یزدان بخش گذاشت (۶۱)

۶- خدیجه سلطان ، دختر عباسقلی خان بیات نیشاپوری (امیر الا مرای ان
 ولایت) که تفصیل از دواج انها قراراتی ذکر میگردد .

عباس قلی خان قرابیات که از بزرگ زادگان قوم قرابیات و از
 قبایل چغتایی بود و در تاریخ در بسا جا ها او را امیرالامرا خراسان
 خطاب کرده اند وقتی تاب مقاومت را در برابر امپرا طوری و قدرت
 احمد شاه درانی در خود ندید . از طریق مصالحه پیش آمد دختر خود
 خدیجه سلطان را به غرض اشتهی به فرزند احمد شاه (تیمور شاه)
 به زنی داد و چون عباس قلی خان از چند پشت امیر زاده قوم قرابیات
 بود پیشنهاد او پذیرفته گردید و خدیجه سلطان در قطار ملکه های
 حرم تیمور شاه در آمد و به همین مناسبت خویشی او دوباره به زمام
 داری امور حکومت نیشاپور مقرر گردید و برای آن عده مردم که
 (قرابیات) نمی خواستند با طاعت والیان محل تن در دهند و یا در مشهد



نقش و موقف زنان در دوره سدوزائی ها :

زندگی کنند به امر احمدشاه درانی در حوالی هرات که تحت نفوذ تیمور شاه که داماد شان بود جای سکونت تهیه دیده شد و آنها در آنجا منتقل گردیدند پس از مرگ عباس قلی خان پسرش جعفر خان که خسربره تیمور شاه بود. بامر تیمور شاه والی نیشاپور انتخاب گردید که البته این هردو مقرری را نتیجه پیوند و وصلت خانوادگی دانست (۶۲)

۷- زوجه هفتم تیمور شاه دختر شاه پسند خان اسحق زایی و خواهر مددخان اسحق زائی. والده شهزاده عباس و شهزاده کهندل است. که البته در جایگی اثر این ازدواج رادر بغاوت عبدالخالق خان علیه تیمور شاه خواهی خوانند. (۶۳)

۸- فاطمه بیگم دختری از قوم یوسف زائی والده شهزاده زمان و شاه شجاع بود که ذکر احوالش در جمله زنان نامور سدوزائی ها قبلا تذکر داده شد. (۶۴)

۹- دختر سردار قوم نور زائی (خواهر سردار احمد خان پتان خیل) والده شهزاده احمد و شهزاده محمد سلطان (۶۵)

۱۰- دختر بهرام خان فیروزکی سردار آن طایفه (۶۶)

۱۱- دختر میرزا شربت علی خان پسرانین مردم چنداول کابل والده شهزاده سلطان علی.

۱۲- دختر سردار گلستان خان اچکزئی مادر شهزاده اشرف، شهزاده مظفر و شهزاده جهان والا (۶۷)

۱۳- مادر بیوه ازاد خان صوبه دار کشمیر که بعد از قتل ازادخان پسرش بخواهش خودش به نکاح تیمورشاه در آمد (۶۸)

زن دیگر تیمور شاه دختر عاقبت محمود خان کشمیری است در مورد این زن مؤلف کتاب تاریخ احمدشاهی و کیلی فوفلزائی می نویسد که دختر عاقبت محمود خان را تیمورشاه به زنی گرفت در حالیکه محترم استاد پوهاند عبد الشکور (رشاد) این مسئله را قابل تامل میدانند. هرگاه خوانندگان محترم در مورد اسنادی داشته باشند واریه نمایند و به بر نویسنده منت میگذارند.

۳- زنان شاه زمان :

قراریکه از مطالعه تاریخ بر می آید زمانشاه از دواج های متعدد نکرده است در تاریخ جز از دوزن او که یکی دختر عبد لرجم (هوتک) و دیگری دختر نور محمد خان بابر ی از دیگر زنان نامی برده نشده معلوم

نیست که زمانشاه از ازدواج های متعدد (تیمور شاه) و موجودیت برادر اندران زیاد و مشکلاتی که از این ناحیه برایش خلق شده بود انتباه گرفته و به زنان زیاد رغبت نشان نداده یا ازدواج کرده در تاریخ مذکور نیست بهر صورت تاریخ از دو زن چهار پسر و دو دختر او یاد میکند که پسرانش عبارتند از:

شهزاده قیصر ملقب به سلطان منصور که در تاریخ از کاروایی او ذکری بعمل آمده است .

شهزاده حیدر ملقب به سلطان ناصر

شهزاده محمد یونس

شهزاده عبدالرزاق

از زمانشاه دور دختر بدون اسم معرفی شده اند که یکی از آنها را بنا بر مصلحت و فیصله مادر زمانشاه و مادر شاه محمود به غرض تحکیم دوستی بین دو برادر (زمانشاه و محمود) با کامران پسر شاه محمود ازدواج کرد .

قرار روایات مختلف دختر دوم او را امیر حیدر پادشاه بخارا به پسر خود خواست ولی زمانشاه انکار ورزید . جز همین قدر دیگر معلومات بدست نیست .

زوجه اول زمان شاه دختر نور محمد خان (بابری) بود پدرش در سال ۱۱۹۸ ه ق به قرار اثبات مهرش در دیوان اعلی به صفت نویسنده پذیرفته شد و چند وقت بعد که دختر زیبای او به عقد نکاح شاه زمان پسر تیمور شاه آمد رتبه مهمتی محکمه مالیات و لقب امین الملك را حاصل کرد . نورمحمد خان بابری در او اخر سال ۱۲۱۳ ق در اثر حرکتی که خلاف سلطنت از او بوقوع پیوست به امر زمانشاه اعدام شد (۶۹)

پدر زن دومی زمانشاه عبدالرحیم هوتک بود که پس از عقد نکاح دختر خود با زمان شاه اراضی زیاد پشاور و نواحی زیاد اراضی دریای اتک که در قدیم از خالصه جات نواب های کورگانی بود برایش داده شد و سالانه مبلغ زیادی را از این ناحیه بدست می آورد گر چه رویه او با مردم ظالمانه و خشونت آمیز بود و مردم او را دوست نداشتند ولی بخاطریکه خسر پادشاه بود همه جبراً با او احترام می گذاشتند در زمان شاه شجاع که برادر سکه شاه زمان بود نیز به عین وظیفه ادامه میداد . (۷۰)

نقش و موقف زنان در دوره سدوزائی ها :

۴- زنان شاه شجاع الملك (شاه شجاع)
یکی از معتبرترین زنان شاه شجاع الملك (رقیه بیگم) دختر حاجی رحمت
الله خان فوفلزائی بود که در قریه اب چکان (لوچکان) کوهدامن مدفن
پدری خود مدفون است و ایامت ذیل بر لوح مزار او خوانده میشود .

داد از جفای گردش گردون بی‌مدار
با هیچکس مدار ندارد و فـای او
روی خوشی در آئینه او کسی ندید
برعکس مطلب است همه مقتضای او

بی بی رقیه فاطمه عصر آنکه بود
حاجی رحمت الله خان پدر از برای او
جدش وزیر شاه ولیخان نامدار
است آنکه جمله خلق جهان در دعای او

مریم صفت خدیجه شمایل صدیقه خوی
نعمت رسول و حمد الهی ثنای او

ان بی بی عفیفه برون رفت از جهان
یارب قبول کن زکرم التجای او
پای عمل نهاد میان هاتقی زغیب
گفتا که در بهشت برین باد جای او

این زن را در تاریخ بنام (وفا بیگم) نیز یاد کرده اند بنا بر همین وصلت
بود که شاه زمان در وقت پادشاهی خود با وجود مخالفت سرداران و سران
قبایل پدر او را لقب وفادار خان دادوبه حیث وزیر مقرر کرد زیرا که
دختر وفادار خان زن برادر سکه او بود (۷۱)

زن دوم شاه شجاع دختر امیر بخارا (امیر حیدر) بود هنگامیکه شاه شجاع
در دوران اولین سلطنت خود برای سرکوبی امیر بخارا عزم سفر کرد
و امیر بخارا متیقین شد که تاب مقابله را ندارد از در صلح و آشتی پیش
آمد قاصدی بحضور پادشاه فرستاد و برای استحکام دوستی و رابطه
خویشاوندی دختر خود را مطابق سنن و عنعنات ملی به شاه شجاع
به زنی داد شاه شجاع این پیشنهاد را پذیرفت دوستی دوباره برقرار
شد و بخاطر همین پیوند دوستی بود که امیر حیدر دوباره بحیث امیر بخارا
مقرر شد و آرامش نسبی نیز از این ناحیه برای شاه شجاع حاصل

گردید. (۷۲)

زن دیگر یکه نظر به حواله منابع مختلف تاریخ به شاه شجاع نسبت داده شده ولی اسمی برده نشده است. وقتا که شاه شجاع متوجه شد که اله دست انگلیس شده و اختیاری ندارد از کرده پیشمان شده و بامجاهدین ملی پیوست و به قاسی از روش و صلت‌های سیاسی که در طول قرن نژده کار گرفته شده به حواله منابع مختلف که در پاورقی معرفی میشود چنین تذکر رفته است. در هفت دسمبر شاه شجاع پس از اضا ی معاهده فرستادن پیغام کمک به انگلیس از کابل به جلال آباد قرار بود که با نماینده انگریز به سوی هند برود. در عین حال متوجه نیت استعمار گرانه انگریز گردید لهذا از رفتن به هند سر باز زد و باسران ملی تماس گرفت و بخاطریکه بتواند اعتماد آنها را حاصل کند وهم سران ملی نسبت به او اطمینان داشته باشند. سران ملی حاضر شدند با دختران شاه شجاع ازدواج کنند وهم دختری را که اسمش معلو نیست بزنی شاه شجاع دادند و با ینوسیله و بخاطر همین پیوند های خویشی اطمینانی حاصل شد و سران ملی با شاه شجاع پیوستند.

این حالت را داکتر اسد الله حبیب از صفحه ۱۹ - ۲۰ جنگنامه نقل نموده و پارچه شعری را که شاه شجاع به سران ملی می فرستد موقف و موقعیت خود را چنین تشریح مینماید این پارچه شعر به تقریبی سروده شده است که انگریزان از شاه شجاع می خواهند که همه سران ملی را در پایتخت دعوت نماید و در دعوت همه آنها را اعدام کند. شاه شجاع ضمن پیام رسمی که به سران ملی کوهستان فرستاد و امدادی شان را بدر بار خواست بیٹی چند را نیز انشاد کرد و ضمیمه فرستاد.

تو دانی که در کف مرا کام نیست

از این پاد شاهی بجز نام نیست

اگر نامداران در این بارگاه

بیایند خور سند و دل نیکخواه

بگیرند این قوم نا پا کدین

سراسریلان را هم از روی کین

نیایند زین پس در این بارگاه

نقش و موقف زنان در دوره سدوزائی ها :

اگرچند من خوانم ای نیکخواه

کنند هر یکی چاره کارخویش

بکوشند در فکر تیمار خویش (۷۳)

انگریزان باین نیت شاه شجاع پی برده و براو بی اعتماد گردیدند

چنانچه خانم سیل یک زن انگلیس در این باره چنین می نویسد : (شاه شجاع نه اینکه رفتن به هند را همراه انگریز نمی خواهد بلکه طبقات

مردم را نیز بر علیه انگلیس تحریک می کند (۷۴)

سطور بالا می‌رساند که زنان در تحکیم مؤدت و دوستی و کسب اعتبار

بین دو ضلع متخاصم وسیله ی تفاهم را ایجاد نمود و موثر شناخته شده است .

یکی از زنان که وسیله تحکیم مؤدت و دوستی بین شاه شجاع و قوم

بلوچ گردیده، دختر مصطفی خان برادرزاده محمود خان بلوچ است. مصطفی

خان دختر خود را به زنی به پسر شاه شجاع (شهزاده تیمور) داد و

همینکه شاه شجاع به قصد سبزه‌داز قندهار حرکت کرد به گندا ب

رسید محمود خان بلوچ نیز با لشکر ارعسکر به اردوی او پیوست موفقیت

از ان شاه شجاع گردید (۷۵) .

Property of IAN KU

ب: القابیکه در دوه سده و زائیان بزنان داده شده بود:

احمد شاه بابا به ارجی که به زنان قایل بود نه تنها دخالت ایشانرا در امور مملکتی جایز می پنداشت القابی نیز به زنان منظور فرمود گرچه دادن القاب برای مردان و زنان در دوره های مختلف نیز مرسوم بود چنانچه در دوره ال تیمور وال ناصر القابی نظیر انا بیگم بیگمان و بعضا هم لقب اقا نیز به زنان داده میشد چون امیر بیگم ، شاه بیگم ، وزیر بیگم و اقا جان و غیره در عصر احمد شاه و دودمان او القابیکه از کلمات و اصطلاحات باستانی کندهار و دیگر نقاط افغانستان که کاملا به اصول و عنعنات مطابقت داشت برسمیت شناخته شده برای زنان معتبر خاندان شاهی و اهل دربار شاه ککو ، شاه ببو ، شاه بی بی ، شاه ادی لویه ادی ، خوری ، بی بی خوری ، اده کو ، بی بی کو ، بی بی ، بی بی کلان ، و امثال هم مروج بود بر علاوه القاب دیگر از قبیل علیا حضرت ، علیجاه ، ملکه ، شاه بیگم ، امیر بیگم ، وزیر بیگم شاه خانم ، شازاده خانم ، امیر بی بی ، اقاب بی بی ، سردار بی بی نیز قید گردیده است . فرامین عنوانی زنان محترم در بار اشراف باجملاتی شروع می گردید . عفت ماب ،

نقش و موقف زنان در دوره سدوزائی ها :

مصمت ماب . قمر نقاب ، خورشیده مصمت ماب . قمر نقاب ، خورشیده مصمت ماب . خورشیده مصمت ماب .
احتجاب ، عالیه صفات ، معالیه صفات گوهر اراء ، جوهر اراء ، زینت اراء ،
گوهر نسا ، جوهر نسا ، زرین تاج ، فرخ تاج ، مهر جهان ، نور جهان ، فاطمه
الزمان ، مدیحه الزمان ، خدیجه الزمان ، جملیته الزمان . به غرض روشن
شدن مطلب فرمانی ذیل را نقل میکنم. که در آن زمان شاه فرمانی راجع
به مالیات زمین مادر خود فاطمه بیگم صادر نموده است .

اعوذ بالله تعالی حکم همایون شد : نواب ثریا جناب خورشید
احتجاب ، تقدس نقاب ، رابعه اطوار ، بیگم بیگم ، بانوی بانوان ، اشرف
زنان زمان صفوه نسا در آن قدمه مطهرات جهان ، اسوه مقدسات ملکه
ملکی خصایل ، مالکه عالیه قدسی شمایل ، مهبط انوار رحمت یزدانی
مورد انظار مغفرت ربانی ، بلقیس دوم و مریم ثانی ، مهد علیا ممتاز الزمان
حرم محترم تیمور شاه ثانی علی حضرت فلك رفعت فاطمه بیگم پرده
گزین مقام عظمت و احترام صدر نشین مشکوی ابهت و احتشام زبده
مخدرات معالیه مقام ، سرمنه ازواج ، محترمات قدسی منشیان ، والاه ماجده
شریفة شهنشاه خدیو زمان با کرام و افره عمر و اقبال و اعزاز فاخره
دولت و اجلال بحق عایشته الکبر اوقاطمته الزهرا مستدام و با دوام بوده
و مراتب تعظیم و تکریم زبده افاق دوازده و فور عواطف شرایف پذیرند و
بنا بر عرض و التماس عاجزات خادما تبارگاه آن صدر نشین حجاب و پرده
نشین شرافت که طلب رقم مجدد ندوده بودند ، تا خاطر خطیر همایون
از جمیع امور کار خانه دولت به حرمت سپهر محرمت والده و الامنزلت
بانظر طرف متوجه شده موازی یکصد و هشتاد جرید زمین شامل درختان
مثمر و غیر مثمر که بدو نهز جاری اب حوزه واقعه آن از جوی شاهی
و جوی ده افغان معلوم می باشد و چند باغستان در دامنه کوه شمالی
اراضی بلوک دارالسلطنته کابل واقع از زمان میمنت اقران شاه بابا
ثریا مکان بان سرخیل بانوان حرم عفت توام سلطان جنت اشیان رقم
بخشش عنایت داشته بدستور ماکان سپرد کار کنان دیوان اعلی فرموده
بر وفق رقم اشرف تاکید اکید نمودیم که جمیع محصولات از سر درختی
وزراعتی آنرا از جمع و قید خالصه جات سلطانی و دفاتر حساب رعیتی
وضع و سوا و به صرف خادمان و خادما ت ملکه محترمات ملائک صفات
درانیه محسوب و مجرا دارند و از مداخله در امور اب و زمین مخروبه

و متروکه و باغ و نهر از هر طرف قدغن بلیغ داشته به ناظر و سرپرست وزارت و زارعان و میراب به هیچ باب دخل و تعلق نداشته بهیچوجه مزاحم و متعرض نباشند و می باید مراد صاحب دولت جمیع کار کنان دیوان اعلی و ناظران تحت علیا جاهان نثار خان کابلی به قرار حکم اشرف والا رفتار و کردار نموده مستوفیان عظام کرام سر و اخیر رقم قضاشیم هذا را در دفاتر حدود ثبت و حسب مقرر معمول دارند و رقم مجدد هر ساله نخواهند فی هذا شهر رمضان ۱۲۱۰ هـ .

احمد شاه بابا به زنان منحیث عاملان صلح، دوستی و همبستگی نظر میکرد و آنانرا مظهر اتفاق و همبستگی دو قوم و دو قبیله و بالاخره خانواده‌ها می شدرد، از بیرو شهنشاه افغان برای تأمین همین مقصد با دختران و خواهران سران مختلف قبایل خویشی‌ها کرد هم خودش و هم برای پسران خود از خوانین و اشراف زادگان و سرداران اقوام مختلف حتی مذاهب اسلامی ساکن داخل سرحدات افغانی و خارج از مرز ازدواج کرد، و وزراً و اراکین عمده دولتی را نیز به چنین عمل تشویق نمود که در صفحات بعدی معرفی خواهند شد و نقشی که این زنان خودشان و یا خویشاوندان شان به نفع مملکت یا ضرران انجام داده اند به ترتیب تاجائیکه امکانات در دست است تفصیل داده خواهند شد. باید متذکر شد که این وصلت‌ها و پیوندها تا وقتیکه احمد شاه درانی زنده بود در تا مین امنیت مملکت و تحکیم دوستی و مؤدت بین قبایل و اقوام خیل‌ها مؤثر واقع شد ولی پس از وفات احمد شاه بابا تأثیر خود را از دست داد، که البته جریان وقایع در صفحات بعدی (درجایش) ثبت خواهند شد.

بر علاوه زنان حرم و دربار که در امور دولتی حق دخالت ردا داشتند احمد شاه بابا زنان دیگر را که از خود شجاعت و لیاقت ابراز کرده اند نیز احترام نموده مورد نوازش قرار داده است که از آنجمله می توان (زن میرمنو) را یاد کرد و ارج گذاری از شهامت میرمن عینو را شاهد قول خود آورد.

میرمن عینو: زنیکه ممثل احساسات و وطن پرستی و شهامت افغانی بود و در زمان احمد شاه بابا زندگی میکرد، میرمن عینو بود. سال تولد و مرگ او معلوم نیست. نه شاعر بود و نه نویسنده بلکه از سواد نیز بهره نداشت، از خلال زندگی او معلوم است که مربوط به طبقه

از طبقات اجتماعی بود که بادر بار و درباریان ارتباطی نداشت. این زن خانم مرد سر بازی بود که شوهرش بادیگر سر بازان در کاب اعلیحضرت احمد شاه درانی در سفر هند همسفر بود، پس از فتح و پیروزی در راه بازگشت احمد شاه بابا امر توقف داد و فرمود که فردا باجاه و جلال و کوبه خاصی سلطنتی وارد شهر کندهار میگرد و لشکریان هم استراحت نمایند. شوهر عینو تاب فراق رابیش ازین نیاورده منتظر فردانشد و به خانه آمد. خانم باشهامت او که چنین او را یکه و تنها دید، وارخطا پرسید چه شد که تو آمدی؟ احمد شاه غازی چه شد؟ زود باش بگو در جنگ فتح نصیب شد یا نه؟ عسکر جوان با او اطمینان داد که فتح نصیب احمد شاه غازی گردید و جریان معطل شدن شاه و لشکر و زود آمدن خود را بیان کرد.

میرمن عینو که خون پشتنوایی در عروق و شرابین او جوش میزد، فریاد بر آورد و گفت: «دیگر مردان به زنان خود عشق نمی ورزیدند آنها ارزوندا شتند که زودتر بخانه بیایند، تو که هستی که از احمد شاه غازی هم اولتر بخانه برگردی» ای بی ننگ زود باش و بر گردی، فردا با پادشاه محبوب و لشکریان او یکجا بیا، تا من چون زنان دیگر بخوشی از تو استقبال کنم، زود باش برو، ورنه زنان قریه اگر ترا ببینند، پرسشها خواهند کرد و مرا لعنه خواهند داد. دیدن من نیز بر تو حرام باد». مرد جوان که به گناه خود مقرر و جز اطاعت چاره نداشت نادم و سرافکنده برگشت و بالشکر پیوست. احمد شاه درانی از جریان واقف گردید، او را نزد خود خواست و جریان و واقعه را جویا گشت. جوان آنچه شنیده بود بیان کرد. احمد شاه بابا را شجاعت زن افغان خوش آمد و یک کاریز را که تا امروز بنام کاریز عینو در مشرق شهر کندهار یاد می شود باو بخشیده درختم قسمتی از پارچه شعریکه بناغلی امین الله زمریالی باین مناسبت سروده و حکایت را تمثیل نموده است نقل میکنم :

بنیعی واوریده دا حال	بیا یی وکره دا مقسال
زما دیدن پر تا حرام دی	که می شه درته اکرام دی
تا پری ایسی ننگ و نام دی	ستا دزپه خنکه ارام دی
احمد شاه پروت پرسارا	ته را غلی یی په غلا!

خنک گوری به عسکر ته ؟ بیا به شه وایی افسر ته ؟
 چس زه چسیریومه تللی؟ بیا په شه یمه راغلی؟
 میره ورك وی تل له كوره هم په ننگوی تینگ هرگوره
 كاشکی زه مه وای ژوندی چس داحال نه لیدی
 سترگی نه لرم په کلی هم پیغور دی و گسری.

۲- مغلانی بیگم نیز از جمله زنانی است که بنا بر لیاقت و استعداد خود به حکمرانی لاهور مقرر گردید. در سال (۱۷۵۳ ع) میرمنو معین الملک کشته شد. احمدشاه بابا پسرش میرمون را بحیث حکمران لاهور مقرر فرمود. چون میرمون هنوز پسن بلوغ نرسیده طفل بود احمدشاه بابا فرمانی صادر کرد که مغلانی بیگم مادر میرمون تا وقتیکه پسرش پسن بلوغ برسد کارهای حکومت لاهور را چون حکمران حقیقی پیش برد. بعد هادر اثر اختلاف بین امرا و مغلانی بیگم خواجه عبدالله خان بن نواب عبدالصمد خان بیگم مذکور را محبوس ساخت. احمدشاه بابا شورش رافع کرد و شهزاده تیهور را بحکومت لاهور تاسند و تنته مقرر فرمود (۷۶)

در زمان احمد شاه بابا بر علاوه شخصیت‌های دربار که جایگیری‌ها و وصله‌ها میکردند و برای يك عهد اشرف و اریستو کرات‌ها قطعه زمینی، ولایتی و غیره بطور بخشش داده می‌شد بزنان نیز این حق را قایل گردیده بود و بادر نظر داشت خدمت و صداقت آنان و یا شوهران شان بانها نیز جاکیر می‌بخشید چنانچه در صفحه قبل داستان بخشیدن کاریزی به عینو مطالعه گردید بر علاوه میرمن عینو به مغلانی بیگم نیز جاکیری در لاهور به عوض خدمات شوهرش بخشید (۷۷)

پس از معرفی زنان و ملکه‌های معتبر در باره سدوزائیان نابجانیست اگر از یکی از زنان که در حرمسرا زندگی می‌گردد، از امتیازات زنان معتبر محروم بود سواد نداشت و لیس صاحب استعداد بود و ادعای قبلی را ثابت می‌کند که زنان در هر طبقه و قشر اجتماعی که مربوط هستند و بودند از استعداد خدا داد سرشار بوده اند. این زن که زینب نام داشت دختر عوض قوم فیروزکوهی (داده باشی) حرمسرا بود. این زن را که به لهجه عامیانه شاعره محسوب می‌کردند به طریق

ناز شهزاده یونس چنین سروده بود که بخاطر این سرود خود مورد نوازش زمان شاه قرار گرفت و به گرفتن دو قطعه نکین ثمین از جواهر خانه خاصه سر فراز شده که ذیلانقل میگردد :

تخت شاهی جای تو	بالاحصار فدای تو
خیاطای شاه بابا (۷۸)	میدوزه قبای تو
نور چشم پاد و شا	تاج سر مردما
در کبری کفش تو	میخ شوه نال طلا
چوب دست آبنوش	زینت دستای تو
حکم کنی همچو شاه	برسر ایل والوس
یونس دور زمان	یوسف ثانسی توئی
لایق تاج و نکین	شاه درانسی توئی
لایق هنک و سبا	تاج سردایه ها
فخر غلامان شاه	زینب و نشانی توئی (۷۹)

احمدشاه بابا در عین حالیکه میخواست نفوذ خوانین را کم کند و آنها را به حکومت مرکزی تابع نماید لهذا نه تنها خود به از دواجهای سیاسی پرداخت بلکه در بعضی جاها ویر و دیگر اراکین دولتی را نیز تشویق می نمود تا از سر خیلان زن بگیرند و یا ینوسمه سرخیلان را با دوام دوستی و خویشی به خود نزدیک نماید چنانچه از دواج (بلقیس بیگم) دختر وزیر شاه ولیخان با میزائی با شهزاده سلیمان و از دواج خود وزیر شاه ولیخان با صاحب بیگم (دختر نواب سردارخان) را میتوان طور مثال ذکر کرد :

بکی خان: که بنام شاه ولی خانزائی فوفلزائی و مرد با نفوذ و مدبر و مقتدر قوم خود بود. احمد شاه دختر او را که بلقیس نام داشت به زنی شهزاده سلیمان عزسرف بخشید و خود شاه ولیخان را که در ایت کافی داشت بحیث وزیر که به اصطلاح امروز حیثیت صدراعظم را داشت مقرر نمود .

بقول مورخ و کلبی فوفلزائی (به احمدشاه بابا اطلاع رسید که یک تن از سرداران متوطن علاقه کهدامن که اصلا از مردم بخارا بوده و در محل (اوپکان) (بلوپکان) (۸۰) که نقطه حاصل خیز و سیراب و دارای باغهای

پر میوه میبشد بود و باش دارد و بالای تپه بلند که بنام (شالدوزی) مشهور است قلعه عریض و متین بنیاد کرده چون قلعه او در معبر سمت چاریکار قرار داشت و شخصاً دارایی و تمول از قبیل پول، طلا و نقره و غیره فراوان دارد خطری از این ناحیه برای امپراتوری موجود است) (۸۱) احمدشاه بابا به وزیرشاه ولیخان امر فرمود تا با دختر حسین و عقیف نواب سردار خان ازدواج نماید پس از این وصلت نسبت به رویه محترمانه که سردار خان با وزیر شاه ولیخان نمود احمد شاه بابا به او لقب رستم خان داد و متعاقب آن مطابق همین سیاست سردار زمان خان برادر سردار نواب خان با دختر میرسیف الدین مشهور به ایشان صاحب استائف ازدواج کرد.

از ثمره ازدواج وزیر شاه ولیخان دختری بنام (صالحه) بدنیاء آمد ابتدا در قندهار می زیست و قتی که اوزیر شاه ولیخان کشته شد و تیمور شاه به کابل آمد بی بی صالحه نیز به کابل آمد و در قریه لوچکان کوهدامن با دختر خود (صالحه بیگم) که زن رحمت الله خان بن دریاخان فولزائی بود زندگی میکرد و در همانجا وفات یافت و در همان محل دفن گردید چنانچه از لوح مزارش پیدا است بر عـلاوه که زنان در امور سلطنتی و درباری سهم داشتند در یکی از دفاتر عمده که احمد شاه بابا تنظیم نموده و بوسیله آن از محقق ترین امور مربوطه به اشخاص رسمی و حانت مردم آگاهی حاصل میکرد همه نا دفتر اخبار و هر کاره باشی که به اصلاح امور و دفتر ضبط احوالات و جاسوسی است بود قرار نوشته محترم مرحوم غبارشعبه جاسوسی او شامل مستخدمین مردانه و زنانه اما متقی و پارسا بود و انتظام این دایره کمک زیادی در پیشرفت امور دولت می نمود پس معلوم است که احمد شاه بابا در تنظیم و اداره و بنیان گزاری يك افغانستان قوی تنها از مردان کار نگرفته بلکه به زنان نیز در هر ساحتی سهمی داده است (۸۲)

جشن عروسی

در عصر امپراتوری درانی (۱۱۶۰ هـ ق - ۱۲۶۰ هـ ق) مراسم تجلیل خاطره های آزادی و آغاز کشور ستانی بیادگار فتح و پیروزی طایفه باعزم افغان بر پا میگردد و چون شخص شخیص احمد شاه بابا نازی نورالله مضجعه مرد درویش صفت و روحانی بود در بساط بارگاه شهر یاری ساز و طرب رانمی پسندید چنانچه در حیات یکبار بطور امتحان روحانیون بدر بار ساز خواسته بود. وان عمل چون شکل امتحان داشت بار دیگر تکرار نشد و در محافل محافل بزرگ سلطنتی هر گز ساز و سازنده نخواست. اما در مراسم تجلیل سلطنتی بنام شاد یانه فتح معمول بود.

در عصر سلطنت تیمور شاه زمان شاه بنام جشن سلطنتی مراسم بزرگ رسماً اعلام گردید اما جشن سلطنتی ولادت و ختنه سوری و عروسی شهزاده گان و جشن فتوحات در هر نقطه ای که تصادف میکرد برپا میداشتند و همچنان در دوران سانی وقت معین نیز نداشت. یعنی تدبیری سنجیده بودند که جشن سلطنتی برای مسرت افراد و ملت شهنشاه که از فتح يك شهر موقع مسرت در افتخار دست دهد بیادگار امر ضروری است مگر بلا سبب نباشد و باید در هر موقع که برای

یکی از کامیابی های بسیار بزرگ مراسم جشن سلطانی بعمل آید . در عصر زمانشاه جشن جلوس و جشن فتح لاهور و جشن فتح هرات از نامی ترین جشن های سلطانی آن عصر است که جشن های عروسی و ولادت شهزادگان و ختنه سوری راتحت الشعاع میگیرد . در جشن های سلطانی عاداتی داشتند که مانند جشن های امروزی اشخاص مستحق رتبه را در جشن سلطانی خلعت های زر دوزی می پوشانیدند یعنی کسا زیرا که در فتوحات مصدر خدمات میشدند در جشن سلطانی آنچه مستحق بودند نایل میگشتند و القابیکه ذات شاهنشاه لازم میدانست علی قدر مراتب بر امرا و کار پردازان سلطنت اعطا میکرد و شهزاده گان را یکی از ولایات فرمان برقراری می بخشید و قللرا قاسی و یساوا، و کیکراق ها و غلامان خاصه و پیش خدمتان خاصه و خواجه سرا یان را به لباس های زرین و سیم دوزی که تماما از محمل های بسیار زیبا میبود ملبس می ساختند و دیوار های قصور و بازارها و کوچه ها را بطرف نفیس و اینه های بلورین و تکه های اقمشه و مخمل های گوناگون و اقسام قالبین می ارا ستند و برای افروختن چراغان شب برای هر کوچه و محله چندین خروار تیل امر مصرف میدادند و تمام ساکنین شهر و حواصیل را با انواع پوشا که و خوراکی سرافراز میساختند شهزادگان با لباس های زرین بر پشت فیل نشسته از میان اردوگاه و پیشگاه صفوف پیشکاران خاصه میگذشتند و يك يك شمعدان طلا در دست غلامان زرین پوشان خاصه در هنگام شب داده میشد تا در جلو شهزاده گان در دو پهلو میرفتند و اسپان را با زین و یراق طلا و نقره می آراستند و چون در مضامین تاریخ استناد صحیح در کار است و يك شمه ای که از اوضاع سلطنتی و ایام سرور آن عصر برین گفته شباهت میرساند اقوال میرزا عشرت است که در جشن عروسی شهزاده همایون انشاد کرده است واز برای تجسم تجلیل عروسی عصر در انیان ، برخی ابیات مطلوب درج تاریخ میشود :

کز وزیبینده شد گیتی ستانی
جهان بان شهریار تخت افروز
همایون کامگار بخت پیوند

شه بافروشان تیمور ثانی
خدو کامگار دانش آموز
ز بهر نوجوان فرزند دل بند

ولی ازدو ده امثال واقران
 دلی سامان این جمعی کزین کرد
 کمر بستند چون نی بهرائین
 به ائین بستنش گشتند چالاک
 درو دیوار آن دادند ائین
 که عکسش کرد عالم راطلاکار
 رخ شب داد رنگ چهره روز
 چو بلبل ناله ها کردند آهنگ
 الم پرداز سامان دم ورود (۸۶)
 که غم از پرده دل سر بدر کرد
 که بط در عالم آب از اثر سوخت
 که عشاق از نوایش گشت مسرور
 به ساغر ریختند صهبای گلغام
 پیاله گرد لب چون جان چمیدی
 به مردم ساغر آسارفت از دست
 که چون کبک دری کردند رفتار
 که آتش در درونها جا گرفتند
 به مردم را جنون صدره کشودند
 نمودند اندر آن ایوان منزل
 که گیرد طاهر تصویر پر داز
 هزاران ناله از بلبل کشیده
 به مجنون راه صحرایی کشیده
 هزاران کوهکن در خون نشانده
 که خورشید از خجالت گشته پنهان
 که میزد طعنه برماکول رضوان
 که بود از یک دیگر بسیار بهتر
 مزعفر با کباب ونان تفتان
 مر با ها تمام سیب مشکان
 مهیا بود اندر جشن شاهی
 که چون خورشید بودی عالم افروز

پری بیکر نکاری گشت خواهان
 چو این معنی بخاطر دلنشین کرد
 ارادت پیشه گان دولت ودین
 عماراتی که میزد سر بر افلاک
 ز زر بفت خطا و مخمل چین
 دگر زائین های مور کردار
 زر وزیب دگر شد جلوه افروز
 منی هازاوانی و چنگ (۸۵)
 بزرگ و کوچک از آوازه رود
 به قانون معنی ناله سر کرد
 چنان بریغ (۷۶) زنانش آتش افروخت
 سرائید از ته دل ناله نمود (۸۸)
 پر یوش ساقیان سیم اندام
 صراحی دهبدم گردن کشید ی
 چو چشم خویش ساقه گشت سرمست
 دگر خنیا گران زهره کردار
 به نوعی دست خود بالا گرفتند
 دگر چون جلوه گر قامت نمودند
 چه نقاشی که نقاشان کامل
 عجب نبود زکک چهره پرداز
 گر تمثال باغ گل کشیده
 اگر تصویر لیلی را نموده
 اگر بر نقش شیرین کلک رانده
 چه گوید خامه در وصف چراغان
 چه گویم من از نعمت های الوان
 زحلوای رنگا رنگ دیگر
 دگر از بره ها و مرغ بریان
 دگر از نقل و شربت های الوان
 زجنس خوردنی هر چیز خواهی
 زبان قاصر زخلعت های زرد وز

موقف و نقش زنان در مسیر تاریخ

خوانین جمله پوشیدند خلعت
 خوانین چون نجوم و شاه چون خور
 سران لشکری از دولت شاه
 دگر ارایشی را جلوه دادند
 تعالی الله زرین تخت عروسی
 جواهر های ان از بسکه تابید
 امید انست از در گاه بار
 به رنگ چرخ دار و بر سر پا
 دگر اثار این جشن طرب خیز
 مبارک دارد از الطاف و احسان
 ولی تاریخ این جشن همایون
 بیک مصرع جوابم کرد ارشاد

صفحات قبلی شاهد انست که احمدشاه بابا بمنظور استحکام مودت و دوستی و تاعمین وحدت بین مقام سلطنت و خوانین و صاحبان نفوذ روحانی و غیره یک سلسله خویشاوندی ها و پیوند هارا بوجود آورد و تجدید دوستی ها صورت گرفت و ارایشی نسبی در مملکت برقرار گردید ولی پس از وفات احمدشاه بابای درانی این قابلیت مسکن تاثیر خود را باخت و شیرازه سلطنت از هم پاشید و شاهزاده به تحریک اقوام مادری خود و به خاطر کسب قدرت قبیله های منسوب به خود را جمع کرده در هر کنج و کنار بنای بغاوت را گذاشتند، چنانچه اعدام وزیر شاه و لیخان پادشاه شدن شهزاده سلیمان و بعدا به سلطنت رسیدن تیمورشاه عنوان اولین جرقه های رادارد که در خرمن همبستگی و وحدت امیراطوری احمد شاه بابا در گرفت حوادث بعدی یعنی بغاوت عبدالخالق خان و محمد اکبر خان سدوزانی نتیجه اتفاق یک عده خوانین ناراض از تیمورشاه به خاطر اعدام وزیر شاه و لیخان بوجود آمد.

پس از مرگ تیمورشاه مسایل خیلی حاد و پیچیده ای بوجود آمد که سبب سقوط امپراطوری احمدشاه گردید از یک طرف موجو دیت زنان متعدد تیمورشاه و فرزندان ۲۳ گانه او که از مادران مختلف بوجود آمده بودند از سوی دیگر چون تیمورشاه وفات کرد، و ولیعهدی بجای خود انتخاب نکرده بود و در زمان حیات خود نیز فرزندان خود را در نقاط مختلف بحیث

نقش و موقف زنان در دوره سدوزائی ها :

والی و حکمران مقرر نموده بود. در زمان مرگش همه در کابل نبودند در این گیرودار هر مادرر گوشش میکرد فرزند خود را به پادشاهی بقبولاند. حرمسرای شاه مرکز فعالیت و تشبیهات و نهالیت‌های سیاسی گردیده بود تا بالاخره به تلاش (فاطمه بیگم) مادر زمانشاه و کفایت خود او (زمان میرزا) پادشاهی انتخاب گردید و برادرانیکه در کابل بودند همه بندی و تحت نظارت گرفته شدند پس از برگزینش زمانشاه به مقام سلطنت بین شهزاده-گان اختلافات پیدا شد.

چنانچه شهزاده همایون و شهزاده محمود از تبعیت به شاه سر باز زدند که در صفحات قبلی ذکر شد.

زمانشاه میخواست اصلاحاتی در داخل مملکت بیاورد و دست متنفزین را از سر مردم عام کوتاه سازد، و با تشکیل حکومت مقتدری چون جد خود احمدشاه در برابر قوای استعماری سه گانه غربی (انگلیس، روسیه و فرانسه) سندی محکمی ایجاد نماید و در داخل نیز متنفذین را در چوکات حکومت بر تبه های عالی مقرر سازد و از کارهای شان واری و بازپرسی به عمل آید و جلو خود سری های بیجا گرفته شود و تعلیم عام گردد و علم و فرهنگ تقویت شود تجارت رونق پذیرد این اصلاحات که لطمه عبه نفوذ خوانین سرداران و روحانیون می زد و ایشان را تحت کنترل می آورد، برای انها قابل پذیرش نبود، دست به توطئه زدند بفرار دادن شاه زمان و آوردن شجاع الملك که از نظر سن خوردتر بود افتادند بر در نتیجه توطئه کشف و دسیسه کننده گان به شمول سردار پاینده خان که حامی او بود و در آخر مخالف شد اعدام گردیدند. وزیر فتح خان به ایران فرار کرد و با محمود پیوسته در خارج مملکت که سه قوه استعماری وقت منتظر چنین فرصتی نشستند بودند دست به فعالیت زدند که از ان جمله انگلیس که عمیقاً در کلتور عرف و عادات افغانان وارد بود و عمیقاً مطالعه داشت از این فرصت طلایی بوجه نیکو استفاده برد، باشاه ایران (قاجار) طوری پیمان بست که هر وقت زمانشاه بخواهد بسوی هند متوجه گردد او ناارامی های را در غرب (هرات) ایجاد نماید تا مانع پیشرفت زمانشاه که خارجشم قوه های استعماری بود گردد، شاه قاجار و حکومت انگلیس از این اندر بازی ها استفاده کردند و از تاکتیک دیرینه و شمشیر زنگ زده خود که (نفاق انداز و حکومت کن) کار بگیرند بهتر است از زبان خود

يك انگلیس که مالک نام داشت و نامه به حکومت انگلیس در سال (۱۸۰۱) نوشته مطالعه کنید :

غرور و نخوت و کینه در افغانستان بیشتر از هر مملکت دیگر آسیائی است کپتان انگلیسی در نتیجه فعالیت دامنه دار خود رگ اصلی سرداران و فرزندان تیمورشاه را در یافته بود و آنقدر آتش نفاق را بین سران و وابستگان مادری آن ها دامن زده بود که با اطمینان خاطر به حکومت خود نوشت چنانکه از اوضاع جاریه بر می آید برای امسال (۱۸۰۱) و حتی برای سال آینده خطری از ناحیه افغانستان متوجه هندوستان نخواهد بود. زیرا محمود از خراسان حرکت کرده و یقین است قندهار و نواحی آنرا اشغال کرده است. رؤسای ناراضی مخصوصاً وزیر فتح خان به او پیوست و مشغول تجمع قواء برای جنگ و سال آینده می باشند زمانشاه در زمستان قاهر به حمله نیست زیرا که راه ها مسدود است تا الوقت شاه ایران وعده داده که به خراسان حمله کند پس زمان شاه انقدر مصروف خواهد بود که مجال حمله را نخواهد داشته (۹۲)

فیودالان و مقتدرترین هم با وجود بیکه اوضاع عمومی جهانی مخصوصاً پیشروی استعمار انگلیس و زد و بندها بیکه بین سه امپراطوری بزرگ جهانی موجود بود خوب میداندستندولی خودخواهی ها و جاه طلبی ها و منافع شخصی آنها را بیچاره ساخته بود بجای آنکه يك دولت مرکزی و مقتدر را برای مقابله با موانع حمایت میکردند برخلاف در تزیف ساختن زمانشاه کوشش کردند و زمینه را برای مخالفتین مهیا ساختند و از نقطه خیلی ضعیف اندر بازی ها استفاده کردند و مملکت را به بدبختی و فلاکت مواجه ساختند مدتی طرف يك برادر را گرفتند و چندی برادر دیگر را یاری کردند تا بالاخره محمود توانست که به کمک وزیر فتح خان که با مادرش قرابت قومی داشت و يك عده خوانین مقتدر را که موقف های اجتماعی خود را در خطر میدیدند ، با او پیوستند زمانشاه را محبوس و کور کردند و خود استفاده ها بردند ، وزیر فتح خان بحیث وزیر اعظم مقرر شد برادران هژده گانه خود را در ولایات مختلف مقرر کرد و بخاطر از پا در آوردن عطا محمد خان والی کشمیر بارنجیت سنگ داخل مذاکره شده و برای اولین بار باب مذاکره را در باره سر نوشت افغانستان با اجنبی باز کرد (۹۳)

نقش و موقف زنان در دوره سدوزائی ها :

همچنان در موقع حمله قاجار که به تحریک روسیه تزاری واقع شد برادران محمد زایی به عوض آنکه دولت مرکزی را حمایت کنند چهار هزار عسکر بسر کردگی شهزاده در جان پسر سردار کهندل خان به کمک حکومت قاجار به هرات فرستادند. محمود مرد عیاش بود مردم از عیاشی او ظلم حکام و والیان خود به ستوه آمده بودند برادر سکه (علاتی) زمانشاه و برادر اندر محمود که در آنوقت والی پشاور بود به غرض انتقام برادر برادر عسکر تهیه دید و سرداران و خوانین که تحقیر شده بودند به دور او جمع شدند و شاه شجاع پادشاه شاه محمود بندی شد .

Property of ACKU

بخش سوم

در این بخش مبحث طرف بحقق، نویسنده کوشش میکند نقش زنان فوق الذکر و دیگره را که در موارد مختلف و مواقع مختلف، کرو نو لوژیک وار بنویسد و نقل نماید و اثرات آنرا از نگاه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه امروز تحقیق و به غرض معلومات مزید خواهند گان محترم تقدیم می دارد .

در زمان سلطنت احمد شاه درانی و تا وقتیکه خودش حیات داشت این نوع خویشی ها و نسبت های قومی موثر واقع شده بود و امنیت در سراسر مملکت تامین گردیده بود ولی بعد از وفات احمد شاه بابا که پای اقتدار و قدرت در میان آمد هر يك از خوانین و سرداران و اهل نفوذ تلاش میکردند تا خواهر زاده خود را و داماد خود را تقویت نماید تا بر اینکه سلطنت بنشینند و شهزاده گان هم بخاطر دعوا بر تاج و تخت به قبایلی تکیه میکردند که به قوم مادری ایشان مربوط بود که از نظر تاریخ پادشاه شدن شهزاده سلیمان را اولین مثال قبول کرد . به عبارت دیگر اولین جرقه بی اتفاقی در تاریخ قرن نزده در افغانستان دانست .

- ۱- احمد شاه بابا در زمان حیات خود تیمور شاه را بحیث ولیعهد انتخاب نموده بود مگر وقتیکه مریض شد و غرض استراحت به کوه توبه رفت . تیمور شاه درانی در هرات حکومت میراند با يك عده از خوانین به عیادت پدر جانب کندهار حرکت کرد . وزیر شاه ولیخان که داماد خود

(شهزاده سلیمان) رامیخواست وارث سلطنت معرفی نماید لهذا به تیمور شاه امر بازگشت به هرات را داد و خودش بایک عده خوانین در تماس شد ضمناً بلقیس بیگم زن شهزاده سلیمان با استثنای شوهر و پدر خود در بالین احمد شاه بابا نشست و به مجرد فوت او خاصه ترین نوکر خود را فرستاد به سلیمان خبر دهد تا منجیث پادشاه خود را اعلان نماید ولی تیمور شاه بزودترین فرصت بسوی کندهار آمد و در نتیجه شهزاده سلیمان عذر خواه شد و بعیث کرده چنان وزیر شاه ولیخان با پسرانش به خیمه تیمور شاه به مقصد شفاعت خواهی آمدند ولی تیمور شاه که سخت بر اشغله شده بود همه کارهای او را نادیده گرفت و او را با پسرانش اعدام کرد این عمل سبب اختلافات عمیق بین فوفلزائی ها و بی اعتمادی دیگر سرداران گردید .

۲- در حادثه هومی که پای زنان باعث نجات تیمور شاه گردید واقعه بغاوت عبدالخالق خان در قندهار است عبدالخالق خان که بنام کاکای تیمور شاه خود را وارث تاج و تخت می دانست در قندهار یک عده سر-داران درانی مخصوصاً آنانیکه بخاطر اعدام وزیر شاه ولیخان از تیمور شاه از رده شده بودند دور خود جمع کرده خود را بنام پادشاه در کندهار اعلان کرد و با لشکر زیادی رهسپار دیار کابل شده حین رسیدن به نزدیک کابل سردار پاینده خان بارکزائی که مقتدرترین سردار بود ومدد خان اسحق زائی بخاطری از لشکر عبدالخالق بریدند و باعث شکست او (عبدالخالق) و غلبه تیمور شاه شدند که خواهران شاه در سلك زنان تیمور شاه (داماد آنها و در حرم سرای او زندگی میکردند)

به ارتباط همین حادثه سردار دلاور خان خسرو (برادر زن) دیگر تیمور شاه نیز که تا نزدیک کابل عبدالخالق خان را همراهی میکرد به لشکر تیمور شاه پیوست و درجه و اعتبار بیشتری از شوهر خواهر خود کسب کرد و عبدالخالق خان را به شکست مواجه ساخت ،عبدالخالق خان دستگیر و از نور بصر محروم و در زندان افکنده شد .

۳- در توطئه دیگریکه بر علیه تیمور شاه درانی از طرف محمد اکبر خان سدوزائی ابن سردار محمد خان ابن شاه عبدالله خان ابدالی که خود را وارث ومؤسس دولت ابدالی میدانست چیده شده بود وچند تن از مخالفین تیمور شاه را به عنوان انتقام خواهی کوری چشم و بندی گری

عبدالخالق خان گرد خود جمع کرد ولی بزودی دسیسه کشف گردید تیمورشاه او را دستگیر کرد میخواست اعدامش نموده بجزای اعمالش برساند. ولی چون پای زوجه اش نواب شریف النساء بیگم عمه سکه سردار محمد اکبر خان سدوزانی والده محمد علم خان ایشک اقاسی در بین بود به جهت این پیوند ها صرف نظر کرد ولی از نعمت بینایی محرومش ساخت و با کاکایش عبدالخالق خان یکجا او را زندانی نمود.

۲- جنگ باگنداپوریان که در تاریخ بنام جنگ کنداپور یاد میشود. نیز یکی از جنگهای است که بخاطر یک زن بوقوع پیوست. والی گنداپوریان در زمان احمد شاه بابا دری درانی عسیب خان و در عهد تیمورشاه اعظم خانرا خواهری بود پس حسین که بی بی سند و نام داشت، سردار محمد کریم خان پسر سردار جهان فونلزانی تقاضای ازدواج با او کرد اعظم خان را این تقاضا خوش نیامد از اطاعت سرباز زد، شب هنگام با تمام قوم خود به کوه رفتند و جنگ سختی بین لشکر تیمورشاه دری و گنداپوریان در گرفت که سبب اصلی آن جز تقاضای کریم خان بخاطر ازدواج با بی بی سند و چیزی دیگری نبود. (۹۴)

۳- در زمان تیمورشاه دری و شاهان ما بعد و ما قبل آن زنان حرم دارای قدرت و نفوذ زیاد بودند.

چونکه در صفحات قبل اشاره شد مردم برای اجرای کار های مهم خود دست به دامن اهل حرم زدند و از آنها استفاده میکردند و اهل حرم بصورت علنی و خفی در امور سلطنتی دست می زدند حتی به کمک همین زنان، خوانین توطئه های می چیدند، انتریک های در داخل حرم سرا رخ میداد که حیات پادشاه و فرزندان او را در خطر میانداخت چنانچه بقولی مرگ ناگهانی تیمورشاه هم یکی از همین دسایس است که توسط زن خود او زهر خورانیده شد و گشته شده (۹۵)

وقایع زمان زمانشاه :

در زمان زمانشاه بر علاوه نقش مادرش که حتی در انتخاب خود زمانشاه را می توان نتیجه مساعی او دانست بعضی زنان دیگر نقش های را ایفا کرده اند که از انجمله :

۱- وقتیکه زمانشاه از طرف خوانین و سرداران به پادشا هی انتخاب گردید بنا به دستور و مصلحت سردار پاینده خان همه برادران

نقش و موقف زنان در دوره سدوزائی ها :

اندری اورا که در کابل بودند در محبس بالاحصار بندی شدند محمود و همایون که در انوقت یکی در هرات و دیگر در کندهار بودند بنای بغاوت را گذاشتند ابتدا همایون و به تعقیب آن محمود در هرات از تابعیت زمانشاه سرباز زد ابتدا همایون سرکوب شد و زمانشاه عزم دیار هرات کرد محمود شکست خورد و یا صد نفر از طرفداران خود داخل شهر فراه گردید زمانشاه مستقیماً به هرات داخل شد و برای شکستادن محمود به فکر تعقیب او بود که مادر محمود دختر عبدالحبیب خان بارکزائی نواسه حاجی جمال خان به خیمه زمانشاه به غرض شفاعت پسر خود آمد و به زمانشاه گفت (پسرم خیال سلطنت ندارد اگر هرات را برایش بدهی ممنون راضی خواهم بود)

زمانشاه با احترام مادر اندر خود محمود را عفو کرد دوباره بحیث حکمران هرات مقرر نمود که این بخشش را می توان اولین خطایی سیاسی زمانشاه دانست زیرا اگر محمود را بجای دیگری می گماشت و در نزدیک خود کنترل خود میداشت وقایع بعدی رخ نمی داد .

۲- حادثه دومیکه در عهد زمانشاه رخ داد سهم بارز (لویه ادی) زن سردار پاینده خان مادر وزیر فتح خان بود که ذکر آن در صفحه معرفی (لویه ادی) می آید لهذا از تکرار آن صرف نظر گردید .

۳- زمانیکه زمانشاه امادگی گرفت که برای سرکوبی نوابان و حکام که از تخت انقیاد حکومت افغانی سرباز میزدند به هند بروند شاه محمود در کندهار بنای شورش را گذاشت شاه زمان از رفتن پشاور منصرف شد و برای مقابله با محمود آماده شد . محمود به کمک وزیر فتح خان از ایران بطرف کندهار حرکت کرد در راه (بهرام خان) والی سیستان دختر خود را به پسر محمود شهزاده کامران داد و محمود را با دادن کمک نظامی تقویت کرد در نتیجه شاه زمان شکست خورد و عقب نشینی کرد ، و منجر به کور شدن و بندی شدن او گردید ، و شاه محمود بحیث پادشاه شناخته شد ولی در عین حال برادر عینی زمانشاه (شاه شجاع الملک آرام نه نشست و بفکر انتقام برادر خود از محمود افتاد که البته تاریخ وقایع را در صفحات قبلی در جایش درج نموده ام ضرورت به تذکار در این جا نیست .

فصل سوم

نقش و موقف زنان از سلطنت امیر دوست محمد خان
الی امیر حبیب الله خان

در جریان سلطنت محمد زائیان در قرن نوزده تفاوت چندانی در زندگی زنان رخ نداد از نگاه اجتماعی همان موقف را داشتند که در دوره سدو-زائیان به ملاحظه میرسید ، زنان طبقات عدیای جامعه در داخل حرا - مسراها حیات بسر میبردند ، در ترتیب و نوعیت لباس و طرز دوخت و غیره آرایش و پیرایش و استفاده از زیورات قیمتی تفاوتی با دوره سلف خود نداشتند . در خلال حواله جاتیکه با قلم نورالحرم و علیاجانب (ملکه های امیر حبیب الله خان) بدست آمده ، معلوم میگردد که لباسهای زنان معمولا از تکه های اطلس ، طوار ، مخمل و کمخاب و غیره تکه های زری و زربفت می بود . غذای شان معمولا اغذیه عنعنوی افغانی که شامل انواع و اقسام پلوها ، گوشت مرغ و کباب و اغذیه شیرین چون حلویات و غیره بوده که در دوره سدوزائیان نیز معمول و مروج بود .

بهتر است پارچه نظمی را که (حمید کشمیری) به مناسبت عروسی وزیر اکبر خان در (اکبر نامه) سروده نقل کرد که غرض مقایسه با عروسی همایون پسر تیمور شاه که در صفحات قبل ذکر گردیده سند و مدرک خوبی است . در مقایسه این دو پارچه منظوم کمتر می توان اختلافی و یا امتیازی را در یافت که تفاوت چشمگیر بین دو دوره سلطنتی در قرن نوزده باشد .

البته در خلال اشعار این دوشاعری توان به عمیق جلال و عظمت در بارهای سلطنتی ، عرف و عادات ، لباس و غذا ، موسیقی و همه انواع رسم و رواج زندگی درباری داخل شد .
غرض تشریح بیشتر و واضح تر این فصل را نیز در چند بخش اتی تقسیم میکنم .

بخش اول :

در بخش اول ، زنان و ملکه های معتبر یکه از زمان امیر دوست محمد خان الی امیر حبیب الله خان فعال و مشهور بوده اند و تاریخ اسما و کار نامه های شان را ضبط و ثبت نموده ، و در بخش دوم که پای استعمار انگریز به مملکت ما دراز می شود و مبارزه بر علیه استعمار و راندن انگریز گرم میشود ، زنانیکه مستقیمادر مبارزات ازادیخواهی و استقلال طلبی و ضد استعماری اشتراک کرده اند معرفی میگردند .

از جمله زنان فعالیکه حتی در دوره سدوزا ئیها نیز مصدر کارهای مفید گردیده است می توان (لویه ادی) را نام برد همچنان مادر مدد خان ، عایشه سلطان (مادر ولیعهد) میرمن خجو (مادر وزیر اکبر خان) صابو جان (دختر امیر شیرعلی خان) بی بی حلیمه (بو بو جان) زن امیر عبد الرحمن خان و بالاخره سراج الخواتین (علیا حضرت مادر غازی امان الله) و نورالرحم (محبوب سلطان مادر سردار اسدالله سراج) زنان امیر حبیب الله خان را نام برد در خلال تحقیق به اسمای زنان دیگر نیز برمیخوریم که مربوط خانواده سلطنتی نبودند ولی مصدر کارهای شده اند که قابل تذکر و یاد آوری هستند که از جمله در زیر دوره بی بی گرمی کشمیری و دختر خان دایزنگی را می توان یاد آور شد .

چون امیر دوست محمد خان مؤسس و بانی سلسله سلطنتی محمدزائیهاست بهتر است قبل از همه نسبت نامه او و برادرانش معرفی گردد و بعد دیده شود که سردار پاینده خان به غرض تحکیم روابط حسنه و دوستانه با کدام اقوام و قبایل از دواج نموده است و بخاطر تحکیم قدرت قبیلوی خود دامنه ی فامیل خود را تا کدام حد گسترش داده است .
زنان و پسران سردار پاینده خان :

۱- لویه ادی به قوم بارگزائی (۹۶) (به لهجه کندهار ، ادی) که قلعہ لوادی در ناوه بارگزائی هلمند بدو منسو بست .

مادر وزیر فتح خان که در تاریخ قرن نزدهم فعال و بارز داشت .
تیمور قلمی خان که در سیاست هیچ نقشی نداشت .

۲- نواب اسد خان

نواب صمد خان

نواب طره بازخان

پسران مادری بودند که به قوم بارکزائی بود . (۹۷)

۳- محمد عظیم خان مشهور به سردار کلان از مادر نصرت خیل

بدنیا آمد (۹۸)

۴- نواب محمد خان

از مادر یکه از کوپستان پروان بود بدنیا آمد (۹۹)

۵- پردل خان شیردل خان کهندل خان ، رحمدل خان و مهر دل خان که
به نام سرداران کندهاری یاد میشدند .

مادر شان به قوم غلجائی و خواهر ملامومن حکمران شکارپور بود (۱۰۰)

۶- عظامحمد خان

یارمحمد خان

سلطان محمد خان

سיעد محمد خان

پیر محمد خان

که به نام سرداران پشاورى یاد می شدند مادر شان مربوط به قوم
بزرگ و با نفوذ الکوژائی بود (۱۰۱)

۷- دوست محمد که بعدا بنام امیر کبیر معروف گشت که خواهرش
از مادر یکه به جوان شیر سپاه منصور منسوب بود به دنیا آمدند

(۱۰۲)

۸- جمعه خان . . . فرزند مادر تاجک بود .

۹- اسلام خان

از طرف مادر منسوب به کافر سیاه پوش بود

از مطالعه تعداد زنان سردار پاینده خان در تاریخ ملقب به (سر-

فراز خان) است بخوبی معلوم میگردد که در زن گرفتن ها جنبه سیاسی
بیشتر مدنظر بود زیرا نه تنها تعداد آنها قابل توجه است بلکه ملاحظات

قوم، قبيله حتى دين و مذهب نيز كه در جامعه آنوقت خيلى ها مهم بود در نظر گرفته نشده است، يقينا كنيزان و سورتى ها نيز موجود بودند كه اسما و تعداد آنان توضيح نكرديده است .

امير دوست محمد خان از اين حدودود هم پا فراتر گذاشته ، داراي چهارده زنان منكوحه و يك تعداد كنيزان كه به قول مؤلف كتاب (افغانستان در قرن نژده) ده كنيز داشت . امير دوست محمد خان پنجاه و دو اولاد داشت كه از آن جمله ۲۹ فرزند او پسر و مابقى همه دخترسر بودند كه قراراتى اولاد و مادران شان معرفى ميگردند .

۱- محمد افضل خان

محمد اعظم خان

مادر شان دختری ملا صادق علی نبکینی بود (۱۰۴)

۲- محمد اکرم خان

پسر دختر باقی خان پروانی از کوهستان بود .

۳- سردار محمد عظیم خان

صالح محمد خان

پسران زن بیوه سردار سلطان احمد خان بودند .

۴- شیر محمد خان

نیک محمد خان

از مادر باجوری بدنيا آمدند .

۵- محمد هاشم خان

از يك مادر ديگر از قوم باجوری بود .

۶- محمد شعيب خان

از مادر يکه به قوم صافی بود بدنيا آمد .

۷- محمد رحيم خان

به مادری منسوب بود که به قوم (توری) بود .

۸- فيض محمد خان

ولی محمد خان

حوا

هاجره

از بطن مادریکه منسوب به قوم (توری) بود بدنيا آمدند .

این زن نواسه جهانگیر خان بود.

- ۹- محمد عظیم خان
پسر دختر ناظر مهر علی خان بود .
- ۱۰- محمد صادق خان
سرو جهان
از مادر سیاه پوش کافری بدنیا آمدند .
- ۱۱- محمد اکبر خان
غلام حیدر خان
شیر علی خان
محمد امین خان
محمد شریف خان
نواب بیگم (خانم سردار سلطان احمد خان)
فرزندان میرمن نجو دختر حاجی رحمت الله خان
فوفلزائی بودند (۱۰۵)
- ۱۲- محمد یوسف خان
فرزند دختر عزیز خان (جبار خیل) بود
- ۱۳- امه المعطفی
بی بی زمره
حبیب الله خان
مملکت
محمد زمان خان
احمد خان ی
محمد عمر خان
مادر شاه دختر شهزاده عباس سدوزائی بود .
- ۱۴- سیف اله خان
از مادر هزاره به دنیا آمد .
- ۱۵- محمد قاسم خان
وقایبگم
شاه جهان
نور جهان
محمد اسلم خان
محمد حسن خان
از بیوه شاه محمود سدوزائی بدنیا آمدند که اسمش بی بی گوهر بود .

۱۶- اغایکم

فاطمه بیگم

مادر شان دختر تاج محمد خان ، نواسه وزیر غلام محمد خان و کواسه وزیر شاه ولیخان که وزیر عصر احمد شاه بود .

۱۷- شمس جهان

از يك مادر پشتون بدنیا آمد ، این دختر امیر دوست محمد خان مادر ملکه معتبر امیر عبدالرحمن خان (بو بو جان) بود .

۱۸- ملك جهان

از يك کنیز سورتی بدنیا آمد.

۱۹- عایشه

فرزندان دختر اغا محمد خان قزلباش بودند .

بی بی سایره

دختر ناظر خیرالله خان تاجر ، پشاورى مادر شان بود

بلقیس

۲۰- درجان

شرف سلطان

صاحب سلطان

اسمای زنان منکوحه امیر دوست محمد خان تاجائیکه از کتاب مومن لال (زندگی) امیر دوست محمد خان و (افغانستان در قرن نوزده) تألیف ریشتیا بدست آمد ذکر گردید سه غرض توضیح مطلب نویسنده کوشش نموده مختصراً خانواده ها و قبیلله های آنان را نورد کرده پاورقی شرح نموده است ، تا مطلب اساسی که ایجابات سیاسی که از این زن گرفتن ها متصور بود معلوم گردد .

طبق مقتضیات اقتصادی و ادب و رسوم زمان شاهان و امیران و خوانین روحانیون و ملاکین و همه متنقدین ! (هرکس به اندازه توان مالی و به قدر شهرت و نفوذ خانواده گی خود بر علاوه زنان منکوحه يك تعداد زنان دیگر را نیز به نامهای سورتی و کنیز در حرمسرا ها نگه میداشتند که تعداد شان محدود بود . چنانچه بروایات مختلف میگویند در حرامسرای خلیفه عباسی تا دوهزار کنیز شمرده شده اند .

امیر دوست محمد خان يك تعداد زنان نکاح شده دیگر داشت که اسمای شان معلوم نیست و قرار بیان موهن لال که مولف (افغانستان در قرن نوزده) نیز از ان نقل قول نموده می نویسد که زنان امیر که اولاد

نداشتند و یا اولاد شان در گمنامی مرده اند عبارتند از دختر ملا رشید کندهاری ، دختر خواجه خانجی کوهستانی ، دختر خان کلات ، بی بی کرمی (کشمیری) بیوه امین الملک و دختر خان مراد خان که در دوره دوم سلطنت خود با او نکاح کرد . در وقت وفات امیر هژده نفر از زنان او زنده بودند .

قبل از اینکه به رویدادها و وقایع تاریخی که در نتیجه این ازدواجها و نفوذ و قدرت ملکه های معتبر توضیحات ارائه گردد . زنان معتبریکه درین دوره از امیر دوست محمد خان تا امیر حبیب الله نقش داشته اند معرفی میگردند .

۱- لویه ادی :

لوادی دختر (کلاخان) بارکزائی و خواهر منصور خان و مادر وزیر فتح خان بود ، این زن بر علاوه تربیت فرزندان شجاع و دلاور زن مدبر و سیاسی بود . در سخاوت و دستگیری از ناتوانان شهرت داشت مردم بسا عقیدت خاص داشتند و محبوب القلوب همگان بود ، لهذا مردم همچنانکه به احمد شاه درانی لقب (بابا) و به زرغونه و نازو لقب (انا) داده بودند باین زن مدبر نیز لقب (لویه ادی) داده شده بود . از شجاعت این زن مؤلف کتاب پهنتنی میرمنسی چنین حکایت می کند که خلاصه ترجمه ان اینست . زما نیکه وزیر فتح خان بدست محمود کشته شد و قطعه قطعه گردید ، این خبر را به مادرش آوردند . قبل از همه پرسید : (فتح را که زجر و شکنجه میگردند اخ و اف کرد یا خور ؟ تغییر حالتی از خود نشان داد یا نه ؟)

قاصد در جواب گفت (نه) :

لویه ادی که متیقن شد فرزندانش تادم مرگ شجاعت را از کف نداد و گفت : (شیر خود را به او بخشیدم) (۱۰۶)

گر چه ظاهرا این جمله کوتاه است ولی از نظر معنی انتهای علوهمت و شهامت او را افاده می کند ، این جمله کوتاه با شعر شاعر نامور و بلند پایه ادب پشتو که در رثای فرزندش سروده همسری میکند . او در مرگ فرزندش (نظام) گفت :

کشکی حوان دپبستانه په ننگ کی مروای

نه چه کور لره روان شوله تلتکه

(خوشحال ختک)

خوشحال به مرگ عادی فرزند جوان خود افسوس میخورد و میگوید (ای کاش در میدان مبارزه به خاطر ننگ و ناموس پشتونها می مرد و از بستر به گور نمی رفت) .

اگر شعر خوشحال خټک را نمونه ننگ و شجاعت و پشتولی قبول کنیم، جمله کوتاه لویه ادی را نیز باید سه بول همت عالی و احساسات عمیق وطنپرستی دانست و اعتراف باید کرد که لقب (لویه ادی) بحق باو داده شده است .

از کار روایتهای سیاسی او نه تنها او را مؤسس و بنیاد گذار سلاله محمدزائی دانست بلکه مشاور بسیار خوبی برای شوهر خود و مربی آگاه به فرزندان خود در امور مملکتی بود .

در تاریخ ذکر است زمانیکه همایون پسر تیمور شاه يك عده خوانین و سرداران ناراضی را با خود هم دست ساخت و بر علیه شاه زمان بغاوت کرد (قیصر) پسر خورد سال زمان شاه را که والی قندهار بود زخمی ساخت و در محبس انداخت تا وقتیکه سردار پاینده خان با عسکر بسوی کندهار برسد لویه ادی که از ماجرا اطلاع یافت بسر کردگی يك عده خوانین داخل شهر قندهار شد، مرتضی خان داماد خود را که خیال فتنه انگیزی و چور و چپاول داشت زخمی کرد و قیصر را از بندرها کرد و برمسند حکومت قندهار نشانید (۱۰۷) .

در مورد محبوبیت لویه ادی در بین عوام، استاد بینوا می نویسد : زمانیکه وزیر فتح خان در حالت تبعید بسر می برد، روزی مخفیانه وارد کابل شد و به دکان نانوائی ایستاد تا نانی بخرد، دید که نانوا پس از هر نان، نان سوم را یکطرف میگذارد و میگوید : این نان از (ادی) بالاخره فتح خان پرسید . این ادی کیست ؟ که بعد از هر دو نان یکی را بنام او میگذاری ؟ نانوا در جواب گفت : این ادی (لوادى) مادر وزیر فتح خان است، مقصد ازین تذکر معیار محبوبیت و شهرت نیکوی این زن شجاع را می توان تخمین کرد . متأسفانه سوانح مکمل و از کار نامه های او پیش از این معلوماتی در دست نیست . وئی به نامش در زمینداور و سادات بعضی اماکن منسوب است که طور مثال از (دادی واله) (دادی کلا) و غیره را می توان یاد کرد .

از کار نامه های لوادى در قندهار مشهور است : هنگامیکه سردار پاینده

خانرا شاه زمان بکشت، فرزندان او بهر طرف روی شدند و روز عید در قلعه ادی ناوه بارکزائی هلمند فراهم آمدند تا باهم مشوره نمایند. لوادی در یک طرف کلان کچری قروت پخت و بین پسران خود نهاد تا بخورند، و گفت: پسرانم از کشتن پدر پند گیرید، برخیزید شما بیش از ۲۵ تن جوان کاری و با نام و نشانید، تمام افغانستان بزرگ شاهنشاهی احمد شاهی در دست شماست پس از این لوادی از میان حصه روغن ظرف کچری قروت با انگشت خط کشید و گفت: این قندهار و حصه پنج برادر یکسه مادر ایشان غلجائی است. خطر دیگر کشید و گفت این ولایت پشاور حصه برادرا نیکه از بطریک مادر الکوزائی اند، به همین صورت کشمیر را بسردار دوست محمد خان معین نمود.

برادران بارکزائی از اینجا در تمام افغانستان پرا گندند، و در راس همه برادران وزیر فتح خان بود که سلطنت سدوزائی را منقلب نموده و از هرات تا کشمیر بدست گرفتند. مطابق این دستور لوادی بود که امارت افغانستان در دست پسران سردار پاینده خان افتاد و رسم کچری قروت پختن در روز عید یکی از عنعنات این خاندان بود که امروز

هم این رسم در بین خانواده های مجذوزائی معمول است (۱۰۸)

۲- مادر امیر دوست محمد خان زینب بنت موسی خان نیز از جمله ملکه های معتبر سردار پاینده خان بود، به نام منسوب به سپاه منصور که یکی از شعب فارسی زبانان کابل است بود و در بسا سفر های سر - فرازخان همراهی میکرد.

پس از اعدام سرفراز خان یک عده پسران نش زندهای وعده دیگر فرار کردند و خاندان دچار عسرت و پریشانی شد، مادر دوست محمد خان با پسر دیگر و سه دختر در خانه «محمد» نام در معروف زندگی می کردند. عبدالحمید خان پسر کاکای دوست محمد خان به تاسی از رسم و رواج افغانی با وجود مخالفت مادر دوست محمد خان با او ازدواج کرد. همچنان عبدالرحیم خان طبق رسوم و آداب قومی خواهر دوست محمد خانرا به زنی گرفت. این هر دو حادثه خوشبختی خانوادگی را جریحه دار ساخت و عواقب آن خوشایند نبود (۱۰۹)

این زن دارای چار دختر نیز بود که در تاریخ از آنها ذکر احوال و سهم آنها در اوضاع سیاسی آنوقت نایجا نیست.

۱- بزرگترین خواهر امیر دوست محمد خان با شجاع الملك (شاه شجاع) در زمان سلطنت او از دواج کرد. موهن لال در کتاب خود چنین می نویسد: زمانیکه شاه شجاع وزیر فتح خان راشکست دادو خود براریکه سلطنت تکیه زد، وزیر فتح خان به کندهار فرار کرد، نواب اسدخان مجبوس بود، به شفاعت مختارالدوله از بند رها شد، شاه او را بنواخت و چون مهمان دولتی از او استقبال کرد در مقابل نواب مذکور کوشش کرد، تا وحدتی بین دو قوم بزرگ ابدالی که عبارت از سدوزائیا و بارکزائیا بودند، قایل کند. لهدایکی از خواهران دوست محمد خان رایه زنی شاه شجاع داد و به توسط این پیوند دوستی، اعتماد بین این دو خانواده ظاهرا برقرار گردید نواب اسد خان، دوست محمد خان و گل محمد خان برادر مختارالدوله از طرف شاه به کندهار فرستاده شدند تا با وزیر فتح خان مفاهمه و مذاکره نمایند و اعتماد و همکاری او را با شاه جلب نمایند. از ثمره این پیوند سه دختر و یک پسر به نام شهزاده اکبر بدنیا آمد (۱۱۰)

۲- خواهر دومی دوست محمد خان مجبور ساخته شد با عبدالامین قابچی باشی ازدواج نماید، این در موقعی صورت گرفت که وفادار خان اعدام شده بود و خانواده متلاشی و در بدبختی بسر می بردند، مدتی مادر دوست محمد خان و فرزندانش در خانه داماد خود (قابچی باشی) زندگی میکردند. قابچی باشی از او دارای هفت فرزند شد که از جمله عبدالرشید رامی توان نام برد (۱۱۱)

۳- مادر مددخان :

خواهر سومی امیر دوست محمد خان دختر سردار پاینده خان است که در تاریخ مخصوصا در مبارزات ازادینخوا هانه ملی وضد استعماری نام او به قلم جلی و درشت ثبت گردید. با عبدالرسول خان ازدواج کرد، دارای چهار پسر شد، شوهرش در جوانی وفات کرد. این زن عالی همت و شجاع بر علیه استعمارانگریز فعالانه افغانها را بر علیه دشمن تحریک میکرد. قرار نبشته موهن لال زمانیکه امیر دوست محمد خان در کابل شکست خورد و جانب بامیان عقب نشینی کرد و فامیلش طور زندانی به هندوستان فرستاده شدند، این زن مبارز مخفیانه به کوهستان رفت، شب و روز پای پیاده در قراوقصبات می گشت و خوانین و صا -

حاجان نفوذ را بر علیه قوای فرنگی تحریک و به همکاری با امیر دوست محمد خان تشویق میگرد. قلعه با به قشقار که از جمله مستحکمترین قلعه ها بحساب میرفت و در اختیار میردرویش خان قرار داشت به اثر تلاشهای خستگی ناپذیر همین زن شجاع و مبارز بحیث مستحکمترین سد بر علیه دولت انگلیس در آمد. همچنان ملک سیف الدین خان (کوهدره نی) که شخص خیلی مننقد بود نیز به اثر مساعی مادر مددخان در قطار دشمنان انگریز قرار گرفت (۱۱۲).

به غرض ارایه معلومات مزید باستانی را که استاد محترم پوهاند عبدالحی حبیبی درباره این زن شجاع و مبارز افغان نوشته نقل نموده و به خوانندگان محترم عرضه میدارم

«میرمن افغان که قران را در بغل، قریه به قریه میگشت و مردم را به جهاد میخواند سالهای ۱۸۳۹ - ۱۸۴۲ از مشکلتترین و سیاه ترین ایام زندگانی ملت افغان است، که لشکر مجهز و توانای (اندوس) از لود هیانه هند انگلیسی حرکت کرده و از راه سند به افغانستان تاخت، قندهار و غزنه و کابل را بدست آورد.

امیر دوست محمد خان پایتخت خود کابل را گذاشت و بدر پار بخارا پناه برد چون کار دفاع مملکت بشانه خود مردم تکیه کرده بنا برین مردم افغانستان ناموران ایشان میکوشیدند که سر نوشت خود را در افق غبار آلود و مجهولی بدست خود تعیین نمایند.

درین هنگامه و گیرودار مدعش که دوسه سال طول کشید، مردم افغان نستان به پیکار های عذیفی دست زدند، و روز روشن را بر لشکریان متجاوز سیاه ساختند.

هنگاییکه امیر دوست محمد خان از قید پادشاه بخارا رهائی یافته و واپس به صفحات شمالی کشور قدم فرا نهاد، زن پخته سال و متین که بین مردم به مادر مدد خان شهرت داشت و خواهر امیر بود در روستا های سمت شمالی کابل از فرزه کوه دامن گرفته تا غوربند و نجراب و کاب و پروان قریه بقریه میگشت.

این بانوی به منش مصحفی در بغل داشت، و بهر روستا که میرسید، مردم آنرا فراهم آورده و سخنان حمیت انگیز میزد، و مطابق رسم افغانی (قران و پلو یعنی گوشه چادر را پیش شان میکشید)، و تا وقتیکه مردم به وی وعده جهاد و دفاع ملی را نمیدادند، از ان جابر نمی خاست،

و نان آنها را نمیخورد، آب آن دیده را نمی نوشید .
این میرمن افغان، بانوی وزریده و سخنور متنفذی بود، و در هر جا مطابق رواج آن مردم حرف می زد، وی از دیهی به دیهی پیاده میرفت، و هنگامیکه در بین دیه میرسید اذان میداد، و مردم را به دور خویش فرا خوانده، سخنان دل انگیزی میزد، و جوانان و پیران را به معایب تسلط فرنگی و مظالم لشکریان اجانب ملتفت می کرد و مانند خطیب جادو زبان، عرق حدیث مردم را بحرکت می آورد.

جاسو سان فرنگی این بانوی وطنخواه مجاهد را تعقیب میکردند، ولی وی در دیهی پیش از یکشب نمی پائید، و تا مردم ملقفت میشدند، از دیه دیگر سر می کشید ولی در هر دیه هنگامه برپا میکرد و میرفت، و جوانان مسلح را به قیام و جهاد با فرنگی بر می انگیزت، و درین راه انقدر مهارت یافته بود که در مدت چند ماه، تمام اهالی سمت شمالی کابل را بقیام مسلح وا داشت.

دو اثر انتلیجنس فرنگی، از این بانوی فعال و گردنده، محرک سخت در هراس بودند، جواسیس فرنگی مانند موهن لال و عناصر اجنبی پرست، حرکات او را با دقت تعقیب می کردند.

گویند چون امیر واپس به بامیان رسید، در دره های هندوکش و لوله جهاد انداخت، این میرمن افغان در پروان کوهستان قران عظیم را بهر قریه برد، و بر اوراق آن از سران و جوانان سر فروش نشانی گرفت، که به جهاد فرنگی بمیدان بر آیند.

درین هنگام دسته های لشکریان فرنگی به قیادت لارد و کلنل دینی دروادی های پروان و کوهستان برخلاف مجاهدیان افغان با قدامت شدید تجاوز کارانه دست زدند، و از پیشرفت قوای امیر دوست محمد خان جلوگیری میکردند.

جوانان افغان در دسته های مدافعین مجاهد شامل گشته و به میدان های جهاد می آمدند و هنگامه قیامت خیزی برپا بود. درین گیرودار هول انگیز میرمن افغان در پشت جبهه اشوب مدهشی را پیا داشته بود و از روستا های عقب جبهه، جوانان نیرومند را به میدان میفرستاد. این بانوی نیروی شگفتی داشت و از وی به او از فرشته ای می ماند که از فضای کوهسار بگوشت جوانان مجاهد میرسید سخنان و کلمات

وی مهیج روح انگیز بود، په پشتو و فارسی مانند خطیب جادو زبان حرف می زد.

گویند: پیکار زندگی و مرگ دروادیهای پروان روان بود، امیر قوای او با لشکریان متجاوز فرنگی در او یخته بودند، و میرمن افغان به دیهی فرود آمد که یک دسته جوانان آنجا به جنگ نرفته بودند.

وی با وحدت و خشم در بین جوانان آمد، و گفت: (بگیرید، این چادر مرا شما بگیرید بسراندازید! ولی شمشیرهای خود را به من سپارید - تا با یک دسته از دختران این دیه، به جنگ روم: مردان چون بکار زنان دست زدند باید زنان چادرهای خود را بایشان سپرده و شمشیر بردارند و بجای ایشان جنگ کنند.

برخیزید ای مردم: ننگ افغانی را بشما آورده ام. این قران عظیم را برای شما آورده ام: این پلوافغانی را بشما آورده ام». جوانان چون سخنان سحر این بانو را شنیدند و قران عظیم را در دستش دیدند انقدر برانگیختند که با شمشیرهای اهیخته بر لشکریان تفنگدار و توپهای دشمن تاختند.

مجاهدات امیر دوست محمد خان بجائی نرسید، و بالاخره از نیروی مسلح و مجهز دشمن شکست خورد و با خرقین شعله امید ازادی خواهان افغان گل گردید، جوانان مجاهد مدتی سلاح از کف گذاشتند و نایرهای اشوب خاموش شد.

اما... میرمن مبارز نیار امید، برادر زاده خود وزیر اکبر خان را به جهاد برانگیخت و خودش از پروان و کوهستان از راه تکاب به لغمان و قبایل مشرقی و ننگرها را فرا رسید و در آنجا نیز هنگامه جهاد را گرم ساخت، و باقران و شمشیر بخانه و دیه هر ملک و خان فرود آمد و تا عهد محکم جهاد را از او نگرفت، و بر ورق قران نشانی شست او را نگذاشت، از آن خانه بیرون نرفت و ناشنخورد.

قرای لغمان روستاهای کسر، دیهای ننگرها و شینوار و مهمند را میکشت، و بالاخره به قبایل خورد کابل و جگدک و بتخاک رسید و تمام مردم را مجاهدین کابل شمالی و لوگر همونوا ساخت.

زمستان (۱۸۴۲) (ع) با کمال شدت فراز آمده، و چادر سفید برف سرتاسر کابلستان را پوشیده بود، پرودت هوا و سرما بدرجه ای بود که ابهای

روان از حرکت ایستاده و جویباران منجمد شده بود .
در جنوری همین سال غازیان کوهسار کابل از هر طرف بر لشکریان
متجاوز فرنگی هجوم آوردند ، و کارایشان را انقدر دشوار ساختند ، که
به تخلیه کابل تن داده و در عین شدت سرما و زمستان هول انگیز ،
از کابل به سوی جلال آباد روی نهادند .

گذرگاه این لشکریان گریزنده ، درهای صعب المرور خورد کابل و
جگدک و گندهک بود که در اطراف آن افغانان دلیر سکونت دارند .
میرمن افغان درین زمستان شدید ، در بین روستا های این مردم از
کوهی به کوهی از دره ای به دره ای ، از دیهی به دیهی گشت و گذار
داشت و مردم را به گشتار لشکریان فرنگی بر می انگیزت .
زمستان گشت :

صدای توپ و تفنگ در کوهساران خاموش گشت .
درین جنگ هژده هزار لشکریان فرنگی گشته شدند . و دوازده و نیم
هزار مجاهدان افغان سردار شدند .

سی و سه هزار حیوان تلف شد ، و مصارف جنگی دشمن تا ۲۵ میلیون
پوند رسید و بالاخره لشکر متجاوز از حال کشور برآمد ، و پیروزی نصیب
ملت افغان گردید .

ولی در این افتخار ، درین فتح درین پیکار وطن پرستی ، درین خو-
نریزی مقدس درین جهاد فی سبیل الله این میرمن وطنخواه افغان نیز
سهام بزرگی داشت (۱۱۳)

۴- خواهر چارم امیر دوست محمد خان زن سدو خان بود . یک دختر و یک
پسر داشت در تاریخ ذکر رفته که سدو خان به توسط زنش به قتل
رسیده است ، برای مزید معلومات مراجعه شود به کتاب موهن لال
ص ۱۹۵ .

۵- خدیجه مادر وزیر اکبر خان (معروف به میرمن خجو)

زن زیبا و ملکه خیلی مقتدریکه اداره امور حرمسرای امیر دوست محمد
خان را به عهده داشت ، میرمن خجو دختر حاجی رحمت الله خان پوپلزائی
پسر حاجی دریاخان وزیر عصر شاه شجاع الملک بود ، او نه تنها ریاست
حرمسرای را عهده دار بود بلکه در تجارت نیز دسترس داشت و مستقیماً
در تجارت سهم میگرفت . در انجام دیگر امور دولتی نیز از نفوذ خود

بر امیر کار میگرفت . امیر دوست محمد خان را عادت برین بود که طبق نوبت شبانه در اپارتمان (اطاق) زنان و کنیزان خود میرفت و جز خانه مادر وزیر اکبر خان در خانه دیگر زنان دوشب پیهم دیده نشده است که این عمل مقدار محبوبیت او را نزد امیر نشان میدهد .

روایت می کنند که امیر دوست محمد خان در می خوارگی افراط می کرد و با رفقای هم پیمانانه خود چون غلام محمد خان فوفلزائی ، میرزا عبدالسمیع و اقامحمد خان محافلـی ترتیب میدادند ، می نوشیدند و رباب می نواختند خوشگذرانی میکردند . در یکی از شبهای زیبای بهار فرزند بزرگ امیر (محمد افضل خان) با برادر خورد خود (اکبر خان) نیز شراب نوشیدند و مست شدند ، امیر را پسند نیافتاد و به سر زنش و توبیخ فرزندان پرداخت ، تا حدیکه هر دو را به بام برد و از انجا آنها را پرتاب کرد و حیات هر دو معروض به خطر گردید ، هیچکس را جرئت شفاعت نبود ، مادر وزیر اکبر خان از حادثه خبردار شد به نزد امیر رفت و گفت (عجب است که می نوشی را برای خودروای پنداری و فرزندان را بخاطر می نوشی زجر و توبیخ می کنی این حرکت عادلانه نیست بزرگان گفته اند: (فرزندی نمی تواند از ملك پدر میراث ببرد که خوی پدر را به ارث نبرده باشد و نمونه ی چون پدر نباشد، لهذا اگر فرزندان تومی خوارگی را از توبه به میراث نبرند از حق تو محروم خواهند شد و رعیت از آنها به نیکوئی نام نبرند) امیر دوست محمد خان با شنیدن این کلمات وانهم از زبان زن زیبا و خواستنی اش سرافکنده ساخت و عهد کرد که باردیگر لب به مشروب نزنند و دیگر می نخورد (۱۱۴) .

میرمن خجو با وجود همه خصایل نیکو و پسندیده که داشت گاه گاهی نسبت به دیگر زنان حرم حسادت می ورزید که بنظر من در شرایط زندگی حرمسرا و زنان متعدد يك امر کاملاً طبیعی است . هر وقت که او احساس میکرد امیر بکدام یکی از زنان خود مهر می ورزد ، آتش حسادت او زبانه میکشید و آنا به فکر دسیسه ی می افتاد و کاری میکرد تا آن زن را به نظر شوهرش خیر سازد .

موهن لال درین باب می نویسد (۱۱۵) روزی بی بی گوهر (یکی از زنان امیر دوست محمد خان) غلام خود را فرستاد تا مقداری چوب بخرد غلام به بازار رفت مقداری چوب را بر پشت

فروشنده یا (جوالی) داده به اپارتمان بی بی گوهر برد. میرمن خجو با وجودیکه میدانست که هیچ نوع ارتباط بین (بی بی گوهر) و فروشنده موجود نبود با اینهم طوری به امیرقصه پرداز می کرد که گویا بی بی گوهر به توسط غلام خود وسیله ی آبرو ریزی امیر میشود امیر شدیداً عصبانی شد امر کرد تا بی بی گوهر را در نمدی بپچانند و شلاق زنند و از حرم سرا بیرون رانند. مدتی بعد قضیه روشن گردید و بیگناهی بی بی گوهر ثابت شد. امیر از خانم خود معذرت خواست ولی با مادر وزیر اکبر خان به خاطر این دسیسه فقط یکروز کپ نزد (۱۱۶)

همچنانکه امیر دوست محمد خان تشکیلات اداری مملکت را بین پسران و نزدیکان خود تقسیم نموده و اداره مملکت را به و ابستان خود سپرده بود در تجارت نیز مستقیماً حصه گرفت. در تجارت و تبادلات تجارتي بر علاوه تاجران هندو و مسلمان توسط اعضای فامیل خود مخصوصاً میرمن خجو مستقیم فعالیت میکرد و در تبادله مواد تجاری از بخارا به هندوستان و ایران توسط گماشته گان خود سهم فعال و ارزنده میگرفت. حتی در استخلاص پسر خود از بخارا و آوردن او به افغانستان نیز بی تاثیر نبود. این زن به امور دینی علاقمند بود در عمران و ترمیم مساجد و اماکن متبر که از دارائی شخصی خود سهم میگرفت چنانچه (مسجد رنگه ده افغانان) از یادگار های عمرانی اوست که به مصرف دارائی شخصی او اعمار گردیده بود (۱۱۷)

۶- زن دیگر امیر دوست محمد خان که وسیله نفاق بین فامیل گردید. دختر شهزاده عباس از شهزاده گان سدوزانی بود. قرار بود دختر با سردار سلطان محمد خان عروسی نماید، ولی امیر چنان بر زیبایی او دلباخته گردید که همه نزاکتهای فامیلی را از یاد برد و به زور او را نکاح کرد یا این عمل امیر کینه و بغض برادر را کمائی کرد. سلطان محمد خان به فکر انتقام افتاد و در محضر عام گفت «تا واپسین نفسهام ارزو دارم، روزی بتوانم انتقام خود را از امیر بگیرم و خونش را بیاشامم» نتیجه همین خصومت بود که سلطان محمد خان سک ها را به غرض گرفتن کابل تحریک کرد و جنگی بین سکها و امیر دوست محمد خان در گرفت. قیادت لشکر سک ها را هری سنگ و لشکر کابل را محمد افضل خان و محمد اکبر خان به عهده داشتند که در نتیجه هری سنگ گشته شد و

موفقیت از آن افغانها گردید.

پس ازین فتح و پیروزی میرمن خجوزن محبوب امیر به افتخار فرزندش جشن بزرگی بپا کرد و طوری وانمود کرد که گویا تنها محمد اکبر خان قهرمان میدان بوده است، و شاه را آنقدر مجذوب پسر خود ساخت که مورد رشک و حسد پسران دیگر امیر واقع شد. اگر اکبر خان زنده می بود و پس از مرگ پدر طبق وصیت امیر پادشاه می شد مورد حمله برادران اندری خود واقع میگردد. چنانچه بعد ما امیر شیرعلی خان برادر سکه اکبر خان با چنین عکس العمل مواجه شد (۱۱۸).

۷- بی بی گرمی :

زنیکه در تاریخ به وفای خود مشهور است بنام (بی بی گرمی کشمیری) یاد میگردد. او ابتدا زن محمد رحیم خان امین الملک بود، نژاداً کشمیری وزن خیلی زیبا و ثروتمند بود. زمانی که رحیم خان از طرف شهزاده کامران در کندهار اسیر گردید جهانگیر پسر کامران که از زیبایی زن او شنیده بود به فکر تصاحب او در تلاش شد. بی بی گرمی که از نیت جهانگیر آگاهی یافت، بدون ادای کلیه ی بخاطر ابرو و حیثیت خود و شوهر خود از خانه برآمد و در چاهی خود را پرتاب نمود. خوشبختانه چاه خشک بود به او اسپیی نرسید، چاه از بنه های خود روی پوشیده بود که با خوردن آن بی بی گرمی از مرگ آنی نجات یافت. شهزاده هر طرف جستجو کرد نشانی از او نیافت. مرد تاجری که زنی را در موقع پرتاب شدن به چاه دیده بود متیقن شد که غیر از بی بی گرمی کسی دیگر نیست لهذا هر روز مقداری نان و خوراکه بر سر چاه می برد و به او میداد. امین الملک از مفقود شدن زن خود شدیداً به غصه شد و با دادن يك ك روپیه خود را نجات داد و به سوی کابل رهسپار گردیده در نیمه راه بی بی گرمی نیز به سوی اری اسپیی که مرد تاجر مهیا کرده بود پیوست.

پس از وفات امین الملک امیر دوست محمد خان به فکر ازدواج با بی بی گرمی افتاده تا بالاخره او را به زور عقد خویش آورد ولی نتوانست او را تصاحب کند زیرا بی بی گرمی برایش اخطار داده بود که اگر امیر به او نزدیک گردد بازهریکه در انگشتی دارد خود را مسموم خواهد کرد و نخواهد گذاشت، دامن پاک وفای اولکه دار گردد. بالاخره پس از چند ماه زندگی در داخل حرمسرای امیر همه زیورات و دارائی خود را همراه با يك کتیز بسیار زیبا به امیر هدیه داد و خود از حرمسرای

برآمد و به کابل آمد و به حرمت تمام به زندگی ابرومند ادامه داد (۱۱۹).
۸- امیر دوست محمد خان نه تنها با سران قبایل خویشی نموده و پیوند
ها میداد بلکه تاجران و صاحبان سرمایه را نیز بهمین وسیله بخود
نزدیک میساخت بر علاوه بی بی خجوه و یک عده از پسران و پسران زاده ها
یش که تجارت میکردند، دختر خیر و خان (خیرالله خان) تاجر مسلمان
هندی را که تاجر خیلی عمده بود نیز به زنی گرفت تا به این بهانه
پدر او را که در بخارا فرار کرده بود نزد خود آورد. خیر و خان مناسبت
وصلت دختر خود و امیر اعتماد نموده به کابل آمد. ولی بزودی به بهانه‌ی
اموالش مصادره گردید و خود فراری‌هنگام شد (۱۲۰).

۹- در زمان شاه محمود، وزیر فتح خان کوشش‌های فراوانی به
جهت مطیع ساختن مردم کوهستان نمود، عناوین، افتخارات و صلح‌ها
به خوانین و روحانیون و غیره صاحبان نفوذ بخشیدند ولی مؤثر واقع نشد،
هر وقتی جزئی حرکتی بشکله و اراکین دولت می نمودند سران قبایل و مردم
کوهستان به کوه‌ها بالا می شدند، فریاد مخالفت بلند می کردند. این
نارضایتی‌ها تا وقتی ادامه یافت که سردار دوست محمد خان داوطلب
کرسی ولایت کوهستان گردید و آرامش منطقه را به ذمه خود گرفت با یک
عده از پیروان خود به روز دوم به کوهستان رسید، برخلاف دیگر اراکین
دولت، با رفتار خیلی دوستانه و گفتار نرم و حرکت تند و چالاک‌توانست
یک عده مخالفین را بخود نزدیک سازد و به غرض کسب اعتبار و تحکیم
مؤدت و دوستی دختر یکی از خوانین (بقاخان کوهستانی) را به زنی گرفت
پس ازین از دواج سیاسی که اعتماد مردم و مخالفین دولت را بخود جلب
کرد دعوتی با عزاز همه سران و صاحبان نفوذ ترتیب داد، در حالیکه
همه نشستہ بودند امر فرمود تا همه را سر ببرند و به هلاکت برسانند
حتی بر پدر زن (خسر) خود نیز رحم نکرد. یگانه خانیکه زنده ماند خواجه
خانچی بود که در دعوت اشتراک نکرده بود (۱۲۱).

زوجه یزدان بخش هزاره :

بر علاوه زنانیکه در دربار در حرم سرای‌ها زندگی میکردند یا
مستقیم و یا غیر مستقیم وسیله تحکیم دوستی و مودت و یا بر عکس وسیله
خصومت و دشمنی میکردید یک عده زنان دیگر نیز موفق به کارهای
شده اند که تاریخ اسمای آنانرا در صفحات خود گنجانیده است. که از

انجمله زن میر یزدان بخش هزاره را می توان نام برد . بهتر است که قبل از معرفی این زن شجاع در مورد زندگی سران هزاره مختصری نوشته شود تا خواننده بتواند با طرز معشیت آنان آشنا گردد .

قوم هزاره نیز چون قبایل پشتون و دیگر ملیت های ساکن افغانستان دارای اقوام و شاخه های قومی جداگانه میباشد که از انجمله مهمترین آنها را بنام های (دایزنگی دای کندی، جاغوری و فولادی) یاد میکنند که در آن زمان نیز به عین شکل موجود بود . هر کدام از قبایل یک رئیس داشت که بنام (سلطان) یاد می شد، سلطان اختیارات و قدرت مطلقه بر رعیت خود داشت از جزا دادن، بندی کردن تا اعدام نمودن حق سلطان بود، سلطانان در قلعه های مستحکم زندگی کردند .

لباس زیبا و قیمتی می پوشیدند، نوکران (کشیزان و غلامان) که بانقره و طلا آراسته بودند داشتند . سلطانان بعضا به جنگ های داخلی با سلطان های دیگر می پرداختند و گاهی هم متحد شده بر ضد پادشاه قیام می کردند و از دادن مالیات سر باز می زدند .

زنان طبقات علیا قسمیکه در صفحات قبل تذکر داده شده در داخل قلعه ها زندگی می کردند . در زراعت و تولید سهم نمی گرفتند ، خوب می پوشیدند و خوب می خوردند و لسی جسور و دلاور بودند . باین معنی که در وقت لشکر کشی ها بعضی از آنها لباس مردانه می پوشیدند ، با خود و فرزند خود را آراسته در جنگها با مردان یکجا اشتراک می کردند که از انجمله یکی هم زن میر یزدان بخش دختر رئیس قوم دایزنگی را معرفی میکنم که در زمان امیر دوست محمد خان وسیله نجات شوهر خود گردید .

امیر دوست محمد خان پس از حادثات خونین کوهستان تا حدی آرام شد ولی مسئله نیروی روز افزون قوم هزاره به رهبری میر یزدان بخش او را به هراس میا نداشت . لهذا به فکر چاره شد و تصمیم گرفت . میر یزدان بخشش را بهر صورت تیکه امکان پذیر باشد به نزد خود خواسته و چاره اش را بکند .

به فکر غلام خانه شد و برای جلب اعتماد میر یزدان بخش نامه ای دوستانه باو نوشت که در سراغازان ایاتی چند از کلام الله مجید را نوشت و تضمین حیات او را از جانب خود به عهده مردم شیعه مذهب چند اول گذاشت . یزدان بخش با دیدن تضمینات و وعده های امیر راهی کابل

کردید. یکی از زنان او (دختر میردایزنگی) که شخصیت فوق العاده و از هوش و ذکاوت فطری بهره کافی داشت، همچنانکه در میدانهای جنگ لباس و زیور زنانه را کنار میگذاشت و به رسم مردان لباس می پوشید خود زره به تن میکرد، با نیزه و سپر برآسپ می نشست و به همراهی شوهر یکجا بردشمن می تاخت، می کشت و اسیر میگرفت، اعتمادی بر سوگند نامه و تعهد امیر نکرده شوهرش را مانع رفتن به دربار شد. هر قدر اصرار کرد بجائی نرسید، لهذا طبق معمول لباس مردانه بر تن کرد و با شوهر خود یکجا بسوی دربار راهی شدند. حین وصول به دربار ظاهرا پذیرائی گرمی از پشان بعمل آمد، ولی در خفا امر شد تا آنها را اسیر نمایند. میر یزدان بخش تقاضا کرد که او را رها کنند تا به وطن خود برود مالیات آنجا را جمع و بخدمت بیاورد. تا آمدن او همرا هانش نزد امیر گروگان باشند.

امیر صلاح دانسته او را رها کرد چند روز بعد يك عده مردم هزاره با شور و غوغا بدربار آمدند و فریاد کردند و گفتند (عجب است که فرزند سر فراز خان (دوست محمد خان) حتی از بندگی کردن زنان هم دست نمی بردارد. وزن میر یزدان بخش را طرد گروگان بندی نگه داشته است). امیر و اراکین دولت ازین خبر متعجب شدند، زمانیکه یقین حاصل شد که بندی زن است، او را رها کردند و به خاطر مصونیتش به چند اول به نزد اهل تشیع فرستادند. دوسه روز بعد این زن دلاور بالباس مردانه به سواری اسب بسوی وطنش راهی شد. خبر فرار او در حلقه های دولتی پیچید و تنی چند به غرض تعقیب و دستگیری او فرستاده شدند. ولی او بلادرنگ دره ها و تپه ها را پیموده بود، وقتی فرستاده های امیر باو رسیدند او خود را به سرحد وطن خود رسانیده بود. فرستاده ها دست خالی برگشتند و او با شوهر خود پیوست، میر یزدان بخش دیگر فریب نخورد به دربار نیامد و در قطار دشمنان امیر قرار گرفت (۱۲۳).

نوابه خانم دختر امیر کبیر :

چه گونه در ماتم ملی جدال داخلی افغانستان جان داد؟ سه مرگ دریک

هفته در پای حصار هرات :

موقف و نقش زنان در مسیر تاریخ:

سر دارسلطان احمدخان و فرزندش سردار شهنو از خان از سرداران معروف افغانی اند ، که در جنگ اول افغان و انگلیس در راه آزادی وطن با وزیر اکبر خان مجاهد معروف وطن همراه بودند ، این سلطان احمد خان برادر زاده امیر دوست محمدخان بود ، و نوابه خانم دختر امیر در جبالت خود داشت ، این خانم از شخصیت های نامی شرق است ، که زن سخن سنج و با استعداد بوده ، و در امور جهانداری هم دستی داشت .

این فامیل محترم در ایالت هرات حکمرانی داشت ، و دست خارجی در بین آنان و امیر کبیر نفاق انداخته بود ، و یک نوع رقابتی که همواره موجب بدبختی مملکت گردیده بین کابل و هرات یعنی امیر و برادرزاده دامادش موجود بود ، بالاخره در سال ۱۲۷۹ هجری قمری امیر دوست محمد خان با بیست هزار سپاهی از کابل بطرف هرات حرکت کرد ، تا داماد و نواده خود را از کار برکنار ساخته حکومت هرات را بیکی از فرزندان خویش واگذارد . سلطان احمد خان که خبر عزیمت عمورا شنید با عجله تمام سنگر بندی شهر هرات را انجام داد ، و هشت هزار سوار و پیاده جنگجو فراهم ساخت انگاه پسر رشید خود شهنواز خان را به فرما ندهی این عده تعیین کرد ، قشون دوست محمدخان شهر هرات را محاصره کردند ، سلطان احمد خان و پسرش شهنواز مدت دو ماه تمام پایداری کردند و نه تنها از هجوم لشکر دوست محمد خان دفاع می نمودند ، بلکه هر چند شب یک بار با عده ای زبده سوار بیرین شهر می تاختند و تلفات سنگین به قشون دوست محمد خان وارد می آوردند ، البته در مدت این دو ماه کار اذوقه در شهر سخت شده بود و بر مردم فشار وارد می آمد ولی آنکه پیش از همه رنج می برد نوابه خانم بود .

در یکی از روز های خرم بهاری که افتاب ملایم فرور دین بر شکوفه های درختان کاخ مجلل نوابه خانم زرافشانی میگرد ، کنیزان حرم بحضور نوابه آمده ، گفتند که از سنگر گاه پیک نظامی رسیده ، و از شهنواز خان نامه ای آورده است . نوابه خانم به عادت از زمان پیک را از پشت پرده زربفت پذیرفته ، نامه او را گرفت و نزد ملا محمد طاهر منشی خود انداخت ، که بلند بلند بخواند . کنیزان و خواجه سریان و شهزاده خانم ها منشیان و درباریان ازین طرف وان طرف پرده گوش محض شدند ، البته موضوع مهمی است که شهنوازخان به نوابه خانم اطلاع میدهد ،

ملا طاهر نامه را چنین خواند ،

مادر نام دارم سلامت باد ... دیروز توپخانه ما بر توپخانه کابل حمله آورد و در ظرف چند ساعت آنرا درهم شکست ، این را برای مسرت و نشاط خاطر مادر بهتر از جانم نگاشتم حضار که منتظر بودند نوابه خانم ازین خبر غرق مسرت گردد ، برعکس صدایی ناله جانسوز این بانوی تاجدار راشنیدند (اه پسرم با پدرم می جنگد و خون برادران مسلمان ریخته میشود ، اه چگونه من خوشنود بشوم)

نوابه خانم بدون اینکه در بازه نامه چیزی بگوید ، به ملا طاهر سرد بیر خود فرمان داد که هر چه زود تر سران هرات را به قصر دعوت کند چون منظور مهمی است که باید فوری انجام یابد .

عصر همان روز پیش از دویست نفر از ملایان و مفتی های هرات در قصر نوابه حضور یافتند و نوابه خانم با عظمت و جلالی که در آن روز گار بی نظیر بود به پشت پرده آمد و آنان را خطاب نموده گفت ، این روز ها بدترین ایام زندگانی ما محسوب میشود ، نه از ان بابت که بواسط کمی خوار بار گرفتار هستیم بلکه از ان حیث که فرزندان و برادران و پسران ما با توپ و تفنگ و شمشیر بجان هم افتاده اند ، از شما که پیشوا- یان اخلاقی و روحانی مردم هستید خواهانم که از همین مجلس بخارج شهر بروید و کتاب اسمانی ما یعنی قرآن مجید را همراه خود ببرید و میان برادران و فرزندان خود واسطه صلح شوید

گفته نوابه به قدری تاثیر آور بود که بیشتر اهل مجلس بگریه افتادند اما چه فایده که هیچکدام پاسخ موافق ندادند ، بدون اینکه نتیجه ازین مذاکرات عاید شود یکی یکی از مجلس برخاستند ، شب آنروز تب سختی بر نوابه عارض شد و سه روز و سه شب مانند کوره آهنگراں در آتش در دورنج می سوخت و سرانجام با مداد روز چهارم چشم ازین جهان بر بست ... همین که خبر درگذشت نوابه به اردوی طرفین رسید ، هر دو دسته عزادار شدند و با احترام و وفات ان زن نام اوریک هفته جنگ را ترك کردند ، و حصار را در هم شکستند ، جنازه نوابه را با علم های سیاه از شهر هرات بیرون بردند ، و سپاهیان دوست محمد خان با سر های برهنه و سینه چاک با استقبال کالبد نوابه آمدند . و در میان فریاد و فغان دو دسته لشکریان جنگجو جسد نوابه را در بیرون شهر هرات کنار

قبر خواجه عبدالله انصاری بخاک سپردند، و پس از انجام مراسم عزاداری مجدد بجنک پرداختند اما سلطان احمد خان از مرگ همسر بزرگوار خویش تاب و توان نداشت و دست و دلش پی جنگ نمیرفت و هنوز چند روزی از مرگ نوابه نگذشته بود که سلطان احمد خان هم از رنج فراق نوابه در گذشت و از مرگ او شکست بزرگی در سپاهیان هرات پدید آمد، دوست محمد خان یک هفته پس از مرگ سلطان احمد خان شهر هرات را مسخر کرد، اما چه فایده که خود او هم چند روز بیشتر در هرات نبود و از شدت غم روحی یا هر چه به داماد و دختر خویش پیوست و در کنار آنان بخاک رفت (۱۲۴)

این داستان که از جریده ازاد افغانستان عینا نقل گردیده انتهای بی اتفاقی و خود خواهی های زمامداران افغانی را در قرن نوزدهم میرساند .
زوجه وزیر محمد اکبر خان :

به تاسی از نبیات سنی امیر دوست محمد خان برای فرزندان خود نیز زنانی از خانواده های نامدار خواست چنانچه اولین زن وزیر محمد اکبر خان دختر غلام محمد خان فوفلانی پسر وزیر شاه ولی خان اشرف الوزرای بامیزانی بود . شرح این ازدواج و مراسم عروسی او را با همه جزئیات ان (حمید کشمیری) در کتاب اکبرنامه به تفصیل طی اشعاری نظم نموده که البته خواندن ان خالی از دلچسپی نیست .

در طی این اشعار به شوکت و عظمت دربار ، مراسم عروسیها خوردنی ها و نوشابه ها ، البسه و تشریفات وقت از نظر موسیو لوژی معلوماتی بدست آمده میتواند لهذا همچنانکه در دوره سلطنت سیدزائیهها شرح و تفصیل عروسی همایون پسر تیمورشاه درانی طور نمونه نقل شده مراسم عروسی اکبر خان نیز نقل میگردد تا خواننده محترم از تصویر هر دو عروسی بتوانند به زندگی و جشن های طبقات بالائی جامعه افغانی در قرن نوزدهم آشنا گردد . کوشش میشود ان عده اشعاری انتخاب و بیرون نویس گردد که مستقیما بر موضوع روشنی بیاندازد ، از نقل حواشی و سخن پرداز- یهای زیاد صر فنظر می گردد .

ز بامیزانی های عالی مقام	غلام محمد یکی بود به نام
ز اولاد مختار خان وزیر	به مال و منال وحشم بی نظیر
یکی دختری داشت خورشیدچهر	خجل پیش حسنش شده ماه و مهر

پس از يك سلسله تعريف از زیبایی دختر موضوع خواستگاری را چنین شرح می کند .

درین ماجرا شمه در نهضت
 میانجی همین کز زبان بر کشید
 نه بخشی تقریری اندر میان
 دوخواهنده چون دل به سودا دهند
 برین گفتگو گشت ختم کلام
 چوپاد صبادرو به کلشن کند
 برسم عروسی به صحن چمن
 باز گوید :

چو گفتار شیرین پور وزیر
 چو خورشید رخسینده براوج ماه
 بفرمود تا کار داران بگشاید
 به صحن چمن فرش دیبا کند
 بد انگونه انواع نعمت پزند
 برسم عروسی عروسان همه
 ز خون حنا کف نگارین کنند

پس از يك سلسله حاشیه پردازی و تشبیهات زیاد در وصف فرش و ذوق و برق جای محفل شاعر چنین ادامه میدهد .

در ان روز بر سبزه زار عجیب
 چه از سندس و مخمل و پرنیان
 سر فرش استبرق و مخملی
 امیر بزرگ اکبر نیک کیش
 قدان سهی سرونو خاسته
 بیار است زانسان ز سر تا قدم
 چنان یافت ان تازه کلبرك تر
 که گفتی مگر ماه تا بانست این
 در مورد شهریان گوید :

مقیمان شهری سر بام و در
 چنان نازنینان کابل همه
 بگسترده فرائین فرش غریب
 چه از اطلس سبزه چون آسمان
 ز صندل پیا کرد صد صندلی
 طلب کرد و بنشانند پهلو ی خویش
 به ارایشی شاهی اراسته
 که شرحش نمی آید اندر رقم
 بزبور گری رنگ و اب دگر
 فرشته است یا ماه کنعان است این؟
 نشانند مطرب فشانند زر
 نشستند در عشرت و زمزمه

بیامد بر اوج سه‌پیر کبود
 به باغ شهی باسپاه و خدم
 پراز سیم دامان و حبیب و کنار
 با اندازه پایه خویشتن
 بهمان پرستی به بسته کمر
 دگر سو غلامان زرین کمر
 به قامت قصیر و به کاکل دراز
 ز ناز و ادا دلبر جانفزای
 بفرمود و اوورد سالار خوان
 در خشان تر از چشمه افتاب
 چو خوان فلک پرز اقسام نان
 مگر کرده ماه و خورشید پس
 چه تفتان و سنبوسه و شیرمال
 پس از آنکه از انواع مختلف نان‌ها یاد می‌کند به تفصیل انواع غذا
 ها و حلواهای که در بالای دسترخوان آورده شده چنین ذکر می‌کند. (۱۲۵)
 که از بوی آن عقل شد تازه مغز
 چه حلوای خاتونی و پشمکی
 دگر شنیدیدی و ریحاینه (۱۲۶)
 که افزایش از دیدنش عقل کل
 گرفته پلا و جمالی بدست
 بیا راسته چون رخ دلفریب
 هوس کرده اشفته از دلبری
 زجا برده میل دل هرکسی (۱۴۰)
 قبولی از آن عشرت انگیزتر
 چپ و راست پولا و سبز و سیاه
 بیفکنند اندیشه در هر دلی
 گریبان و چالا طمع دوخته
 شده اشتها مست و افروخته ۱۴۱
 چنان روح پرور شیمی فکند

که زهره به چرخ از نوائی سرود
 روان شد امیر فریدون چشم
 به صحرا و دریاشد از بس نثار
 بزرگان نشستند در انجمن
 بزرگان با میزائی سر بسر
 زیکسو امیران والا کهر
 کنیزان دو شیزه چون سروناز
 چو غنچه کمر بسته چون گل به پای
 چو مجلس شد اراسته میزبان
 فروزنده ابریقی از زر نواب
 چو شد دستها پاک آورد خوان
 چه نان کانچنان نان ندیداست کس
 چه نان بزرگ عدیم المثال
 پس از آنکه از انواع مختلف نان‌ها یاد می‌کند به تفصیل انواع غذا
 ها و حلواهای که در بالای دسترخوان آورده شده چنین ذکر می‌کند. (۱۲۵)
 پس آنکه بیاورد حلوای نغز
 چه حلوای بیضه ئی و زردکی
 ترنجی و حلوای سو هاینه
 چه حلوای ترکی چه حلوال گل
 رسیدند صاحب جمالان مست
 پلا و مرصع بصد گونه زیب
 اناری و نارنجی و شکری
 سماقی و لیمونی و نرکسی
 زر شکلی و زمشکی دلاو یزتر
 بیولا و سرخ اندران بزمگاه
 بورا وی و قادر مه فلفل
 شد از رشته پولا و افروخته
 زد میخت و شش رنگه و گوفته
 کباب از نوابل به چرخ بلند

که مه بر فلک گفت با آفتاب
 چو پرواز مرغ مسوق شده
 بر افلاک شد بوی ماهی کباب
 زر شک برانی خجل قیমে شد
 ز انواع قلیه که در پیش داشت
 چه از قلیه انبه و خنجکی
 چه از قلیه غوره و لیموئی
 بسی خیره شد دیده محلیس
 نه اچارهای گرامی بسی
 چه از ناشپاتی و سیب و بهی
 چه از انبه و کشمش و تربزه
 چه اچار خاص کل املسه
 شاعر بس از آنکه از انواع خوراکی و فواکه
 بیان می کند در بیان چای که
 بعد از صرف طعام آورده شد چنین تعریف میکند :

ز انواع خوردن چو سستند دست
 باین خود هر کسی بر نشست،
 بر آورد خوان ناظر تیز هوش
 در آورد چای معطر بجوش
 چه گویم از اناب نوشین صفات
 که قدحش بود مدح اب حیات
 بدودار چینی چنان گشت دوست
 که از تاب مهرش شده خشک پوست
 ولی قافله زان پر از مشک شد
 که در بند سودای او خشک شد
 گوی چای شیرین نودند نوش
 که از چای مغلی سلام تازه هوش (۱۳۲).
 در زمان دودمان سلطنتی محمدزائیه که به تعقیب سلو زائیه بوجود
 آمد و هنوز هم نظام فیودالی بر مملکت حکمفرما بود، یک قوت خارجی
 نیز که میخواست از بی اتفاق فیودالان استفاده اعظمی برد در بر
 هم زدن وحدت و یکپارچگی مردم بوسیله دادن رشوه، مقام و شهرت
 کاذب، انقدر حس بی اعتمادی بین خوانین و طبقات مختلف قوی ساخته
 بود که حتی برداران بجان هم افتاده بودند سران ملی که اوضاع را اشفته
 و برهم میدیدند به غرض کسب اعتماد و تحکیم دوستی از شیوه که احمدشاه
 درانی کار گرفته بود، متوسل می شدند، یعنی پیوند هائی بر اساس
 خویشی قائم میکردند که حوادث اتی را می توان بر شمرد :

و قتی که بر سر تخت نشینی فتح جنگ یسر شاه شجاع در کابل نزاغی
 بین امین الله خان لوگری و محمد زمان خان بارکزائی در گرفت، سردار

محمد اکبر خان جانب پسر کاکای خود را گرفت، بر امین الله خان لوگری غالب شدند و فتح جنگ را اسیر گرفتند. امین الله خان لوگری نیز باید بسر نوشت فتح فنک گرفتار میشد ولی اواز در اشتهی پیش آمد و به غرض ایجاد دوستی و اشتهی دختر خود را به اکبر خان به زنی داد و لقب وزیر را با و تفویض کرد. یعنی که فتح جنگ پادشاه و سردار محمد اکبر خان بچیث وزیر مقرر گردید. (۱۳۳)

ناظم اکبر نامه تحت عنوان :

عاجز شدن محمد امین خان لهگرد از خوانین و دادن او دخترش را به نکاح اکبر خان و بر تخت نشستن فتح جنگ و وزارت کردن اکبر خان چنین انشاد کرده است، نویسنده آن قسمتها را انتخاب و درج نموده که مستقیماً به موضوع ارتباط پیدایمی کند.

کسی راکه ایزد بلندی دهد
بهر کار فیروز مندی دهد
همه دشمنان دست بستش دهد
کلید ممالک بدستش دهد

هر انکس که کج بنگرد سوی او
چو مفلوج کج ماندش چشم و رو
به مقبل سرکینه افراختن
خصوصیت بود با خدا ساختن

شنیدم که اکبر چو دشمن شکست
بدان دیش در قلعه پنهان نشست
سرش از خیال وزارت شده
همه خانمانش به غارت شده

ازان رقص بیهوده و بی مراد
بدست آمدش خاک چون دیوباد
نه صبرش که ماند دران جای تنگ
نه زهره که بیرون براید ز سنگ

ز تر اشنائی رنج کز حد چشید
ز سر مستی بک کبرش پرید
بهوش آمده پایه خود شناخت
دگر رایت اشتهی بر فراخت

یکی دخترش بود حورا سرشت
زرشکش نهان مانده حور بهشت
پس از آنکه در مورد دختر توصیف زیاد کرده چنین می نویسد .
نشاند آتش فتنه کار زار

ز روی همان فتنه روزگار
شد از زلف ان لعبت مانوی
ز سر رشته اشنائی قوی

اسیر شدن فتح جنگ و حصار ی شدن محمد امین خان را تعریف کرده می نویسد که : وقتا که امین خان لهوگردی خود را ناتوان دید به فکر چاره شده .

امیران نوخیز و ایشاه و وزیر
امین خان لهو گرد شد چاره گر
فتادند در دست اکبر اسیر
که از بند خود را رهاند ز سر

به پیل دمان اکبر شیر گیر
 زگیسو آن مه کمند فگسند
 کمندی کزان سرکشیدن توان
 چو گشت ان شکاری شکارشکار
 نشانند شهزاده دیگر به تخت
 وزیرش شده اکبر نیکبخت ۱۳۴

۳- وزیر اکبر خان که چین پدر را در استراد مناطق از دست رفته افغانی دید، بشکل يك قوت دست چپی در دربار پدر قرار گرفت و با سران ورهبران ملی تماسها برقرار کرد که از انجمله می توان تماسهای کتبی او را با وزیر یار محمد خان الکوزائی حکمدار هرات یاد کرد . تا بالاخره این روابط دوستانه به خویشی مبدل شد . وزیر یار محمد خان دختر خود (ببو جانه) را به وزیر محمد اکبر خان و (گوهر) دختر کاکای وزیر اکبر خان را برای سعید محمد پسر خود مزدوج ساخت و با ینوسیله تعهد کردند که برای استخلاص کامل افغانستان و استقلال قندهار از دو طرف حمله کنند چنانچه وزیر اکبر خان از کابل و وزیر یار محمد خان از طریق فراه و گرشک به کند هار لشکر کشیدند . ولی امیر دوست محمد خان بنا بر تعهد یکه با انگلیسها کرده بود تنها مانع حرکت وزیر اکبر خان شد بلکه وسیله از بین بردن عناصر ملی ضد استعماری نیز گردید، به قول کتب مختلف تاریخ مرگ وزیر اکبر خان نیز بیشتر مرگ سیاسی بود تا مرگ عادی .

یکی از زنان دیگر که در زاویه یکی از تواریخ مختصراً ذکری از او رفته خانم سردار فتح محمد خان پسر وزیر محمد اکبر خان است که در زمان امیر شیر علی خان زمام امور کلات را در دست داشت . گویند بنا بر سعایت و نفاق اندازی سردار محمد شریف خان ، سردار محمد امین خان بنای مخالفت و بغاوت را گذاشت و لشکری به سوی کلات فرستاد . چنانچه از این گفته امیر شیر علی خان پیداست (سردار محمد امین خان آنقدر به گفتار فتنه انگیزانه سردار محمد شریف خان فریب خورده که حتی فکر نمیکند که در مقابل عیال خواهر زاده خود يك زن است لشکر کشی می کند و اگر شوهرش که حکمران ممالک شمالی است بشنود درین مورد چه فکر خواهد کرد . (۱۳۵)

میرمن عایشه : (۱۳۶)

یکی دیگر از زنان دربار محمدزائی که در تاریخ افغانستان نقش خیلی فعال و مؤثر داشت . میرمن عایشه دختر سردار میر افضل خان بن سردار پردل خان بوده که جد او از جمله سرداران بزرگ کندهار و مادرش دختر سردار محمد عظیم خان بود .

میرمن عایشه در زیبایی بی مانند بود و از جمله ملکه های بسیار مقبول و معتبر امیر شیر علی خان بشمار میرفت . امیر اشیر علی خان عشق و الاتر از عشق و محبت زناشوهری باو داشت ، از نبشته محترم بینوا چنین نقل می شود که : امیر شیر علی خان به مراتب فرموده که اگر خداوند در بهشت حوری بمن ببخشد ، حور نمی خواهم بلکه مادر ولیعهد را میخواهم عایشه در تاریخ بنام مادر ولیعهد بیشتر شهرت دارد . این ملکه معتبر در خانواده سلطنتی اختیارات مطلقه داشت و پادشاه هیچگاه از گفته های او سر نمی پیچید . آنقدر نفوذ و تسلط بر پادشاه داشت که با وجود موجودیت دوفرزندرشید و دلور (محمد یعقوب خان و محمد ایوب خان) امیر شیر علی خان فرزند خرد سال ولی سکه این ملکه را بحیث ولیعهد خود انتخاب کرد . به عرض انتخاب عبدالله جان پسر (میرمن عایشه) امیر یکماه با بزرگان قوم مشورت کرد ، اکثریت اهل دربار را همین زن طرفدار خود ساخت و باجدیت تمام توانست رای اکثریت را به نفع پسر خود کمائی کند . میگویند که پس از انتخاب ولیعهد اولین کابینه افغانستان در داخل حرمسرای در حضور همین ملکه تشکیل گردید و نتیجه به امضا امیر شیر علی خان رسانیده شد . نقش و فعالیت این زن در خلال وقایعی که در زمان امیر شیر علی خان رخ داد مطالعه میگردد . باوجود نقشهای منفی که سبب بدبختی ها در افغانستان گردید باز هم در تاریخ از جمله زنان نامور یاد میگردد .

عایشه سه دختر و یک پسر از امیر شیر علی خان داشت . دختر بزرگ موسوم به هاجره خانم سردار محمد هاشم خان و دختر دوم صابره که اغا جان نامیده میشد و مردانه پوش بود و بعد او را به سردار محمد اسحق خان تزویج نمود دختر سوم میمونه ، خانم سردار محمد ناصر خان (برادر سردار محمد عثمان خان) بودند که در تاریخ تنها از صابره مختصر ذکری رفته است (۱۳۷)

امیر دوست محمد خان در هرات وفات یافت و در هما نجا دفن گردید

و قرار وصیت خودش شیرعلی خان را که برادر سکه وزیر محمد اکبر خان و فرزند ملکه با نفوذ و معتبر (اصیل زاده) بود به پادشاهی انتخاب و مامور گردانید. زیرا امیر دوست محمد خان ذکاوت و روشن فکری شیرعلی خان را از نظر دور نمیداشت با وجودیکه او به سن از محمد - افضل خان و محمد اعظم خان خوردتر بود پادشاه گردید. ولی هنوز چند روزی از فوت پدرش نگذشته بود که به مخالفت برادران روبرو شد. اولین تخم نفاق را محمد اعظم خان کاشت و یک عده برادران را برانگیخت تا از بعیت به امیر سر باز زنند. بسوی غزنی رفت و به برادر اصلی (سکه) خود محمد افضل خان نوشت که برای بعیت از مزارشریف حرکت نکند، خودش بسوی کابل لشکر کشید ولی از پسر امیر شیرعلی خان شکست خورد و به پشاور رفت. امیر که اصلاحات زیادی را به غرض اعتلای وطن در نظر داشت نسبت همین اختلافات نتوانست به منصفه اجرا گذارد. و این اختلافات مانع اجرای همه پروگرامهای اصلاحی او شد. بالاخره در سال ۱۸۶۵ امیر شیرعلی خان نسبت اختلافات برادران و مشکلا تیکه ازین ناحیه متوجه اصلاحات اداری و پلان استحکام امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی او میگردد. مجبور شد اولین لویه جرگه را دایر و بجای بحث و مذاکره در امور مملکت و مصالح علیای وطن بر اختلافات و کشیدگی های فامیلی و برادران ۲۰ گانه خود مخصوصاً (سردار محمد امین خان و سردار محمد شریف خان) از لویه جرگه را عامل مطالبه کرد، چنانچه طبق فیصله ای لویه جرگه امیر شیرخان به کند هزار لشکر کشید و برادر اصلی خود محمد امین خان و فرزند خود محمد علی خان را در میدان جنگ کشت و کشته داد (۱۳۸) که عامل اصلی این اختلافات را می توان از دواچهای سیاسی و مکرر دوست محمد خان و موجودیت ۲۰ فرزند یکپه هر کدام خود را وارث و مستحق سلطنت میدانستند دانست.

دومین حادثه که ظاهراً عادی ولی در عمق خود ریشه ی خیلی عمیق سیاسی دارد همانا پیوستن بیش از حد امیر شیرعلی خان به مصالح خانوادگی خودش و مخلوط کردن این علایق را در مذاکرات ملی و دولتی، چنانچه میتوان رول عایشه (مادر ولیعهد) را در زمان حیات امیر طور نمونه ذکر کرد.

از مطالعه تاریخ برمیآید که امیر شیرعلی خان چون پدر و پدربزرگانش

به مرض تعدد بی حد و حصر زوجات مبتلا نبود ولی با داشتن زنان محدود تحت تاثیر یکی از زنان خود واقع شده که در تاریخ و سر نوشت این مملکت در پهلوی دیگر مشکلات بی دخل نبود که شرح احوال و مختصر سوانح او قبلاً ذکر شد. به اثر اصرار همین زن بود که امیر شیر علی خان بجای توجه به مصالح مملکت يك قسمت زیاد مساعی خود را در دوره پادشاهی خود به تأمین جانشینی برای شهزاده عبدالله جان پسر همین خانم صرف کرد. علی رغم موجودیت پسران بزرگترش که از مادر غیر محمد زائی بدینیا آمده بودند و در بسا جنگ ها شجاعت فوق العاده از خود نشان داده بودند، درین مورد آنقدر تلاش کرد که نه تنها بر سرداران و اهل دربار او را بجهت ولیعهد قبولاند، بلکه سعی کرد تا اگر بتواند تصدیق و حمایت انگلیس ها را نیز برای جانشینی این پسر نازدانه اش حاصل کند، و برای همین منظور این پسرک ده ساله را در سفر امباله با خود همراه بر د، غافل از اینکه باین با فشاری و اصرار فراوان بر تصدیق ولایت عهد او در واقع انگریز ها را به مداخله مستقیم در امور داخلی افغانستان دعوت میگرد. باین معنی که دولت انگلیس در صورتی ولایت عهدی شهزاده عبدالله جان خورد سال را بر پسر پسر گرفت که امیر شیر علی خان تأسیس سفارت دائمی انگلیس و یا نماینده انگلیسی نژاد را که امیر دوست محمد خان رد کرده بود بپذیرد چون این مساله از طرف امیر رد شد قبول ولایت عهدی به عبدالله جان نیز تأیید نگردید و امیر بدون کدام نتیجه باز گشت (۱۳۹).

تصمیم امیر شیر علی خان برای ولایت عهدی (عبدالله جان) نه تنها بر سیاست خارجی و مذاکرات دولتی اثر انداخت بلکه باین تصمیم امیر پسران بزرگش چون شهزاده محمد یعقوب خان و شهزاده محمد ایوب خان و دیگر فرزندان ارشد او تاثیر ناگوار انداخته و عقده های روحی خیلی عمیق پیدا کرده بنای بغاوت را گذاشتند. در نتیجه سردار محمد ایوب خان که در هرات شکست خورد جانب ایران شتافت و برادر سکه او محمد یعقوب خان به توصیه مادر اندر (مادر ولیعهد) و شر کایش و امر امیر بزدان افکنده شد و تحت اشرایط خیلی سنگین و طاقت فرسا به حبس شاقه محکوم شد. آنقدر بر او فشار آوردند که تمام کرکتر و شخصیت او را تغییر داد. یعقوب خانیکه قبل از زندان سمبول شجاعت، اراده و مردانگی و همت عالی

بوده متأسفانه بیک شخص ترسو چون، بزدل و بی اراده تبدیل گشت. زمانیکه امیر با همه شخصیتها سیاسی و اداری فعال و فامیل خود به مزار شریف به غرض مذاکره با دولت روسیه تزاری رهسپار گردید، محمد یعقوب خان از حبس رها و بحیث نایب پدر بر تخت کابل نشست. ولی آن قدرت اداری را که قبلا داشت از خود تبارز داده نتوانست. که این مشکل ملی و تغیر کرکتر محمد یعقوب خانرا صرفا می توان نتیجه خودخواهی ها و نفوذ مادر اندرش دانست.

پس از مرگ امیر شیر علی خان غوغائی را که عایشه براه انداخت نیز قابل تذکر است. وقتیکه امیر شیر علی خان در مزار شریف وفات یافت مذاکرات بگفتگوها و جروبحث های بخاطر جانشینی امیر شروع گردید. با وجودیکه محمد یعقوب خان از طرف پدر خود در کابل جانشین حکومت بود، ولی مادر ولیعهد متوفی (شهبازده عبدالله جان) که نسبت بدیگر زنان حرم از حرمت فوق العاده برخوردار بود، همچنانکه امیر شیر علی خان مصالح مملکت را در برابر دوستی او زیر پا گذاشته بر طبق میل او رفتار میکرد، پس از مرگ امیر نیز یک دسته از سرداران را که طرفدارش بودند و به ولیعهد متوفی و مادرش وفادار بودند متقاعد ساخت تا دختر امیر (خواهر سکه ولیعهد) را که صابره نام داشت و به صابو جان مشهور بود بنام پادشاه بشناسند و امور مملکت را شوهر و پسر کاکایش سردار محمد هاشم خان که پسر سردار محمد شریف خان و طرف اعتماد مادر ولیعهد بود بکف گیرد. و برای این منظور صابو جانرا به سواری فیل سلطنتی جهت گرفتن بعیت به قشله عسکری بردند ولی صاحب منصبان عسکری و افراد نظامی از قبول این نظر که مخالف عرف و مصالح مملکت بود سر باز زدند و تقارنه سلطنت را بنام محمد یعقوب خان به صدا در آوردند، از سوی دیگر با شیندن این خبر سردار محمد ابراهم خان پسر دیگر امیر شیر علی خان از حسادت نتوانست سکوت اختیار کند با یک عده از سرداران از راه هزاره جات بسوی کابل در حرکت شد تا شاید بتواند درین بخت ازمانسی قرغه فال نصیب او گردد ولی در هزاره جات گرفتار و محبوس گردید محمد یعقوب خان بخاطر جلو گیری از اشوب و خود سری ها امر کرد تا تمام فامیل پدر او را به کابل آورند. اشوب ها و خود سری هائیکه در بالا ذکر شد نتیجه حسادت ها و

اختلافات مادر اندر و برادران اندری او بود، ولی در مقابل برادر سکه او شهزاده محمد ایوب خان که در ایران فراری بود به هرات آمده، حکومت هرات را از سردار محمد عمر خان و حسین علی خان گرفته به حکومت مرکزی کابل مطیع ساخت و عسکری را هم جهت تقویت حکومت به کابل فرستاد. همین دسته عسکر بودند که در جنگ با قوای انگلیس بطرف فداری محمد یعقوب خان در قیام ملی کابل مردانه سهم گرفتند و جنگیدند. محمد یعقوب خان پس از مرگ امیر و مواجه شدن با مخالفت برادران اندری خود که همه از در مخالفت با او پیش آمدن و در هر گنج و کنار مملکت بی نظمی ها ایجاد کردند، خود را به دامن انگریز انداخته و قرار داد ننگین گندمک که لکه به دامن تاریخ افغانستان است امضا نمود، که اینها را می توان نتیجه ناعاقبت اندیشی امیر و مرجع شناختن يك زن را با اولادش بر دیگر زوجات و اهل حرم خواند.

اگر امیر شدیداً به مناسبات اندرونی فامیل خود منهک نمی بود و اگر به عوض پا فشاری برای تصدیق و رسمیت شناختن طفل خورد سال (عبدالله جان) از طرف انگلیسها مستقیماً بر مسئله ی استقلال خارجی افغانستان داخل مذاکره می شد و به تأسیس سفارتخانه های دایمی افغانستان در ممالک اسلامی و کشورهای همسایه اقدام میکرد و دولت انگلیس را در برابر عمل انجام یافته فرار میداد شاید به نتیجه مطلوبتر می رسید و از نگاه موقف بین المللی و جهانی افکار عامه جهان را بسوی افغانستان معطوف می ساخت و موضوع استقلال افغانستان بیشتر از طریق سیاسی به تحقق میرسید (۱۴۰).

از سطور بالا به صراحت میتوان چنین نتیجه گیری کرد که یکی از علل عمده جنگ دوم افغان و انگلیس مستقیماً به پیوستن بیش از حد امیر به مصالح شخصی و خانوادگی خودش بود.

مادر امیر عبدالرحمن خان :

از جمله زنانیکه در تاریخ از کار روایی های او ذکر بعمل آمده، ولی از نام او تذکر داده نشده مادر امیر عبدالرحمن خان زن امیر محمد افضل خان است که نواسه رحمت الله خان پوپلزائی بود در امور مملکت داری و سیاست سهم فعال داشته و دو فرمانی نیز در موارد مختلف از او باقی مانده که ضمیمه فوتوکاپی شده تقدیم میگردد.

لردرا پرتس در کتاب خود می نویسد (در اوایل ماه ژانویه ۱۸۸۵-

۱۲۹۷) مملکت افغان نستان میرفت ساکت و آرام گردد، طوایف جنگی آن مملکت که بر علیه ما قیام کرده بودند قدری ساکت و آرام شدند و از طرف دیگر سیاست کابینه بیکانزفیلد راجع به افغانستان مورد تنقید مدعیان آن شده بود، لرد لیتون فرما نقرمای هندوستان مایل بود قبل از اینکه پارلمان دایر شود، موضوع افغانستان را حل و کسی را به امارت کابل انتخاب کنم، من نیز سعی و کوشش خود را نموده تقریباً مایوس شده بودم از اینکه میتوان کسی را معین نمود، عده از امرا افغانی در غزنین جمع شده اصرار داشتند مجدداً امیر یعقوب خان بر قرار گردد، من بانها بطور یقین و قطع پیغام داده بودم که دیگر مراجعت ایشان غیر ممکن است، باید کسی دیگر را در نظر بگیرند ولی چنین کسی وجود نداشت، فقط کسی که ممکن بود با امارت کابل انتخاب شود امیر عبدالرحمن خان بود انهم در محل دور ترکستان روس بود (۱۴۱).

درین وقت مادر امیر عبدالرحمن خان در قندهار زندگی میکرد. عمال سیاسی دولت انگلیس با او تماس گرفتند. زیرا که یکی از نامه های امیر عبدالرحمن خان که بجواب نامه سردار محمد ایوب خان نوشته بود بدست عمال انگلیس افتاد. که در آن با ایوب خان توصیه شده بود که با انگریزان مخالفت نکند و بهتر است تسلیم آنها گردد دیگر مقاومت بیش ازین صلاح نیست (۱۴۲).

انگریزان که منتظر چنین شخصی بودند که با ایشان قرار دادی عقد نماید و از در مخاصمت پیش نیاید، پس از دریافت نامه امیر عبدالرحمن خان عنوانی سردار محمد ایوب خان یا مرکز لندن تماس گرفتند و پس از کسب اجازه با عبدالرحمن خان به مرادده هاو تماس های کتبی پرداختند، مکاتیب توسط مادر عبدالرحمن خان مبادله میگردد، از سوی دیگر انگلیس ها به غرض تماس مستقیم با عبدالرحمن خان سردار محمد سرور خان که از وفادار ترین عمال امیر محمد افضل خان بود نزدش فرستادند بر علاوه سردار سرور خان حامل پیام مادرش نیز بود. لهذا نباید نقش سیاسی مادر عبدالرحمن خان را در امارت او فراموش کرد.

از روی اسنادیکه بدست آمده و غرض معلومات مزید فوتو کاپی گردیده معلوم است که مادر امیر عبدالرحمن خان در کار های اداری نیز بی تصرف نبوده است.

۱۰

مجلسی انجمن کلا

Property of ACKU

ایمانی که گروچ با پوری کلا کلا فرمایید

چنانچه آن گروچ با پوری کلا کلا فرمایید

ولادته از انجمن کلا کلا فرمایید

۱۰۵۱

۴

بسم الله

X

الاول

عالميا فوٹو

وہ عالمی فوٹو

میں اور میں نے

میں نے

Property of ACKU

میں نے اور میں نے

میں نے اور میں نے

Handwritten text in Persian script, likely a historical document or manuscript. The text is written in a cursive style and is partially obscured by a large, diagonal watermark that reads "Property of ACKU".

Property of ACKU

میرمن بوبو جان :

از جمله ملکه های معتبره که در تاریخ قرن نزده زن با همت و فاضله زمان بود و سر آمد حرمسرای میرمن بوبو جان که نام اصلی او حلیمه بود . بوبو جان دختر عتیق الله خان که از اولاده میر واعظ محسوب میگردد بود از طرف پدر سید و از طرف مادر نواسه امیر دوست محمد خان بود .

بوبو جان بر علاوه فضیلت و هوشیاری زن زینائی بود که همه ملکات معنوی و مادی دست بهم داده اورا چنان مورد علاقه و محبوب اقلب امیر عبدالرحمن ساخته بود که حتی در بعضی موارد از نفوذ خود بر امیر استفاده میگردد و در مواقع خیلی خطیر که اهل دربار از گفتن بعضی حقایق و راز ها بحضور امیر عاجز می شدند نزد بوبو جان رفته و مشکل را حل می نمودند .

طرز رفتار و کردار او همین کافی است که دیده میشود که تا هنوز هر قلبها بنام زن نیکو کار ، سخاوتمند و خوش خلق یاد میگردد . بر علاوه همه ملکات خوب خود طبع شعری نیز داشت ، متاسفانه اشعار زیادی از او در دسترس نیست ولی آنچه موجود هست و مؤلف کتاب پنبتنسی میرمنی آنرا ثبت نموده احساساً ت عمیق و وطنپرستی و آزادی دوستی او را

بر ملا میسازد. زیرا افغانستان آن روزگار یکه بوبو جان در آن زندگی میکرد، افغانستانی بود که علیه تازیانه و شلاق استعمار گرانه انگریز پنجه نرم میکرد و ضربات کوبنده استعماری را با ضربات خورد کننده وطنپرستی جواب میدادند. این زن پرغرور و عالی همت با وجود یکه در قصر سلطنتی می زیست و انواع و اقسام وسایل عیش و نوش و زندگی برایش مهیا بود، ولی با عدم استقلال تام خارجی و داخلی ساحه وطن را چنان تنگ می دید که چون بلبلیکه در قفس طلائی محبوس گردد و ناله کند فریاد برآورد و دست التماس و استعداد بسوی ملت افغانستان دراز کرده می گفت:

از برای خدا بلند کنید بر سر خود لوی استقلال
نزد بوبو جان میوه های شور و شیرین ارزش و کیفیت خود را از دست
داده بود او بیک میوه بیک شیرینی می اندیشید که عبارت از استقلال
افغانستان بود، او میگفت:

باد شیرین دهان ملت ما یارب از میوه های استقلال
خاک وطن را کحل بصر میکرد و دیده غم دیده از اسارت را بدان نور
می بخشید و میگفت:

میکشم بعد ازین به دیده خود سرمه از خاک پای استقلال
همچنان درجائی دیگر می نویسند که امیر عبدالرحمن خان دسته از
کل نرگس را به بوبو جان فرستاد او فی الجمله در مقابل تحفه شاه
چنین تشکر نمود:

نرگس صد برگ از دست شهنشاهم رسید
بر سر خود ماندم و بر چشمم تو مالید مش
امیر عبدالرحمن خان شاعر نبود ولی در وصف جمال و کمال بوبو جان
این بیت را از او نقل می کنند:

مهد علیا، صدر کبری بی بی عفت شیم
زانکه از عزت شهنشاه خواند ست عیال محترم

الحق از مادر نژاده دختر ی همزاد او (۱۴۳)
صاحب حلم و حیا و مایه جود و کرم
فونان دیکو هو باز امیر عبدالرحمن خان:

۱- زن دیگر عبدالرحمن خان دختر برادر میرجهاندار شاه (دختر-میرشاه) بود. این ازدواج را نیز می توان سیاسی خواند. خود امیر در تاج التواریخ می نویسد: «وقتی وارد غوری گردیدیم، میرجهاندار شاه که همراه من بود خواست دختر برادرش یعنی دختر میرشاه را بجهت من تزویج نماید من این خواهش او را رد نموده گفتم وصلتی که عمویم با خانواده شما کرده است بجهت من مکفی است، ولی چون مشار الیه خیلی اصرار میکرد، قبول کردم میر محمد شاه که فیض محمد خان ولایت میرجهاندار شاه را به او داده بود بعضی هدایا بجهت من فرستاد، هدایای او را رد نموده یا امر کردم بهر طرفی که خواسته باشید بروید ۱۴۴ و میرجهاندار شاه را دوباره به حکومت غوری مقرر نمودم».

طوری که امیر اشاره نموده، پس از آنکه میرهای بدخشان و اهالی تالیخان (شاید تالقان) در جنگ شکست خوردند و از پیروزی بر لشکر شاهي مایوس گردیدند به وسیله دیگری متوسل شدند و خواهش نمودند که دختر عموی میرشاه را سردار محمد اعظم خان بزنی بگیرد که از طرف محمد اعظم خان با کمال رضایت و ششایق پذیرفته شد و اسباب مراسم نامزدی و عروسی مهیا گردید، میرهای بدخشان از این پیوند نهایت خورسند شدند و تحایفی برای داماد خود فرستادند (۱۴۵).

۲- یکی از زنان امیر عبدالرحمن خان دختر سردار محمد اعظم خان بود. ۳- وقتی که امیر عبدالرحمن خان به شبرخان رسید و میر حاکم را دوباره بجایش مقرر فرمود میر حاکم در برابر لطف و مهربانی امیر دختر خود را به او به زنی داد. ابتدا امیر از پذیرفتن او انکار کرد در نتیجه بنابر مصلحت سیاسی او را پذیرفت (۱۴۶).

۴- زنی دیگر امیر عبدالرحمن خان دختر وزیر یار محمد خان الکوزانی حاکم هرات بود که در نتیجه این خویشی و پیوند موقعیت امیر محمد افضل پدر (امیر عبدالرحمن خان) خیلی مستحکم گردید (۱۴۷).

۵- بخاطر تامین وحدت و کسب اعتماد اهل تشیع امیر عبدالرحمن خان با دختر میر ابوطالب قزلباش ازدواج کرد (۱۴۸).

۶- قرار نبشته مؤلف سراج التواریخ ملک رحمت شاه خان وزیر طی عریضه به امیر عبدالرحمن خان نوشت که «دخترش نسبت نامسزد بودنش با والامقنه فخر را در سرولباس مباحات را در بردارد قدم به

سن بلوغ نهاده و چون پدر و قومش بادیه نشین و خانه به دوش و شب به جایی و روز درما وائی منزل گزینند، امید در جای خواستن آنرا در کابل نهوده است». و حضرت والا که درناهوس داری و موادث شعاری قوم توجه کامل داشت و از راه وصلت اقوام بزرگ را بدوات متحد ساخته ، صرف همت می نمود . در روزسه شنبه نهم ماه ربیع الثانی سردار شیریندل خان حاکم خوست را فرمان ارسال میگردد که بعد از عقد نکاح به بدرقه شخصی صالح و پارسائی از انجا اورا به کابل آورده شود . (۱۴۹)

چندی بعد ملک رحمت شاه خان وزیر ی نیز به کابل آمد مقرب دربار گردید و پسرش بابو نام در زمره غلام بچه ها مورد لطف و نوازش امیر قرار گرفت و صلواتی بر او از مردم قوم خویش را بنام ملازمت دولت مقرر و منظور کرد و بهر کدام معاش حواله گردید . که بدین ترتیب حمایت قوم و زیری از امیر عبدالرحمن خان حاصل گردید . نظر امیر عبدالرحمن خان را درباره وصلت با صاحبان نفوذ را بهتر است از قلم خودش بخوانیم .

امیر عبد الرحمن خان در کتاب تاریخ التواریخ زنان پسران خود را معرفی می کند که این معرفی ها صورت مستقیم ادعائی است که شاهان و خوانین و امرا و روحا نیون به زن گرفتن هم سیاسی توجه زیاد داشتند تا به پیوند عالی انسانی و خودش می نویسد (من سعی نموده بعضی از خانواده های خیلی مقنا به این مملکت را با پسر بزرگ خودم (سردار حبیب الله) بستگی داده و دختر های بعضی اشخاص بزرگ ملت را به جهت اتزویج نموده ام و پسرهای او هم با دختر های دیگر که عمر شان مناسب یکدیگر است نامزد کرده ام و بعضی ازین وصلتها به قرار ذیل است :

عیال اول او که می توان گفت مقناترین همه است ، دختر محمدا شاه خان رئیس (تقاب) (تکاب) و خواهرزاده امیر محمد خان جنرال اول و سردار قشون کابل میباشد این تزویج پسر مرا با طائفه غلجائی تقاب که مقتدر می باشند بستگی داده است ، خطر بزرگ و سلامتی کامل بجهت حکمرانی کابل متحصرسست بدیانت لشکر کابل ، و من می توانم بگویم که لشکر کابل از صاحب منصبی که با نتهای درجه اورا دوست دارند در حالت ضرورت

لا بد اطاعت خواهند نمود، نوه بزرگ من که اسمش عنایت الله خان می باشد از بطن این عیال اول می باشد. عیال دوم که این را هم می توان گفت درجه اعتنایش اگر بیشتر نباشد مساوی عیال اولی است دختر قاضی سعداله خان نائب الحکومه هرات می باشد که نوه خان علوم عبدا لرحمن خان رئیس روحانی ملت افغانستان است، ازین عیال هم پسری دارد و عموزاده های این عیال رئیس محاکمات قضاوت کابل و جلال اباد، قندهار و هرات و بلخ که معظمترین شهر های این مملکت است می باشند. عیال سوم که یک پسر و یک دختر از او دارد، دختر اشیک اقاسی محمد سرور خان است که سابقا اشیک اقاسی من بود، حالا اشیک اقاسی من سردار عبدالقدوس خان است و محمد سرور خان بجای پسر عمویم اسحق خان به فرمان فرمائی تمام ترکستان مقرر داشتیم، ولی بدبختانه بواسطه سوء مزاجی که داشت مجبور شد ازین مأموریت استعفا نماید. لیکن چون شخص زیرک سیاسی دان ممتاز و هنوز هم جوان و قابل کار است، در صورت لزوم خیلی به درد پسر من خورد این عیال ربیبه اشیک اقاسی محمد سرور خان است و بدحقیقی او لوی ناب (نائب بزرگ) متوفی می باشد که یک وقتی از نوکرهای محترم امیر شیر علی خان بوده است و اشخاص کار آمدی که حالا با یورپ خان هستند برادر های همین عیال من باشند. عیال چهارم که فعلا نامزد پسر من می باشد و هنوز عروسی نشده است، عیال خیلی با نفوذ بلکه نفوذش به نسبت خانواده گی ازین سه نفر عیال که ذکر شده بیشتر است، مشارالیها نوه مرحوم امیر شیر علی خان و دختر پسر بزرگ ان مرحوم یعنی ابراهیم که عیال در هندو - ستانست، این وصلت که می تواند، دو خانواده پادشاهی به سلطنت کابل اتصال بدهد، یعنی خانواده مرحوم امیر شیر علی خان و خانواده خودم، و این وصلت جنگها و اغتشاشات استمراری که همیشه به سبب تقاربین پدر من و مرحوم امیر شیر علی خان واقع شد ختم می نماید. عیال پنجم نیز از خانواده خیلی نجیب می باشد و پسر من با رؤسای ازبک وصلت کار می نماید، زیرا که این عیال دختر میر سهراب بیگ پادشاه و خواهرزاده سردار عبدا لقدوس خان می باشد. عیال ششم دختر رئیس ولایات منگل و خوشت می باشد و پسری ازین عیال دارد که اسمش حیات الله خان و

عمر ا پسر دومی حبیب الله خان می باشد. عیال هفتم دختر اکبر خان خان هومند لال پور می باشد این عیال پسر مرا با طائفه خیل مقتدر مؤمنند باجور وصلت می بخشد، باجور نزدیک سرحد پشاور و مملکت افغانستان می باشد و اولاد های دیگر هم به دختر های خانواده های نجیب نامزد شده اند پرواضح است که اگر این اشخاص مقنابه و باین وصلت های محکم بخانواده من بستگی داشته باشند برای خودشان مفید است که با پسر همراهی نمایند و باین سبب نیز پسر هم از اغتشاشات داخله و خارجه محفوظ خواهد ماند. پسر دومی من نصر الله خان با خانواده های ذیل وصلت دارد، عیال اول دختر سردار محمد یوسف خان که از همه عموهای من فقط او در قید حیات بود کابل می باشد. عیال دوم او دختر مرحوم سردار فقیر محمد خان است که برادر او نور محمد خان سر تیپ فوج خاصه من است. عیال سوم او دختر فرامر ز خان است که سپهسالار خیلی امین من در هرات می باشد (از قرار تحقیق این عیال دختر غلام حیدر خان چرخمی بوده است نه سپه سالار فرامر ز خان (مترجم) باین طریق و بوسایل دیگر که متعلق باین فصل می باشد خیلی کوشش نموده ام، که رؤسا و سر کرده هائیکه دارای این مقامات مقنابه و رئیس طوایف می باشند به پسر های خود و خانواده خود بستگی بدهم (۱۵۰).

بر علاوه زنانیکه امیر عبدالرحمن خان در تاج التواریخ ذکر نموده یک عده زنان دیگر از قبایل مختلف اقوام هزاره، نورستانی، غلزائی، و درانی نیز در قید نکاح امیر حبیب الله خان بوده، تعدادی سوری ها و کنیزان نیز در داخل حرم سرا زندگی میکردند که دارای بچه ها و دختر ها نیز بودند. طبق پیشبینی امیر عبدالرحمن خان پسرش امیر حبیب الله خان با ارتباطات و وصلت ها نیکه با اقوام مختلف کرده بود یک دوره نسبتا آرام وبدون درد سری را گذشتاند و اغتشاشات و خود سری هائیکه در زمان اسلاف او اتفاق افتاده بود درین دوره رخ نداد.

در زمان سلطنت امیر عبدالرحمن خان چون زمان سلطنت احمد شاه بابا زنان در دستگاه جاسوسی هم کار کرده اند که بصورت مستقیم اشتراک آنان را در امور اداری مملکت واضح می سازد.

قرار نبسته تاریخ. غبار (افغانستان در مسیر تاریخ) زنی در قندهار بتمام مادر محمد امین بارکزائی از امیر اجازه جاسوسی عثداله و مستقیم بحضور

خود امیر خواست و منظور شد . به قول مؤرخ افغانستان در مسیر تاریخ مرزا گل محمد خان در سوانح خود راجع باین زن چنین نوشت :
 مادر محمدامین بارکزائی روز ها با شوهر خود علنا بدربار والسی قندهار آمده در پهلوی او می نشست و اجرات امور را میدید و به کابل راپور میداد والی و مامورین ازین زن می ترسیدند .

در مورد دستگاہ جاسوسی زمان امیر عبدالرحمن خان ریش سفیدان وقت چنین حکایت می کنند . پیرزنان زیاد در دستگاہ جاسوسی امیر کار میکردند ، این پیر زنان در جریان روز ها بناهای مختلف بخانه ها رفته احوال و اخبار راجع کرده مستقیماً به امیر میرسا نیدند و یکی از عللی که مردم از امیر خوف داشتند و یا بعضاً فکر میکردند که امیر بمقام ولایت رسیده و با علم غیب اسرار همه انسانها برایش معلوم میگردد .
 امیر عبدالرحمن بریان واقعات را توسط پیر زنان بدست میاورد و شب هنگام گماشتگان خود را به منزل مطلوب می فرستاد ، و شخص را به نام صدا می زد وقتی شخص از منزل برآمده بود اغلباً به خانه بر نمی گشت ، و چون حقیقت احوال به کسی مکشوف نبود مردم به فکر داستانهای دیوان و پریان می افتادند . اینطریق انسانهای زیاد از بین برده می شدند . این ربودن ها به نزد عوام به نام (نام گیرک) یاد میشد . تا هنوز هم این نام در قصه های زمان امیر عبدالرحمن خان زبانزد عام و خاص است . البته در مورد جاسوسه های علنی مثل قبلارائه گردید .

در باره موقعیت (۹۹) زن :

امیر عبدالرحمن خان در کتابی که بنام تاج التواریخ با و منسو بست مدعی است که تحولاتی را در زمان خود در زندگی زنان آورده که بعضی از آنها مؤید لبشته انجانب و بعضی هم واقعاً تحول قبول شده می تواند. در مورد آداب زندگی حرم سرای ما می نویسد : (رسم اعیان و اهخاص متداول از زمان قدیم این بوده است که عیالهای خود را در حرم سراها یعنی منازل یا عماراتی که مخصوص آنها بوده است نگاه بدارند ، پس بجهت خواتین که از منازلشان بیرون نمی آیند لازم است وسایل مرادده با کسانیکه از حرم سرا خارج هستند داشته باشند لهذا در هر یکی از حرم سراهای من چندین غلام بچه و خدمتکار های زنانه می باشند و برای تمام این خدمه های حرمسرای یک نفر خانم جوان که لباس مرادده می پوشد و ملقب به سردار می باشد ، معین است و اینها حامل رقعہ جات و پیغامها می باشند رسم قدیم که خواجه سراها بجهت این امور مقرر میداشتند متروک نموده ام ، علاوه بر این اشخاص عالیپای من مستخدمین شخصی و ادارات مثل اشیک آقاسی و قابچی و خزانه دار و میرا خور و صدوقدار و غیره ها بجهت خود دارند . عیالهای من هر وقت میل داشته باشند در کاسکه ها و یا سواری اسب ها حرکت و گردش می نمایند همیشه به جهت حجاب نقاب به صورت افکنده ۱۵۱ .

او همچنان می نویسد که غذای همه اهل حرم و نوکران شان فامیل های نوکرهایشان از بودجه دولتی در ایشیزخانه مرکزی طبخ و تهیه میگردد و معاش مستحری دارند (۱۵۲).

در مورد تعلیم و تربیت زنان امیر عبدالرحمن خان در کتاب مذکور چنین می نویسد: (در زمان اйте هم افغا نستان اېدا نمی تواند كاملا وصحیحا ترقی نماید مگر آنکه زنهای انهم ترتیب شوند .

چون اطفال اولین درس ابتدائی خود را از مادر می آموزند و مطالب و عقاید هم که در زمان طفولیت کسب می شود، اثر ان مدام العمر در عادات و طبایع آنها می ماند و ریشه های خاطر آنها را از تربیتی که بعد ها بنمایند محکمتر فرامی گیرند و به همین تدبیر عاقلانه بوده است که پیغمبر ما امر فرموده است .

زنها که در هیچ صورت بدون اذن و اجازه شوهرهای خود از خانه بیرون نمی روند باید بجهت این مطلب یعنی تحصیل مجاذ باشند که از خانه بیرون بروند اگر عموم مردم عیال های آنها و عموم زنها تربیت شده باشند ، اشخاص سیاسی دان که مردم از بین خود شان منتخب می نمایند یقیناً تعقل آنها بهتر و علم شان زیادتر و مصلحت ها ایشان مفید تر است و بهتر می توانند کار های نظمی دولتی را اجرا نمایند (۱۵۳) .

از سطور فوق بر می آید که امیر عبدالرحمن خان ارزشی به زندگی زنان و تعلیم و تربیه آنها داشته ولی با وجود نظریات خیلی عالی او عملاً اقدامی درین مورد بعمل نیامده است . نه از مکتبی و نه از مدرسه ای که زنان در ان سواد آموخته باشند ذکر می شود . معلوم است نظریات روی کاغذ طرح شده و گام عملی برداشته نشده است .

جای دیگر در مورد حق زنان چنین می نویسد . (به موجب قانون قدیم افغانستان زن نه آنها ملك شوهر خود بوده است بلکه ملك تمام خانواده شوهرش از قبیل برادر ها و اقوام دیگر بوده است ، لهذا اگر شوهر مشارالیه فوت میشد يك نفر از اقوام شوهرش حق داشت که اگر زن هم راضی نباشد او را به زوجیت بگیرد این قاعده عمومی مملکت بوده است و ازین جهت زن بیچاره که از بدبختی در چنگ خانواده می افتاد دیگر موقعی برای او ممکن نبود که از دست آنها خلاص شود و اگر او را می گذاشتند

که پس از وفات شوهرش بخانه پدر و مادر و یا جای دیگر برود این امر را خیلی اسباب افتضاح قبیله خود میدانستند) جای شك نیست که از نظر فرضیه مفکوره خیلی عالی است اما از قراین معلوم نیست تاجه حد در پندورد گامهای عملی برداشته است زیرا تا هنوز هم در قرا و قصبات و ولایات کشور ما زن بیوه مخالف میل و ارزوی خود باید با برادر شوهر و بایکی از او بستگان او ازدواج نماید.

والا بزرگترین عنعنه افغانی زیر پاشده است این امر بسته بپکی از اقوام و یا ملیت های افغانستان نیست بلکه بصورت عموم عنعنه همه افغانهای ساکن این مرز و بوم است. امیر عبدالرحمن خان ادعا کرده که مطابق احکام شریعت اسلامی حکمی جاری ساخته است که بر طبق آن زن ازادی خود را در صورت فوت شوهر از خانواده او بدست آورد. اختیار دارد با هر کسی ازدواج می کند و در هر جاسکونت اختیار می کند. اما مثالی که بتواند عمل این فرضیه را اثبوت کند در دست نیست.

در مورد نکاح صغیره چنین می نویسد. (بموجب قانون مروجہ من دختریکه بعد بلوغ نرسیده باشد و پدر و مادر او را به نکاح کسی در آورده باشند پس از اینکه به حد بلوغ رسید فاعل مختار است که این نکاح را قبول یا رد نماید و علاوه برین بعد از قبول عقد اگر شوهرش با او تمایزی یا بند رفتاری نماید، یا متحمل مخارج او نشود، مشارالیه می تواند به محکمه عارض شود که شوهر من بانفقه و کسوه مرا بدهد یا مرا طلاق بدهد، بهمین طریق، رسم یعنی از خانواده های بزرگ این بود که داماد خود را و میداشتند برینکه قبایله های (مهر) زنهای خود را بر خلاف میل شان انقدر بسیار قرار دهند که اگر تمام خانواده او متفق می شدند و باو کت میدادند باز هم ممکن نبود که قبایله مذکور را بتوانند ادا نمایند، این قانون را محدود نمودم و قراردادم که شاه زادگان خانواده سلطنتی از يك هزار الی سه هزار قبایله (۱۵۴) بکنند و سایر مردم از سه صد الی نه صد و پیه البته اگر قوه داشته باشند و به طب خاطر بخواهند بیشتر از این مبلغ به زنهای خود بدهند. ۱۵۵ در ختم این مقال می نویسد که بجهت ثبت عقود ازدواجیه معمول

داشته ام تا در صورت نبودن شهود کافی مرافعه در میان نیاید، اگر رئیس اداره قباله جات (وثایق امروز) بگذارد عقد نا مشروعی یا عقد اجباری در کتابچه او ثبت نمایند مشارالیه کاملاً تنبیه میشود ۱۵۶.

گر چه نظریات فوق الذکر درمنصه عمل گذاشته نشده است، مگر تذکر چنین مطالب و تماس گرفتن به موضوعات زنان مخصوصاً مسئله طلاق و نکاح صغیره و تعلیم و تربیت زنان از جمله نظریات بسیار پیشرفته و مترقی عصر خود بود. زیرا در جامعه قبایلی و فیودالی که مسئله زن و حجاب و سواد و غیره از جمله مقررات ممنوعه بود که زنان را در تاریکی و جهل مطلق نگه میداشت اظهار چنین مطالب مفکوره عالی بحساب میروید.

احمد شاه بابا که بزنان احترام و حق زیاد قایل بود و در صفحات قبل به تفصیل ذکر شد مگر با اینهم نتوانست در موارد فوق تغییری وارد آورد. حتی به غرض آموختن و محافظت و وحدت و استحکام دوستی بین اقوام و قبایل به لیعهد خود چنین وصیت کرد. بینی و گوشهای هیچ انسانی را قطع نکنید، اتفاق و وحدت را بین قبایل و اقوام ساکن افغانستان و قوم درانی برهم نزنید. مسئله طلاق زنان را که بین قبایل و اقوام رایج نیست و به نفرت دیده میشود جاری نسازید. به مالک اجازه قتل غلام را ندهید. به نزد پادشاه اجازه به زانو درآوردن زمین بوسیدن را ندهید، بلکه به آنان بفهمانید که احترام را فقط با سلام دادن و استاده شدن بجا آرند.

(۱۵۷)

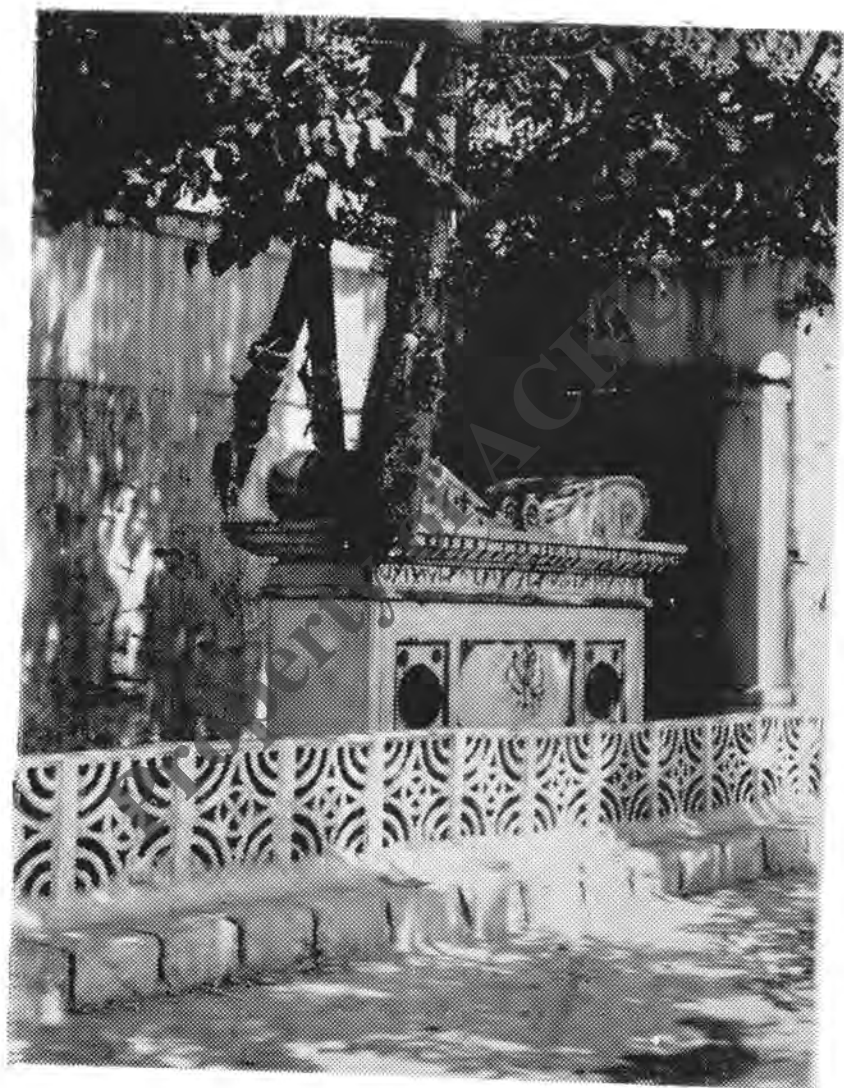
با مقایسه نظریات دو شخصیت بزرگ افغانی می توان قیاس کرد که جامعه افغانی در اثر مساعی فوق العاده و در ایت خاصی احمد شاه بابا از زندگی قبایلی به فیودالی چطور تحول کرده و برای این منظور تا چه حد احتیاط مراعات شده است، تا که توانسته است برای باز ماندگان و اخلاف خود راه را به جهت پیشرفت و ترقی هموار نماید.

فصل سوم

زنان مبارز در قرن نژده

قرن نژده در افغانستان همچنانکه شاهد شجاعت و کاردانی شاهان و امیران بود، دوره فتور و کشمکش های فامیلی و خانانه جنگی نیز بود که مملکت را به خطرات مواجه ساخت، استعمار انگلیس را مسلط گردانید. ولی ملت افغان آرام ننشسته به مبارزه پرداختند و وطن خود را ازاد ساختند و سر دفتر مبارزات ازاد یخواهی در شرق گردیدند.

درین مبارزه بی امان تنها مردان نچنگیدند بلکه زنان نیز دوش بدوش مردان چه در میدان جنگ مستقیم و چه در عقب جبهه به رسانیدن اذوقه و مهمات حربی سهم خود را در برابر مادر وطن ادا کردند، و تاریخ همچنانکه اسمای مردان مبارز را ثبت کرده اسمای زنان پرشهامت و دلیر را نیز در صفحات خود ضبط و ثبت نموده است زیرا که زنان مادرانند، و فرزندان خود را دوست دارند، نمیگذارند و آرزو ندارند فرزندان شان بیجا قربان خود خواهی های توسعه طلبانه استعمار گران و استثمار گران گردند. زنان به انسان و انسانیت ارج میگذارند، از جنگ و خونریزی نفرت دارند و به انانیکه فضای صلح و آرامش جهانی را برهم زده، برای نابودی بشر به ساختن انواع گوناگون اسلحه دست



ارجمند قبلا انرا مطالعه کرده اند. در این مختصر زنانی غیر از زنان دربار معرفی میشوند که نه از نام پدر نامی ونه از شهرت خانوادگی اثری دارند. بلکه بخاطر کارنامه های تاریخی خود یاد می شوند که از انجمله :

مالله :

تاریخ افغانستان اگر نام مردان دلیر وقهرمان را در قلب خود جاداده اسمای زنان مبارز ووطنپرست رانیز در قلب خود زنده نگهداشته است هر وقت از مرد قهرمان نام برده می شود حتمی زنی هم در پهلوی او استاده و مشعل مبارزه را بدست دارد. لهناهر وقت یادی از میدان کار زار دشت سوزان میوند می شود هر وقت سیمای تابناک سردار محمد ایوب خان در تاریکی های مرگبار قرن نزده افغانستان صفحات تاریخ را منور می سازد صدای رسای ملالی افغان نیز به گوشها طنین افکن میشود که میگفت :

که په میوندکی شهید نه شوی زمالالیه بی ننگی به دی ساتینه
این اواز روح خفته انسانهای جنگلی ومبارز را بیدار کرده وتکان داد. بلی همچنانکه در تاریخ ازادیخواهی فرانسه ژاندرک بدور شمع وطن پروانه وار سوخت وخاکسترشد. همانگونه که او در میدان نبرد با دشمن دلیرانه جنگید شکست نخورد. والهام بخش مبارزات ازاد یخواهی اروپا گشت. ملالی این دختر مبارزپشتون نیز شکست ناپذیر بود. الهام بخش آزادی ومبارزه بود در مقابل استعمار انگریز جنگید وقوای درهم شکسته وجوانان را دوباره جمع کرد. ویا نعره های دلیرانه روح شجاعت ودلیری را در آنها دمید باوجودیکه دشمن ناجوا نمردانه اب آشامیدن را بر رخ مجاهدین افغان بسته بود درین میدان کربلا مردانه جنگیدند وبخون دشمن متجاوز واستعمارگر عطش خود را فروشانند .

کویند وقتی انگریزان تا دریای اتک پیش آمدند اتش حرص واذانها زبانه کشید وبسوی افغانستان نظر دوختند ومنظر فرصت نشستند تا اینکه امیر شیرعلی خان به مزار رفت وانجا بمرد وپسرش محمد یعقوب خان بجایش نشست وبا انگریز ها جنگهای زیاد کرده انگریز بالاخره کسر به تسخیر

قندهار بست و لشکر مجهز با وسایل گوناگون را سوی قندهار گسیل نمود سردار محمد ایوب خان برادر محمد یعقوب خان نیز خود را برای مقابله آماده ساخت و از هرات پسوی کندهار در حرکت شد هر دو قشون در چند کیلو متری شهر کندهار در دشت معروف میوند باهم مقابل شدند .

درین میدان زنان پشتون نیز شوهران و فرزندان و برادران خود را تنها گذاشتند یک عده به جهت رسانیدن کمک (اب رسانیدن و تهیه غذا) دست بکار شدند ، یک عده دیگر که از انجمله می توان ملالی را نامبرد تفنگ ها به شانها انداختند و چون شیران گرسنه داخل میدان شدند نه تنها شجاعانه چنگیدند بلکه جوانان مایوس و عسکر ازهم پاشیده رادوباره جمع کرده و بر دشمن حمله کردند و شاهد موفقیت را باغوش کشیدند . نقل می کنند که در یکی از روزهای خیلی سوزان و گرم تابستان در ساعات چاشت که هوا خیلی گرم و سوزان بود و دشمن هم ناجوانمردانه آب آشامیدنی را بند کرده بود جوانان افغان از تشنگی و خستگی به شکست مواجه شدند و نزدیک بود که جوانان افغان دست از جنگ بردارند درین میان دختر مبارز افغان (ملاله) بیرق را بلند کرد با صدای رسا گفت : (ای مردان شجاع پشتون) :

که په میوند کی شهید نه شوی ز مالایه ! بی ننکی له دی ساتینه

این نعره ، نعره انسانی نه بلکه ندای سلگوتی بود که از اسمانها بسوی زمین آمده و چون صور اسرافیل روح تازه بجوانان پشتون دمید اعضای خسته و کوفته انها را بحرکت و جنبش آورد تشنگی و خستگی حتی خود را فراموش کردند با یک نعره (الله اکبر) گویان داخل صفوف دشمن شدند. قلب دشمن را شکافتند و جنگ خونین کردند. فاتح میوند شدند و افتخار ابدی را کماهی کردند .

ملاله در حالیکه خود نیز سرپازی میکرد غرض تشویق و تحریک جوانان افغان لندی های ذیل را با اواز بلند میخواند :

خال به دورور په وینو کښېږدم

چی په بشین باغ کی سور کلاب و شرموینه

خاطره این حادثه را یک عده شاعران چنین زنده نگه داشته اند :

به میوند کسی کړندی مرگ یی مېر کړو ده ژوندی

بلی او شهید شد ظاهرا از بین رفت ولی درس مبارزه و قهرمانی اورا تا

افغانیان زنده اند مشعل راه خود ساخته از ان پیروی می کنند .
شاعر دیگر گوید :

پښتنه وه بی مثاله دا مـلاله وه مـلاله
جای دیگر شاعری از خود سوال می کند .
میوند را که فتح کرد ! خودش در پاسخ میگوید (مـلاله)
نه زر ها زلمی ورغلی تر کماله (۱۵۸) .

نه یوه نـره مـلاله میوند واله
ما در حالیکه شجاعت و سر بازی و قهرمانی جوانان افغان را در جنگ
میوند با افتخار و قدردانی یاد می کنیم میگویم «زنده باد فاتح میوند ملاله»
گل ناره انا :

گل ناره انا زن وطن پرست و مبارزیکه در يك قبیله نیمه کوچی درخانه
یکی از نواسه های طایفه بدنیا آمد. پدرش سلیمان نام داشت و مادرش
دختر یکی از قبایل پشتون منطقه چکری خورد کابل بود. چون دیگر
زنان افغان از نعمت سواد بی بهره بود. زیرا شرایط جامعه وقت تعلیم و تربیه را
برای مردان تنگ می شمردند چه رسد به باسواد ساختن زنان. ولی
آنچه آموخته بود درس شهادت، دلیری و فدا کاری بود که از مکتب
نیاکان بارث برده بود و منحصیث زن مبارز در میان اقوام و وطن خود معرفی
گردید.

اوزن بلند قامت، قوی هیكل و تنومند بود، لباس ساده می پوشید و
همیشه دستمال گل سیب به کمر می بست چون مردان دربار بندی
و انتقال اشتران با پدر و پدر کلان خود کمک میکرد همیشه پای پیاده طی
طریق می نمود، لهذا زمانیکه کمر به مبارزه بست در انتقال مهمات مهارت
خاصی نشان میداد .

گل ناره از انگریزان و استعمارگران سخت نفرت داشت و همیشه
انزجار و نفرت خود را با خواندن لندی های حماسی و ملی اظهار میکرد. او
جوانان را تشویق میکرد تا متحد گردند و چونی عسکری در آن نواحی ساخته
شده بود از بین ببرند گل ناره انا فعالیت خود را فقط درین نقطه متمرکز
ساخت ، که بهر قیمت شود مرکز تعلیمی انگریز از منطقه درویش از
بین برود. زیرا که انگریزان تنها در داخل چونی زندگی نمی کردند بلکه به

بهانه های مختلف در دیگر مناطق چون کلنگار، پل علم و غیره برای خریداری اذوقه خود و حیوانات خود به گشت و گذاری پرداختند مردم از عمل شان شدیداً به تکلیف و متاثر بودند. تا اینکه گلناره انا موفق شد پلانی طرح نماید و یک عده کثیر جوانان را در قلعه صابر جمع نموده به عملی ساز-ختن طرح خود بانها مذاکره کرد.

او در مجمع جوانان گفت که شب هنگام بر منطقه درویش شبخون بز نیم و درویش را پناگاه خود سازیم، جوانان را این طرح خوش آمد. در یکی از شبها گلناره انا در پیش و جوانان در عقب بسوی درویش که تقریباً ۴ میل فاصله با کلنگار دارد در حرکت شدند. در حالیکه انگریزان مست باده نوشی بودند و خبری از جریان نداشتند، گلناره انا و جوانان مبارز حمله سختی بر چونی نمودند. هر چه یک عده جام شهادت نوشیدند ولی در عوض چونی با همه پرسونل آن از بین رفت و مرکز تعلیمی انگریز بخاک یکسان شد. گلناره انا زخم برداشت ولی بزودی صحت یاب شد و رسمادر قطار مبارزین ملی شامل گردید، در تهیه مواد غذایی جلب نمودن جوانان مبارز در منطقه سهم فعال گرفت و فعالیت مضمّن داشت. در یکی از زدو خورد ها زخم مهلکی برداشت و شهید شد او عقیده داشت که بردشمن مستقیم حمله ور گردد، زیرا زنان پشتون میکوبند.

بر مور چل نیغ و رجه قیمت نشی
بناسته حلمی له مرکه خنک نه کری مینه

میرمن اکرم :

زن با شهامت و فداکار یکه در تاریخ مبارزات ضد استعماری و آزادی خواهی سمبول اراده و وطنپرستی یاد می گردد. خانم مرد مبارز و قهرمان (اکرم شهید) است. در سال ۱۸۲۱ ع زما نیکه قوای متجاوز و استعمارگران انگلیس بر کند هار حملات پیهم می نمود، مردانه قیام کرد، فریب رشوه و وعده و وعید های دشمن را نخورد، منافع ملی و وطنی را بر همه مقدم و مرجع دانست تا آخرین رمق حیات جنگید و انگریز را در قندهار شکست داد و بسوی دهر او رفت و نیزو های ملی و وطنپرست را جمع کرد و آماده مقاومت گردید و مانع پیشروی انگریزان شد.

انگریزان با تدبیر فتنه گرانه خود این مرد قهرمان را غدارانه در خانه

اش دستگیر کردند به کندهار آوردند و در عقب مقبره احمد شاه درانی به توپ پراندند. او جام شهادت نوشید ولی درس مبارزه را به دیگران اموخت دشمن گمان داشت با شهادت اکرم فتنه ملی خاموش گردید، بی خبر از آنکه هر قطره خون شهید يك مبارز می زاید و اتش مبارزه را گلگونتر و شعله ورتر میگرداند، خون اکرم شهید نیز بواثر نماند، زن مبارز و قهرمان او بجای اینکه بر جنازه شوهر روی را بنیاد پنهان کرده فریاد و ناله سر دهد، آتش خشم و غضب و سیاهی غم و ماتم را با کنار زدن چادر تسلی کرد و بفکر انتقام خون شوهر گمر بست. این زن فاضل و دانشمند يك عده دیگر زنان و دختران را اعم از پیرو جوان را گرد خود جمع کرده، خطاب با آنها گفت (امروز ماتم و سوگواری بر مرگ فرزند، بشوهر، برادر و پدر ماتم نیست، فضای ملك را ماتم عمومی و ملی فرا گرفته، دشمن به کوه ها و دره های ما سنگر گرفته، بخاک ما تجاوز نموده، خون جوانان، پیران و اطفال بیگناه ما را می ریزند سعی می کنند که احساس وطنپرستی و غرور ملی ما را پایمال کنند. به خاطر مبارزه برحق بر ما می تازند، فیر می کنند و ما را به خاک و خون می نشانند.

باز به اواز رسا همه مردان و زنان را مخاطب قرار داده می گفت (برادران و خواهران : امروز در خانه احمد شاه با ما ماتم آمده فرنگی در خانه ما بر خاک پاک ما حمله کرده است، اگر شما غیرت دارید برخیزید، شمشیر ما بدست گیرید و دشمن را از خاک برانید).

این اواز سحر ناک اثر خود را بخشید و جمعیت کثیری زیر بیرق ملی جمع شدند و برای آزادی خود کمر بستند. این پبنتنه که بنام (پبنتنه بی بی) یاد میگردد بر اسب شوهر قهرمان خود سوار شده، بیرق آزادی را بدست گرفته پیشا پیش همه براه افتاد و در ارغنداب به غازیان چنین خطاب کرد (فرنگیها با اسلحه مجهز هستند که ما و شما از شناخت آن عاجز هستیم مگر ما ایمان داریم و طاقت ایمان و قربانی مؤفقت حتمی از آن ماست ما فرنگیها را مسی رانیم و تا وقتی به مبارزه بر حق و عادلانه خود ادامه میدهم که همه فرنگیها خاک ما را ترک گویند.». در اثر رشادت این زن مبارز بود که قوای ملی در مقام ارغنداب با

اشکر مجهز دشمن سخت دلیرانه جنگیدند و دشمن را شکست دادند . مرحوم قاضی عطاالله در باره این زن قهرمان چنین می نویسد (درین جنگ زن مبارز اکرم شهید باشجاعت تمام يك قوه بزرگ غازیان را در میدان جنگ بر علیه انگریزان به مبارزه تشویق کرد و به جنگ گماشت. « لیفتنت ریفری باین واقعه اشاره کرده می گوید : وقتیکه دشمن نزدیک شد (مقصد افغانها) در پیشا پیش صنف در مرکز يك چیز سفید به نظر آمد که با طرف ان سرداران ، ملاها ، صاحبان دهات و نشان زن ها جمع شده بودند ، بعد معلوم شد که این زن شجاع و با اراده بیوه اکرم خان است که پرده را کنار گذاشته و از چادر زنانه بیرون شده در صف اول به سواری اسب شوهر خود ایستاده بود و بیرق شوهر را بدست ، قبایل را به دور خود جمع کرده بود .»

بالاخره این زن شجاع در راه خدمت بوطن ، در راه مبارزه علیه استعمار ، استشهادر استبداد و بخاطر عشق به میهن درین جنگ مقدس جام شهادت نوشید ، روح او شاد باد .
غازی ادی :

یکی از فعالترین زنان در جنگ دوم افغان و انگلیس ادی غازی بود که در باره او روایات و نظریات مختلف موجود است بعضی از مؤرخین را عقیده بر این است که غازی ادی زنی بود از وردك و برخی می گویند که وی از سمت جنوبی بود ، همچنان در باره مرگ وی نیز اختلاف موجود است ، بعضی ها معتقد اند که غازی ادی پس از جنگ دوم افغان و انگلیس در زمان امیر عبدالرحمن خان در قید حیات بود پس از يك دوره زندگی ابرومند به مرگ طبیعی مرد ، ولی بعضی دیگر به این نظر اند که غازی ادی در جریان جنگ در کابل به شهادت رسیده . البته خطر مغالطه این غازی ادی با غازی ادی که در مشرقی جنگ اول افغان و انگلیس سهم داشته موجود است .

هویت این زن شجاع را از زبان ملك ریش سفید و معمر سلیمان خیل چنین نقل میگردد . ملك میگوید : این زن از مردمان ده نشین سلیمان خیل کتواز بود اسمش (الهاسی) دختر یکی از غربای قریه انجا بود . شوهرش حبیب الله نام داشت و در قریه بنام (حبیب اکا) شهرت داشت بعضی ها

اورا بخاطر کبرسن (لوی اکا) خطاب میکردند از ثمره این ازدواج يك پسر بنام خایسته (بنایسته) بدنیا آمد بعد از ان الماسی را بنام مادر خایسته (خایستو ادی) یاد میکردند . پس از اشتراك در جنگ دوم افغان وانگلیس لقب غازی ادی برایش داده شد .

قرار گفته ملك قریه غازی ادی دارای قامت بلند و چهره گندمی و سیمای برا فروخته داشت و حیل و عصبانی می نمود . با وجودیکه شصت سال داشت ولی از برکت ایمان و اراده قوی جوان و تازه به نظر میرسید . ادی غازی پیوسته کارد بزرگی به يك طرفش و تفنگ پنامیر که قرار روایت همکارانش در جنگ پیوارپسرش به غنیمت برده بود با کارد - توس های سری به طرف دیگرش اویزان دیده میشد . او همیشه بیرق کوچک آزادی را که در نيزه ای از چوب بلوط نصب کرده بود با خود میداشت و در جنگها هنگام پیشروی قوای افغانی بیرق را بزمین می‌خلائید تا صفوف عقبی از پیشرفت پیشقراولان آگاهی حاصل کنند .

قرار اسناد تاریخی شجاعت و دانش این ژاندارك افغانی در جنگ مخصوصا در محاربات قلعه قاضی ، کوه قریغ چهاردهمی ، چهاراسیاب و سنگ نوشته و هجوم کوه اسمائی جدی بود که حتی قشون مبارزین افغانی قیادت او را پذیرفته ، تحت قومانده و پلان او حرکت میکردند .

غازی ادی در جنگ پیوار شوهر و پسر خود را از دست داد و چون دیگر زنان مبارز پشتون به شیون و فریاد پناه نیاوردند و به مصداق لندی ذیل:

مبارکی را کری عالمه

بدون اینکه از دیدن صحنه شهادت شوهر و پسر خود متأثر گردد و معنویات خود را ببازد تفنگ و قطار کار توس پسرش را برداشته بوسید و

داخل جبهه گردید و به حدی در جنگ از خود دلآوری و شجاعت نشان داد که حتی رشادت و حرکات رزمی او سبب رشك و غیرت سایر مبارزین شد .

در جنگ چهاراسیاب و سنگ نوشته قوای دشمن که از دو طرف داخل کابل گردیدند مبارزین ملی نیز به دسته ها تقسیم شدند و طبق پلان منظم به پیش رفتند . باید خاطر نشان ساخت که پس از وفات امیر شیرعلی خان و امارت محمد یعقوب خان قوای دشمن از سه محاذ سرحدات

افغانستان راعبور کردند . از دیره‌غازی خان به راه بولان ، کویته ، کوزک وچمن به قندهار داخل شدند، از پشاور به راه جمرود ، علی مسجد و ده که به جلال آباد سر از یر شد ند وهم خواستند از طریق کوهات به راه تل و بیوار ، جاجی میدان و خوست ولوگر ، کابل پایتخت افغانستانرا اشغال نمایند . بدین ترتیب سپاه دشمن در ۲۱ نوامبر ۱۸۷۸ مطابق ۳۰ عقرب ۱۲۵۷ ش داخل خاک افغانی شدند ولی با مقاومت شدید مبارزین ملی روبرو گردیدند . از هر طرف مبارزین ملی با قوای خود متحدانه بسوی کابل در حرکت شدند و دسته دسته تحت ثر مائدهی محمد جانخان وردک می‌پیوستند . درین ممر که صدها زن افغان نیز حصه گرفتند که از ان جمله ۸۳ تن آنان کشته شدند . این زنان مبارز از زرمتم ، وردگ از طوایف مختلف صافی ، غلجائی ، مشرقی و شمالی بودند که غازی ادی نیز یکی از انها بود .

این زن شجاع چنان مهارت از خود نشان داد که به جرات مردان افزود و در همین جنگ بود که قوای تجاوز شکست خوردند و جز قوماندان اعلی وچهل سوار انگلیس بقیه همه تلف شدند ، تاریکی شب مانع پیشرفت جنگ گردید فردای ان مبارزین تگاب و نجراب (تکاب و نجراب) به قیادت محمد عثمان خان صافی وارد کابل گردیدند بر کوه اسمائی سنگر گرفتند . درین جنگ سخت محمد عثمان خان بلک عده مبارزین ملی به شهادت رسیدند . روز سوم محمد جانخان عسکر را بدو دسته تقسیم کرد یکی بطرف کوه شیر دروازه و دیگری بطرف قلعه شیر پور . این دو دسته از کوه به استقامت قلعه شیر پور پائین شدند غازی ادی نیز در همین دسته بود . غازی ادی بر علاوه اینکه می جنگید به اواز رسا باخواندن لندی های حماسی جنگاوران را بیشتر به سر بازی تحریک می کرد . رقتی قلعه فتح شد متوجه شدند که غازی ادی بر زمین روبه آسمان افتیده ، تفنگش را برده اندولی بیرق آزادی همچنان در دستش بود .

به قول مؤرخین معاصر زیارتیکه در سر سرک کارته پروان موقعیت دارد قبر غازی ادی است و لوحه سنگ مزارش به امر اعلیحضرت امان‌الله خان غازی ساخته شده است (۱۶۰) .

میرمن سپینه زن شاعر و مبارز :

از جمله سخن پردازان مبارز که اسپ تیز تگک احساسات و عواطف
 اواز قله های شامخ کوه های پراپامیزاد بلندتر اوج گرفته و از پیچ
 و خم دره های صعب العبور هندوکش و دشت های وسیع یاگامهای فراخ طی
 طریق نهوده با ازادگی و ازاد منشی زنده گی کرده بود
 از استعمار و استعمارگر از انانیکه بر دیگران ظلم روا میداشتند
 نفرت داشت. میرمن سپینه است وقتیکه لشکر قاچاری شهر ازاده
 هرات را در محاصره گرفت این بلبل آزاده که خود را در حصار هرات
 اسیر دید تا ب فیاورده فریاد برآورد که جوانان وطن گردهم جمع شوید و
 برای شکست دشمن دست اتحاد دهید. مردانه بجنگید. نه تنها نشو-
 یق به جنگ و مبارزه میگردد بلکه جزئیات سربازی این جوانان را به
 نظم آورده در قالب الفاظ زیبا و دلکش ترسیم نمود .
 او میگفت :

غلیم پرشور بیا هجوم راوری
 مخ تی ولاردی یار محمد پیآوری
 صحنه های سربازی را چنین تمثیل می کند :

راسه چی تاته حکایت کومه
 دسدوزو دسلطنت کومه
 دپشتنو توری به تل خلیدلی
 دسین سترکی له برینسناوی پرنده
 دوی وومی و نه پشتهانه توریالی
 پرنکه تینک و و دوطن ننگیالی
 چی به بی توره له نیامه و کبده
 غچ او کینه بی له ایامه و کبده

این زن مبارز و شاعر که سپینه نام داشت. دختر نور محمد خان
 الکوزائی بود و در زمان حکومت وزیر یار محمد خان در اطراف هرات می
 زیست گر چه سال تولد و وفات او معلوم نیست ولی از خلال اشعار
 حماسی او که در دست است پیداست که در وقت محاصره هرات توسط
 قاجاریان این اشعار سروده شده می توان حدس زد که در سال (۱۲۵۵ هـ)
 در قید حیات بود. این شخصیت ملی و شاعره مبارز همه واقعات جنگ و
 چگونگی فداکاری جوانان افغان و رشیدگری های دشمن را بچشم دیده
 و طی اشعار زیبا و دلکش جزئیات آنرا تشریح نهوده است که گر چه سالها
 از عمر آن جنگها میگذرد ولی برای نسلهای افغان در هر وقت و زمان چون

مشعلی راه مبارزه را علیه متجاوزین تابناک و روشن میسازد. لهذا مردم افغان زمین بوجودش مباحث می کنند و روحش را شاد میخوانند. اینست نمونه اشعاری چند از او که از کتاب پبستنی میرمنی تألیف استاد بینوا اقتباس گردیده.

بیا می رسول اکرم ستایمه
دپاک نبی پرښو یارانو دی وی
په دوه جهانہ دنیانو سردار
رحم پر خپل خسته امت کویه
صدیق یی نوم په صداقت یی ستایم
په لوی دربار به دوه جهانہ مقبول
توره تیاره یی په اوارو ده پور
عدالت یی پر جهان ننداری
مړه کافران دده له ډیر هیبته
چه لار پیدی به ځینی زړه دزمری
هم وجامع دپاک قران داکبر

لمړی څښتن د ټول عالم ستایمه
دروډ په واپو اصحابانو دی وی
دی و استاخی دکونینو بادار
دکنه کار و شفاعت کونینه
بیا منقبت د ابو بکر وایم
دی لمړی یار و دځوند د رسول
په یارو غار دپاک نبی دی مشهور
دوهم فاروق عمر خدای نه نژدی
شور و دنیل یی له پرتمه کښته
عدالت دوره یی هسی کاری
دریم عثمان ذی النورین

این عفان موشو سردار دامت
علی خیدر وتل په لاس ذوالفقار
په بریش دتوری تل وړک ظلمات

حلم و حیایکی بادار دامت
مخلورم یاز بشیر د خدای و کرار
دخیبر وری ذوالفقار ته ومات

دپاک نبی داصحابانو صفت
تلوه خوشحاله پاک نبی یی لیده
خالق دی عفو کی په دوی زموږ بد
د سدوزو د سلطنت کومه
دسدوزو هر زلمی بریا لی

بیانو کومه په خوښی په عزت
چی دوی وه ستوری پر اسمان حلیده
دخدای رحمت دی وی بردوی ترا بد
راسه چه تاته حکایت کومه
په جنک کی هر یوغت لکه شین زمی

دلته خبره ده هوسا ئی خوشحال
کار د دشمن ددوی له لاسه و یچار
ولیده ویری به یی رپر دپه بدن
دلی دوینو پر حصار، بهیبری
پشتون زخمی دی دغلیم په خدنک

د هرات خواه د غلیمه خالی.
ټول پښتانه په اتفاق وو ولاړ
چی دپشتون زلمی په خوب کی دشمن
زمونږ پښتانه لکه زمی جنگیبری
هرات په وینو دپشتون شو گلرنگ

هرات زموردی زموړ کور دینه
 په غیرت چی مو ناموس خوندی دی
 زلموچه واوریدی ناری غلبلی
 له کلا وواته زمریانو په خیر
 سرونه بی غوخ کړه دشمن په توره
 دشمن شومات راغی دوران دکامران

زموړ نغری دی زموړ گکور دینه
 نوم دپشتون نوم داو لس خوندی دی
 له یار محمد او کامران دلی
 پر دښمنانو ئی جوړ کړ ناتار
 مور یی کړه پر غلیمانو پوره
 دیار محمد دبری ستوری خلان

از خلال ابیات فوق بر می آید که این شاعر مبارز و ملی داستان مفصل را در چند صد بیت به پشتو نظم نموده که به حمد و نعت بشکل مثنوی شروع میشود و از آن پس از درایت و کاردانی شاهزاده کامران و وزیر یار محمد خان تمجید و توصیف میکند. گرچه بدبختانه دیوان اشعارش در دسترس نیست تا بتوان تضاد و درجهان بینی او کرد، مگر از چند بیت محدودیکه بدست آمده بهترین نتیجه گرفته میشود که این زن فاضل و دانشمند در عین حالیکه در علوم دینی مطالعه داشته در عمق زندگی، عنعنات و تاریخ پشتو نها نیز وارد بوده است .
 بی بی صاحبه :

بی بی صاحبه خواهر حافظ رحمت خان پریچ (روهیله) بود که در روهیل کهند هند حکمرانی داشت برادرش هنوز زنده بود که شوهرش مرد و پنج پسر او برایش باقی ماند که البته تربیت و پرورش پسران او را حافظ رحمت خان به عهده داشت. این زن شجاع و وطن پرست همیشه فرزندان خود را بر علیه دشمن تحریک و تشویق میکرد و از موجودیت استعمار گران انگریزی و مرهتی در خاک و وطن خود شدید نفرت داشت و همیشه نفرت و انزجار خود را اظهار میکرد .

او که در محیط و ما حول خود همیشه با مردان مبارز شجاع عالم و فاضل معاشر بود لهذا بروح او نیز اثر گذاشته بود همچنان برادرش (حافظ رحمت خان) پشتون پاک، شجاع و عالم بود در تربیت خواهر زادگان تعلل نورزیده بود. بی بی صاحبه نیز در شجاعت دست کم از برادر نداشت، گویند در جنگی که بین شجاع الدوله و انگریزها با حافظ رحمت خان و پشتون های روهیله در سنه ۱۱۸۸ ق در گرفت و در آن میدان حافظ رحمت خان

با يك عده از جوانان پشتون پس از آنکه مردانه جنگیدند شهید شدند، پسران بی‌بی صاحبه پس از ختم‌چنک نزد مادر برگشتند مادر بجای آنکه از دیدن فرزندانیکه سالم از میدان کارزار برگشته اند مسرور شود خوشحال نشد بلکه با قهر و غضب گفت: «عجب است که مردان فداکار و مبارز و وطنپرست در میدان به شهادت رسیدند و به مادران خود سرخروئی و سعادت کمائی کردند و شما ها همه زنده و سالم برگشتید معلوم است درس شجاعت و مبارزه را قسمیکه شاید و باید برایتان نداده بودم ورنه این افتخار را کماهی می‌گردم» اوکه همیشه حسرت مادرانی رامیخورد که فرزند خود را در راه وطن قربان می کنند و برین عقیده بود .

ارمان دی نگری هغه میندی

چی خیل زمان دوطن لار کی قربان کړینه

خود را شکست خورده یافت در حالیکه بر مرگ برادر مباحثات می‌گردد. برزندگی فرزندان حسرت می‌خورد. بنا بر این با پسران باروی خوش حرف نزد و تا زنده بود نخواست آنها را ببیند زیرا فکر میکرد فرزندانش شجاعت لازم را در مقابله انگریز از خود نشان نداده اند. آنچه از مال و ثروتیکه داشت همه را فروخت و در شهر بریلی مسجدی اباد کرد که تا امروز در همین محله مسجد او بنام خودش مسجد بی‌بی صاحبه یاد میشود (۱۶۱).

مرحومه بخت نامه :

از جمله زنان مبارزیکه در تاریخ‌نامه‌ی از خود گذاشته و در مبارزه ضد استعماری استبدادی و زورگویی همگام با شوهر خود مقاومت می‌گردد. میرمن بخت نامه است که به قوم کاکری (سنجر خیل) بود و در قلعه سیف الله (۱۶۲) می زیست .

زمانیکه انگریزان شوهر او را بخاطر مبارزه برحقش زندانی کردند، این زن شجاع در روز روشن با تفنگچه‌ی که با خود داشت، یکنفر انگلیسی و یکنفر سک را هلاک کرد. بنا برین او را هم زندانی کردند که تا امروز از شجاعت این زن فداکار و مبارز در خواندنها و آوازهای که بنام (کاکری غارو) یاد میشود از و چنین یاد می کنند :

سور (۱۶۳) دی مہ کر سک زخمی بخت نامی خان دکر غازی
 قام دپری پسی شی پہ نیمی بخت نامہ مچ لہ وری پیکی (۱۶۴)
 ورور بہ کرو پیسہ پیسہ مچ لہ دی نہ وری بخت نامہ (۱۶۵)
معصومہ ترور : (۱۶۶)

در سال ۱۸۹۷ زمانیکہ انگریزان درہ سوات را باز نموده بارانی زائیا
 معاہدہ امضا کردند برای بار دوم روی بہ سوی مالکنہ نمودند . درین
 جنگ لشکر انگریز بہ سرگردگی جنرال میکلی ، جنرال بیلد و کرنیل
 رید ادارہ میشہ ، کہ از انجملہ کرنیل ریدہ از طریق خاک رانی زانی
 ہا بر اتمان خیل حملہ ور شدند کہ این جنگ تاریخی بنام جنگ دوم
 مالاکنہ اشتہار دارد . درین جنگ خونین مردان و زنان مردم رانی زانی
 سوات خاموش نہ نشستند بلکہ مردان و زنان دست اتحاد بہم دادند
 و برای مقابلہ آمادہ شدند . زنان از یکطرف غذا و مہمات جنگی بہ
 جہات میرساندند و از سوری قطاروزنہ ہا را بدو طرف گردن ہا
 انداختہ بہ سنگر بالا می شدند و شبانہ بر اردوگاہ دشمن شیخون
 میزدند کہ از انجملہ کار نامہ های (معصومہ ترور) این زن مبارز پشتون
 تا ابد صفحات تاریخ را رنگین ساخت و خطرہ او روشنگر مبارزات زنان
 است .

از نام پدر و اجدادش چیزی در دست نیست ولی شجاعت و شہامت
 اورا بہتر است از زبان حاجی کشمیرخان ساکن ہند خور قریہ مسکونہ
 او بنویسم (نام معصومہ ترور در بین غازیان و جنگاوران پشتون بظ
 زرین نوشتہ و ثبت گردیدہ است). ۱۶۷.
مستورہ :

از جملہ زنانیکہ در قرن نژدہ در مبارزہ ضد استعماری مستقیم سہم
 گرفت ولی متاسفانہ راجع بہ سوانح و چگونگی او معلوماتی در دست نیست
 یکی ہم دختر میربچہ خان کوہد امنی است کہ بنام (مستورہ) یاد میشد .
 این مستورہ زمان گرچہ تفنگ بہ شانہ نہ انداخت ، در میدان نبرد
 داخل نشد ، مگر سہمی کہ او گرفت بالاتر از شجاعت او در میدان معرکہ
 است ، زیرا او بود کہ یک عسہ قہرمانان را از گرسنگی و ہلاکت
 نجات داد باین معنی کہ از گدام شخصی خانہ پدر خود ارد خوراکہ

فامیل خود را بیرون کشید و مقدرده ده سیر خانه وار تقسیم کرد و زنان قریه و دهکده خود را مصروف ساخت تا آنها را بپزند، بعد نان ها را در پوست های گاوی پیچانید تا سخت نکردند، آنگاه بایک گروه زنان مبارز دیگر مشکهای اب و دستر خوانهای نان را گرفته به جبهه رسانیدند که البته این کار آنان نه تنها جنگاوران را از مرگ گر - سنگی نجات داد بلکه همت این زنان غیور روحیه قوی و عالی جوانان را بیش از پیش تحریک نموده آماده پیکار جدی نمود.

یکی از زنان دیگر که در جنگ دوم افغان و انگلیس قیمتی ترین زیورات و دارائی خود را برای خریداری اسلحه به مبارزین ملی داد و ازین راه سهم خود را منحصبت زن افغان در برابر استقلال و آزادی خاک و وطن خود صادقانه انجام داد یکی از دختران امیر شیرعلی خان بود که متأسفانه نام او ذکر نگردیده است ولی خدمات او را تاریخ ملت افغان تازنده است در قلب خود گرامی میدارد.

زهرا :

در جریان مبارزات شجاعانه ضد استعماری زنان افغان نباید از زهرای عاشقانی و عارفانی چشم پوشید. این زن شجاع گر چه خود در میدان نبرد نرفت ولی محبوب ترین کسی خود را در لحظات خیلی حساس زندگی (در شب عروسی) طعنه زد و برای مرگ و شهادت در جنگ با انگریز فرستاد، او میدانست که محبوب جوانش زنده برنمیگردد ولی در برابر قضاوت و محاکمه و جدان وطن را بر محبوبش ترجیح داد او را فرستاد. عبدالله نامزد جوان خود را در شب عروسی تشویق کرد و گفت: (همه جوانان امروز دستان خود را با خون دشمن حنا می بندند ولی تو بر تخت عروسی نشسته دستت را با گیاهی سرخ میکنی) از شنیدن این کلمات عبدالله به پشور افتاد با محبوبه خود وداع کرد، کرج و سیلاوه اش را برداشت و بجنگ رفت با دیگر مبارزین پیوست روز دیگر که مبارزین دشمن را در نزدیک زیارت عاشقان و عارفان شکست داده تا شیرپور تعقیب نمودند، جسد بیجان عبدالله را نیز به درب خانه شان به پیر زنی که مادرش بود سپردند. پیر زن که از یکطرف جدائی همیشگی فرزند و از سوی دیگر وحشت تنهایی سرا پایش را

می لرزاند ولی مغرور برجسد مبارزشهید استاده بود صدای زهرا اورا بخود آورد که میگفت (مادر فکر نکن عبدالله اگر شهید شد فرزند دیگر (اشاره بخود) در پهلویست استاده تا جان به تن دارد خدمتگار تو خواهد بود . زیرا خدمت مادرغازی وشهید دینی است بر گردن من.) قرار وعده زهرا تا وقتیکه زنده بود دمی از خدمت مادر عبدالله نیاسود وقتی بمرد جسد اورا درپهلوی محبوب شهید ش (عبدالله) دفن کردند ولی نام او وخاطره اودر سینه هر وطن دوست جای دارد ولی زنان افغان اورا می ستایند و برای همیشه گرامی میدارند .

Property of ACKU

زنان بلوچ :

در جنگهای میهنی و استقلال طلبی در افغانستان باید به صراحت اظهار داشت که همیشه وحدت و یکپارچگی در بین تمام ملیتها، اقوام و قبایل اعم از کوچک و بزرگ موجود بوده و هست، همچنانکه در میدانهای نبرد زنان و مردان بدون تبعیض و امتیاز داخل میدان معرکه شده و در عقب سنکرها جای می گیرند و یکی به کمک دیگری می شتابند ملیتها و اقوام نیز دست اتحاد بهم داده و چون جسم واحد از وطن خود دفاع میکنند، دشمن خاك، وطن و نوامیس ملی را از وطن خود می رانند و با آزادی و غرور چون کوهپایه های هندو کش سر بلند و با افتخار زندگی می کنند به منظور مصداق ادعای خود اینک نمونه ای چند از آن عده زنان با شهامت ملیت باوقار و با ارزش بلوچ را معرفی می کنم که خوشبختانه سوانح و کار روائی های شان هنوز در دسترس مانده است.

۱- بی بی گنجان : این زن مبارز خانم میر محراب خان شهید است که در تاریخ مبارزه ضد استعماری و تاریخ قوم بلوچ فصل خاصی دارد. این زن مبارز همیشه با شوهر خود در میدان های نبرد و قهرمانی یکجا می بود. وقتا که انگریزان در سال ۱۸۳۹ ع میخواستند ارزوهای شوم استعماری خود را با چرب زبانی ها و پیشکش کردن هدایا و وعده و وعید

نقش و موقف زنان در مسیر تاریخ:

های حيله گرانه بر محراب خان بقبولاند زمانیکه این نیرنگ کارگر نیفتاد و از طرف این مرد مبارز و آزاده همه ارزوهای دشمن بر باد رفت با قوای مجهزی که دارای انواع واقسام و وسایل حربی بود به قلات حمله کردند .

درین میدان مبارزه برحق بلوچان و ادعای ناپاک انگریزان تنها مردان به مقابله نپرداختند بلکه زنان نیز در پهلوی مردان شمشیر بدست گرفته برای مقابله برآمدند ، که بی بی گنجان یکی ازان جمله است. این واقعه تاریخی که در ماه مبارک رمضان بوقوع پیوست بی بی گنجان و شوهرش میر محراب در حالیکه روزه دار بودند تاوقتی بجنگ ادامه دادند ، تا که کللوله های دشمن دیوارهای شهر را بچاک یکسان کرد و شخصیت مبارز میر محراب خان به شهادت رسید . چون میر محراب خان به شهادت رسید بی بی گنجان رهبری لشکر بلوچ را خود به عهده گرفت و تا وقتی بجنگ ادامه داد که همه مهمات او خلاص شد بالاخره نسبت نداشتن وسایل کافی جنگی به عقب نشینی مجبور گردید (۱۶۷) .

۲- بی بی مریم : مادر نصیر خان بلوچ که مدت ها مقام خانی و حکمرانی قلات را به عهده داشت نصیر خان بلوچ که یکی از خوانین مقتدر و دلاور بلوچ بود که پس از مقابله با احمد شاه درانی شکست خورد و معاهده نی به امضا رسانید که هر وقت احمد شاه با بابا یا بیگانه داخل جنگ میگردد میر نصیر خان عسکر امادگی با و میر ساند ، روی همین اصل در سال ۱۷۷۹ ع که احمد شاه درانی برای مقابله با علی مردان خان امادگی جنگی میگرفت ، میر نصیر خان بیست و چار هزار نفر از مردان دلاور و جنگی بلوچ را تحت قیادت احمد شاه کبیر سوق داده ، بی بی مریم مادر نصیر خان نیز دوشا دوش جوانان بلوچ بمیدان رفت . درین جنگ علی مراد خان کشته شد و موفقیت ازان احمد شاه گردید و چون بی بی مریم شخصاً به کمک احمد شاه درانی شتافته بود ، لهذا پادشاه پس از ختم جنگ به عیادتش رفت و بخاطر شهامت و بزرگواری که از خود نشان داده بود او را (مادر) خطاب کرد . (۱۶۸)

۳- میرمن بیبو : بیبو دختر اولین خان کلان کلات و خواهر میراحمد خان بود ، زمانیکه برادرش (میراحمدخان) در جنگ با مخالفین پس از

مقابلہ خونین شکست خورد و از جنگ دست کشید ، میرمن بیبو کوشش کرد تا برادر خود را دوبارہ برعلیہ دشمن تحریک کند و اورا متقاعد سازد لشکری تہیہ دیسیدہ بر مخالفان خود حملہ نماید . ولی برادرش دوبارہ حاضر بہ مصاف نگریدید ، لہذا میرمن بیبو قیادت لشکر را خود بدست گرفت . و بہ منظور جلوگیری از پیشرفت دشمن میدان نبرد را گرم ساخت . بیبودر حالیکہ برادر خود را در قلات گذاشت احساسات مردان را بہ شور آورده لشکر انبوهی کرد آوری کرد ، خودش در صف مقدم لشکر بسوی سیوی روان شد . روایت می کنند کہ این زن بر علاوہ جرأت ، زن فاضل ، دانشمند و عالمی نیز بود . چنان درین جنگ استقامت ، ثبات و شجاعت از خود نشان داد کہ یکی از معاصران او بنام شیخ فاضل ، در کنگنامہ منظوم خود در بارہ اش چنین گوید :

یکی خواہرش بود بیبو بہ نام چومردان بہ دیوان نشستہ مدام
 ہمہ مردان کردہ اورا سلام بہ گردش ہمہ مردان خاص و عام
 زنی بود دانا بس ہوشیار بہ مردانگی در جہان اشتہار

وقتیکہ بیبو بہ سیوی رسید سردار مرزاخان بہ مقابلہ اش برآمد و جنگ سخت و خونین در گرفت ، بیبو تا آن زمان دست از مقابلہ نکشید تا گلولہ دشمن با و اصابت کرد و جام شہادت نوشید ، لشکر ہم نتوانست بدون رئیس و رہبر مقاومت نماید لہذا مجبور بہ عقب نشینی گردیدند . (۱۶۹)

۴- بی بی بانو : زنیکہ پس از بیبو مشعل مبارزہ و شجاعت اورا بدست و انتقام اورا از دشمن گرفت بی بی بانو دختر میراحمد خان و برادر زادہ بیبو بودہ این زن کہ پرورده عمہ خود بود با برادر خود یکجا طرح پلان جنگ با مخالفان راریخت ، پروگرام این مقابلہ و مصاف بہ مشورہ بی بی بانو طرح گردید گرچہ برای او این نخستین بار بود کہ بہ چنین کار بزرگی دست میزد ولی انچنان ماهرانہ در جنگ داخل شد کہ مخالفان تاب مقاومت رانیاورده مواجہ بہ شکست گردیدند و سردار

شان میر زنکی خان رئیسانی و میرقلندر خان رئیسانی به قلات رفتند و قیادت خان قلات را پذیرفتند (۱۷۰)

۵- چاکلی: زن سردار (پهارخان) لاسبیلی بود که پس از مرگ شوهر زمام حکومت را بدست گرفت و به عدالت حکمرانی کرد، مگر چه جام علی خان با مخالفت می ورزید ولی موفق نشد او را از کرسی بیاندازد. تا آخر عمر نظام حکومتی بدست این زن مجاهد و وطنپرست بود.

Property of ACKU

مأخذها

۱. پوهاند عبدالغی حبیبی «افغانستان بعد از اسلام ص ۶۱۵ طبع کابل»
۲. فریدریک انگلز «کوری، خصوصی مالکیت او دولت منشأ و پارونکی م. ۱. نومیالی ستال ۱۹۵۸ گسترش پوهنتون کابل ص ۲۶۲»
۳. مستوری :

معاش نقد یکه سالانه پاماهانه به کسی یا خاندانی بدون اجرای کار معین یا حاضری از خزانه دولت داده می شد و استمرار داشت.

۴. نذرجد : نظر به عقیدتیکه طبقات عامه به روحانیون داشتند و دارند و یا هم به غرض نفوذ یکه روحانیون بر پادشاه و راکس دولت داشتند لهذا پدران فرزندان دختر خود را بنام پدر به خانه روحانیون می بردند و می سپردند. مرد روحانی مختار بود که آنرا بخود نکاح کند و یا به دیگری بدهد.

- ۵ -

۶. بد : یکی از رواج های مزمومیکه تا هنوز رواج دارد، مسئله بد دادن دختر است بجای اینکه مرد مجرم به چنگال قانون سپرده شود و از طریق قانون و محکمه اصلاح شود. برای رفع خصومت جانبین (دوفامیل، دو قبیله و یا دو قوم) دختر و پادخترانی را برای استحکام مناسبات

به صرف مقابل متخاصم به بدمی دهند . که اکثراً چنین دختران زندگی پرمحنتی را میگذرانند .

۷ . بدل : اعلیا دختران را بهر سن و سالی که باشند به مردمسن و یا پسر خورد سال و یا جوانی به رنی میدهند و در بدل آن دختر و یا حواصیر صرف مقابل برای خود و یا پسر خود می گیرند . بعضاً اتفاق می افتد که دحس به حاسر از دواج دومی بدر خود . بدل می شود وزن دوم (مادراندر) بحاحه می آید . در ینصورت همدختران در هر دو فامیل متحمل رنج فراوان می شوند .

۸ . صویابه : یک مشت پول نقدویا جنس حتی چندراس حیوان پدر دحس از فامیل داماد نقاضا می کنند تا در برابر مصرفیکه پدر در بالای دحس خود نموده تصرف نماید که زیاد و گران می باشد .

۱۰ - ۶

۱۱ . م . غیبیار احمد شاه بابا (مطبعه دولتی) ص . ۹۱ .

۱۲ . حر مسرا : قلعه ها و قصر ها ئی را گویند که زنان در ایجا زندگی می کنند . در جامعه افغانی قرن هزده و نزده زنان طبقات علیا و ملکه ها در داخل سرای های کلان محاط به دیوار های بلند که انداخل به خارج چند در وازه داشت که در داخل حویلی بزرگ با اطاقهای متعدد و مفروش با قالین های قیمتی و زیبا و انات البیت گرانبها که در پهلو ی آن اطاق غلامان و نیزان بود مخصوص زنان اصیل (معتبر زادهگان) و در حلقه دومی اصق های مفروشی برای زنان سورتی و کنیز و در اخیر بهره دار خانه . خیاصخانه ، آشپز خانه ، فراش خانه و غیره بود . چون همه امور مربوط به زنان در داخل حر مسرا به خود زنان محول میکردند ، لهذا یکی یا دو زن معتبر و مقبول خاطر شاه ریاست حر مسرا را به عهده میداد . شتند او امر شان در عزل و نصب مر بوطین حر مسرا مرعی الا جرا بود . یک نقل فوتو کاپی خدمات و تنظیم حر مسرا که بدست آمد ضمیمه تقدیم است .

۱۳ . ادی وانا : زنان سالمند و مدبر قوم پشتون را به القاب «ادی» «وانا» یاد می کنند . گر چه اطفال (اغلباً) مادران خود را (ادی) نیز می گویند .

۱۴ . آبی : اطفال زنان هزاره مادران خود را «ابی» صدا میزنند .

جدول خدمت جماعتہ اول دوم خدمت حضور اعلیٰ حضرت سراج الملئد والهدین کہ در بکشت فوکر می دارند
 باید کہ بیک از نفری مند جب جدول بنام سونق بیایات حضور دستور العملی علیحدہ نمبات مینموند کمال استی و ذوقی توجیبون انگاری
 سبیل تالیف

جماعت اول جماعت دوم

سرجماعت	نائبه	سرجماعت	نائبه
نور محمد الحکیم	سید روحان سید سراج الحکیم	سید روحان سید سراج الحکیم	شماره زین الحکیم

نگران نگران

سلطنت عقده الحکیم	شیر زین الحکیم	فرزنده بیک الشرای	آسمانی	ورد الحکیم	پریت محل الشرای
-------------------	----------------	-------------------	--------	------------	-----------------

نفری ما تحت نفری ما تحت

ارغوان	پری دو صد السرا	سید سراج الحکیم	سید روحان سید سراج الحکیم	سید روحان سید سراج الحکیم	سید روحان سید سراج الحکیم
نور محمد الشرای	سید سراج الحکیم	سید روحان سید سراج الحکیم	سید روحان سید سراج الحکیم	سید روحان سید سراج الحکیم	سید روحان سید سراج الحکیم
لس عسید الحکیم	نیک ترم	نور جهان	نور جهان	نور جهان	نور جهان

خدمات کثیره آسمانی جماعت اول دوم فوق کور کثرت فوکر دانه در کثرت نظارت سید روحان سید سراج الحکیم در کثرت فوکر شان بیخ مشیر منتظم آسمانی

شعبه ۱	شعبه ۲	شعبه ۳	شعبه ۴	شعبه ۵
خدمت آب و جوی حضور مجلس و لیبوس سگرت	خدمت غسل خانه	خدمت آب و دست شوی و دستمال و مابان و آفتاب کش	خدمت باغی و کباب در شبی خواب و فرج	کارخانه سمانی و کباب و کباب سمانی و کباب کباب سمانی
نگران	نگران	نگران	نگران	نگران
آسمانی ورد الحکیم	سلطنت عقده الحکیم	پریت محل الشرای	فرزنده بیک الشرای	شیر زین الحکیم
ما تحت	ما تحت	ما تحت	ما تحت	ما تحت
سید روحان سید سراج الحکیم	سید روحان سید سراج الحکیم	سید روحان سید سراج الحکیم	سید روحان سید سراج الحکیم	سید روحان سید سراج الحکیم
سید روحان سید سراج الحکیم	سید روحان سید سراج الحکیم	سید روحان سید سراج الحکیم	سید روحان سید سراج الحکیم	سید روحان سید سراج الحکیم

کتابت

واغلباً ابی زنان سالخورده را نیز گویند که در جرگه ها می نشینند.
در پستو هم ابی بدین معنی است .

۱۵. آبه : مردمان ازبک به زنان سالمند آبه خطاب می کنند .

۱۶. ننه ومامه : مردمان تاجیک مادران شانرا ننه ومامه نیز خطاب می کنند وننه در عصر گوشانسی به النوع زنانه بود .

۱۷. عطائی ، محمد ابراهیم (له تیپولوژیکی پلوه دصدر خان ختک پر آدم درخانوی باندی یوه لنده کتنه) کابل مجله گنه ص ۱۳۶۰ کال (کابل: دولتی مطبعه).

۱۸. خواجه سرا یا خواجه سرای يك عده غلام بچه های طرف اعتماد پادشاه و صاحبان حرمسرای را می گفتند که آزادانه به داخل حرمسرا گشت و گذار میکردند و وسیله ارتباط بین داخل و خارج حرمسرا ها بودند معمولاً چنین غلامان را عنین میکردند و به اصطلاح «ختئی» می ساختند . تا مرتکب عمل خلاف شرع و اخلاق نگردند و فسادی در داخل حرمسراها رخ ندهد . این عمل ظالمانه نسلزاده تضاد های طبقاتی است که يك عده جوانان و مردان سالم و تندرست بخاطر رضای خاطر خود معیوب می ساختند و بنام «خواجه» در داخل حرمسرا ها می فرستادند . خواجه سرا ها از نظر تشکیل اداری و نظم و دسپلین مقرراتی داشتند آنکه از همه مجرب تر و قابل اطمینان تر بود بحیث «خواجه سرا باشی» مقرر میگردد .

۱۹. چای دار باشی : در حرمسرا ها و دوزبارها معمول بود که يك یا چند نفر به امور چای تهیه کردن موظف می شدند . چنین شخص و یا اشخاص موظف بودند ، در مواقع لازم و معین چای تهیه کنند و بخدمت برسانند . در صورتیکه تعداد آنها زیاد میشده به منظور تأمین نظم یک نفر را مسوول کنترل آنها مقرر می کردند که بنام چایدار باشی یاد می شد .

۲۰. لاله : سردانی که می گفتند که در تربیت فرزندان ثروتمندان سهم می گرفتند ، اطفال را به تفریح ، هواخوری و مکتب می بردند و می آوردند ، همیشه در خدمت حاضر می بودند (= لله)

۲۱. دایه : زنان طبقات علیا به اطفال خود از پستان خود شیر نمیدادند و به غرض تغذیه فرزندان خود زنان شیردار را استخدام میکردند

و آنها را وادار می ساختند که شیر فرزندان خود را به اطفال ثروتمندان بدهند. این زنان را دایه می گفتند.

۲۲. صندوق دار: کسا نیکه از تحویلخانه شخصی شاه واهل حرم نگهداری میکردند بنام صندوق داریاد می شدند.

۲۳. کینز: زن یا دختر یکه به پول نقد یا جنس خریداری می شد و عمر خود را در خدمت مالک میگذرانید این رسم منحوس تا جنگ استقلال (۱۹۱۹) دوام داشت و گاهی در فتوحات جنگی زنان را هم اسیر گرفته و کینز می ساختند، در زبان پښتو «مینخه» گویند.

۲۴. غلام: بمعنی برده، عیناً مانند کنیزان از طبقه مردان بود و شاهان جمعیتی بزرگ داشتند. در عصر غزنویان غلامان سرانی جمعیت جوانان عسکری دلاوری بود که با البسه فاخر حافظ حرم و دربار که بعدها نام رساله شاهی (کار و رسواری شاهی) را بخود گرفت.

ولی اکثر این لشکر دادن دلاور مقام بردگی نداشتند و از جوانان آزاد صاحب حیثیت و مقام هم در آن شامل می شدند که به مقامات بلند سپه سالاری و حکمداری هم می رسیدند. خود کلمه غلام در عربی و قرآن عظیم الشان بعضی نو جوانان و راجل نو خاسته آمده و بنا برین غلام بچه و غلام خانه را مجمع برده گان زرخیده بتوان گفت.

البته غلامان زرخیده جنس مقابل کنیز که کلمه دری است هم در دربار ها و خانه های ثروتمندان برای خدمت وجود داشتند (پوهانداستاد حبیبی)، ۲۵. شالهای کشمیری: یک نوع شالهای بسیار نفیس و گرانبها ست که در کشمیر یافته می شود. به خاطر نفاس و گرانی خود در حمله دیگر ایشیا طور تحفه و بخشش به شاهان و اشراف زادگان داده میشد (مؤلف) ۲۶. کم خواب: پارچه زری قیمتی.

۲۷. گوشواره: زیوری است مطلقاً با جواهرات که در گوش هامی آویزند. ۲۸.

۲۹. میخک و پیزوان: هر دو از زر ناب ساخته شده، زنان آنها در بینی نصب می کنند.

۳۰. کره زیور معروف زنان است، که از زر ناب ساخته شده، دارای نکین های متنوع و قیمتی می باشد و زنان آنها در دست می کنند.

۳۱. باز و بند: حلقه ی است مطلقاً با جواهرات که در بازو بسته می شود.

۳۲. پای زیب: زیوری است که از طلا و نقره ساخته می شود. زنان آنرا در پای خود بسته می کنند. (مؤلف).
۳۳. چپان: چپان یا چوپان هودجی بود که بر دو چوب کلان نصب می شد و هر سر چوب را چهار نفر بر میداشتند و حرکت میدادند. در بین هودج (عماری) مذکور که با پرده های فاخر مزین بود، اهل حرم می نشستند که دیده نشوند. کسانی که هودج را به شانه می برداشتند چپان بردار گفته می شدند.
۳۴. شتر کجاوه: نوعی هودجی است که بالای شتر می گذاشتند و با پرده های فاخر آنرا می پوشانیدند و مزین میکردند. اهل حرم در آن هودجی می نشستند.
۳۵. قروغ: بجائی را تحت نظارت گرفتن، جز عده خاصی و محدود دیگر آنرا از استفاده منع کردن (افغان نویس).
۳۶. دیکچه پزانی: غذاهای خاصی که در میله ها اهل حرم مطابق آرزو و هوس خود سوا زنان همیشه می پختند، آنرا هوسانه می گفتند و عمل طبخ را دیکچه پزانی.
۳۷. سر بافان: در حرمسرا ها معمول بود که يك عده زنان مخصوص شستن، چرب کردن و بافتن موی زنان معتبر بودند. زیرا زنان در آن زمان موی های خود را می بافتند.
۳۸. شیر روغن: غذای معتبری است که در بین اقوام کوچی در نقاط مختلف مملکت ما رواج دارد. که بر علاوه روغنیکه در داخل شیر موجود است يك مقدار روغن را خوب داغ می کنند یا لایش می ریزند و در کاسه ها تقسیم می کنند و می خورند. (مؤلف).
۳۹. غلو ترش: این غذا از جمله غذا های خاص ولایت هرات و نواحی آن می باشد. غلو ترش يك غذای زمستانی بوده دارای طعم لذیذ معمولاً ترش و زرد رنگ می باشد که در ترکیب آن از آرد، ماست، زردچوبه، دارچینی، زنجبیل، زیره، مرچ سرخ و مقداری بادجان رومی کار گرفته می شود. در طرز پخت آن البته سطح زندگی اقتصادی نقش عمده دارد. آنرا فیکه در سطح بالاتر بهتر و انانیکه در سطوح پایین اقتصادی قرار دارند، عین غذا با مواد فقیر تر می پزند.
۴۰. خوشه چینی: پس از این که درو گندم وجو غیره خلاص شود

يك عده اشخاص بی بضاعت بشمول زنان ، مردان اطفال در زمین های درو شده میگردند و خوشه های گندم را که ازم داس در امان مانده باشد می چینند و بخانه های خود می برند و آرد می کنند . (مؤلف)

۴۱ . گودک : گذرگاه آب دریای یعنی جائیکه بسیار عمیق نباشد و در آنجا از آب دریا توان گذشت . زنان کوچی عموماً وزنان برخیسی از قریه ها آب خوردنی را در سبوهای گلی و گاهی در مشکهای آب رساني بردوش خود ازینجا گرفته می بردند . چون اینجا مجمع دختران و دو شیزگان می باشد جوانان هم خود را برای دیدار محبوبان خویش بدین جا میرسانند و جایگاه معاشقه و مشاعره های عاشقانه می باشد که در ادب عامیانه پشتو مقامی خاص دارد .

۴۲ . سورنی : معادل است باکنیز .

۴۳ . خندق : يك منطقه عمیق و عریض زمین را گویند که از آب پر باشد . ولی در اصطلاح تاریخی خندق را وقتی می کنند و درست میگردند که خطر تجاوز دشمن بر شهر و یا کدام قلعه مستحکم می بود . شاهان و امیران به غرض دفاع از شهر و یا قلعه به عرض و عمیق زیاد خندق درست میکردند ، که در مواقع لازم پل آنرا برداشته ، آب پر میگردند تا دشمن نتواند از آب عبور نماید . یادداشت (مؤلف) .

۴۴ . عبدالر وف بینوا «پښتو قرآنت دیولسم تولکی لپاره» (دولتی مطبعه ۱۳۵۱) ص ۱۵۵ .

۴۵ . وکیلی ، عزیز الدین ، فوفلزائی «تیمور شاه درانی» ص ۲۵ .

۴۵ . کانگوفسکی «درانیان و امپراطوری» ترجمه داکتر گل محمد

نورزی ص ۱۱ .

۴۶ . عین کتاب . ص ۱۱ .

۴۷ . تیمور شاه درانی .

۴۸ . وکیلی عزیز الدین فوفلزائی «دره الزمان» (مطبعه دولتی

۱۳۳۷) ص : ۶۵ .

۴۹ . عین کتاب ص ۵ و ۶ .

۵۰ . عزیز الدین وکیلی فوفلزائی «دره الزمان» ص ۶ .

۵۱ . رویه پخته : رویه پخته معادل بود با صد پول و رویه کابلی

کمتر از آن . (سه تنگه)

- ۵۲ . وکیلی عزیزالدین، «درة الزمان» (ص ۷) .
- ۵۳ . وکیلی عزیزالدین فوفلزانی «تیمور شاه درانی» جلد اول ص ۲۳ .
- ۵۴ . تیمور شاه درانی ص ۳۳۰ .
- ۵۵ . عین کتاب ص ۳۹ .
- ۵۶ . عین کتاب ص ۳۵ .
- ۵۷ . عین کتاب ص ۳۴ .
- ۵۸ . عین کتاب ص ۳۴ .
- ۵۹ . ۶۰ . عین کتاب ص ۳۴ .
- ۶۱- تیمور شاه درانی جلد اول ص ۲۶۶ .
- ۶۲- رر رر ص ۱۲۱ .
- ۶۳- عین کتاب عین ص .
- ۶۴- رر رر
- ۶۵- رر رر
- ۶۶- عین کتاب صفحه ۱۲۱
- ۶۷- رر رر ۱۲۱
- ۶۸- رر رر ۱۲۱
- ۶۹- تیمور شاه درانی ص ۳۳ .
- ۷۰- تیمور شاه درانی ص ۳۳ .
- ۷۱- کانکو فسکی، ددرانیانو امپراطوری «پاورقی ص ۳۳ .
- ۷۲- کانکو فسکی (د درانیانورر
- ۷۳- حبیب، داکتر اسدالله «جنبش جنگنامه سرایی» مجله خراسان، کابل مطبعه دولتی سال ۱۳۶۱ هـ ص ۴۹ .
- ۷۴- غبار «افغانستان در میسر تاریخ» ص ۵۵۵ .
- ۷۵ (عین کتاب ص ۳۹۴ .
- ۷۶- حبیبی عبدالحی (تاریخ مختصر افغانستان) جلد دوم (مطبعه دولتی) ص ۵۱ .
- ۷۷- کانکو و فسکی (ددرانیانو امپراطوری) ترجمه پوهندوی دکتور نوززی (دولتی مطبعه - کابل) پاورقی ص ۱۸۶ .

۷۸- پاورقی درة الزمان ص ۴۲۴.

۷۹- مقصد از شاه بابا (تیمور شاه درانی) است .

۸۰- تیمور شاه درانی ص ۷۵.

۸۱- نوت : تاجائیکه نگارنده ارتباطات قومی و خویشی نزدیک با مردم قریه دارد . اهالی قریه عقیده دارند که نام اصلی قریه شان آب چکان است نه بلو چکان نه لچکان ، از قریه که موجود است نیز بیشتر به طرف نظریه و عقیده آنها موافق است . زیرا در دامنه کوهیکه این قریه موقعیت دارد ، چشمه موجود است که آب آن می چکد سر چشمه میگیرد و مردم از قطره ، قطره آبی که در ریت سنگ آنرا آب چکان نامیده اند . به روایام آب چکان به بلوچکان و بالاخره حذف (ب) لوچکان معروف گشته است . (مؤلف رساله)

۸۲- م فهار « احمد شاه بابا » ص ۱۲۹ .

۸۳ .

۸۴- نی : سازی است بادی که از چوب یانی سازند و آن طبیعی ترین و قدیم ترین آلات موسیقی است که در ایران و افغانستان از دیر زمان رواج داشته است (فرهنگ دو کشور معین) .

۸۵- چنگ : الت موسیقی از ادوات الاوتار که انواع ابتدائی آن شکل ماثت داشت و شامل یک تخته به طول تقریباً یک کزویک میله چوبی بود که بطور عمودی بر یک التهای این تخته نصب میشد (فرهنگ معین) .

۸۶-رود : نام اله از موسیقی است رود کی رود می نواخت و تخلص خود را رودگی گذاشت .

۸۷- بربط : یکی از متداول ترین و مهم ترین سازهای دوره های گذشته تاریخ ایران و غرب است (فرهنگ معین) .

۸۸- طنبور - یکی از آلات زهی و آن سازی است که کاسه و سطح آن کوچکتر از کاسه طنبور شروانیان بود و سطح آنها هموار بود .

۸۹- سه تار مخفف سه تاریعی طنبور و نام لحنی است از موسیقی (اکبر نامه ص ۶۳) .

۹۰- درة الزمان . ص ۱۲۰ .

۹۱- مرحوم قاضی عطاوالله خان « فصل زما نشاه » .

- ۹۳- م غبار ص ۴۰۱ .
- ۹۴- تیمور شاه درانی ص ۳۳۳ .
- ۹۵- عطائی ابراهیم «دجرگو وطن» مطبعه سال ۱۳۶۱ .
- ۹۶- رښتیا ، سید قاسم ، په نولسمه پیړۍ کی افغانستان (دولتی مطبعه کال ۱۳۴۱) پاورقی ص ۱۴-۱۷ .
- ۹۷- س . رښتیا س ۱۴ - ۱۵ .
- ۹۸- عین کتاب ص ۱۴ - ۱۵ .
- ۹۹- س رښتیا ص ۱۴ - ۱۵ .
- ۱۰۰- عین کتاب ۱۴ - ۱۵ .
- ۱۰۱- عین کتاب ۱۴ - ۱۵ .
- ۱۰۲- عین کتاب ۱۴ - ۱۵ .
- ۱۰۳- کافر سیاہ پوش : مردمان نورستان امروزی را قبل از مشرف شدن . شان بدین اسلام بنام کافر سیاہ پوش می گفتند . چون همیشه لباس سیاہ می پوشیدند لهذا سیاہ پوش نامیده میشدند .
- ۱۰۴- بنگش : قومی است که دریک دره نسبتاً طولانی که از طرف شمال به کوه های خیبر شرق و جنوب به قبیله بزرگ ختک و جنوب ان قوم وزیر و بطرف غرب ان قوم توری سکونت دارند مانند مردمان خیبر لباس می پوشند و شباهتی از نگاه قد و صورت به مردم پشاور دارند .
- ۱۰۵- حاجی رحمت الله خان بستی حاجی دریاخان و وزیر عصر شاه شجاع بود که نام (کوچه وزیر) در کابل بنام همین وزیر مسمی گردیده است .
- ۱۰۶- عبدالروف بینوا (پښتنی میرمنی) .
- ۱۰۷- عبدالروف بینوا پښتنی میرمنی ص ۶۲ .
- ۱۰۸- از یاد داشتهای پوهاند عبدالحي حبيبي .
- ۱۰۹- موهن لال ، ص ۲۵ .
- ۱۱۰- موهن لال ص ۲۵۰ .
- ۱۱۱- عین کتاب ص ۲۶ .
- ۱۱۲- قاضی عطا واللہ خان دښتنو تاریخ ، دویم جلد ، طبع پشاور

۱۱۳- آزیاد داشتهای استاد محترم پوهاند حبیبی .

۱۱۴- موهن لال ص ۲۱۵ .

۱۱۵- موهن لال ص ۲۱۵ .

۱۱۶- موهن لال ص ۲۱۵ .

۱۱۷- وکیلی فوفلزائی تیمورشاه درانی (ص ۶۱۵) .

۱۱۸- موهن لال ص ۲۱۶ .

۱۱۹- موهن لال ص ۲۵ .

۱۲۰- موهن لال ص ۲۲۴ .

۱۲۱- موهن لال ص ۹۷ .

۱۲۲- غلام خانہ: قطعات سوارہ شاهی را می گفتند که در تحت امر قوماندان از بهترین جوانان انتخاب می گردیدند که بعد ها به نام رساله شاهی و امروز بنام کارد ملی یاد می کنند. مقصد ازین غلامان، غلام بچه ها نبود که خریده می شدند و به کار های شاقه گمارده می شدند بلکه این غلام بچه ها مرکب از اعضای مقرب پادشاه، پسران اجزا سلطنتی و پسر های اعیان و اشراف خوالین پسران صاحب منصبان دربار بود همچنان پسران انعه اشراف و صاحبان نفوذ از مناطق مختلف واقوام مختلف به شکل یرغمل و گروگان نیز درین غلام خانہ محافظت می شدند با اینها چون شهزاده گان سلوک میشد تحت تربیت گرفته میشدند بر علاوه اغذیه البسه و اسب، نوکر که معاش آن از بودجه دولت پرداخته میشد. مانند سایر شهزاده گان معاش مستمری (جیب خراج) نیز داشتند، وقتی بزرگ میشدند طبق استعداد و لیاقت خود به مناصب مهم دولتی مقرر می شدند با دختران اعیان و اشراف از دواج می کردند و عیال آنها نیز چون زنان اشراف زادگان مستحق معاش مستمره بودند .

۱۲۳- موهن لال ص ۱۹۲ ج اول.

۱۲۴- جریده ازاد افغانستان، شماره ۵۸، ص ۳ و سال ۱۳۳۳ (پشاور)

موسس عبدالحی حبیبی افغانی .

۱۲۵- حلوا: غذائی است شیرین که از روغن وارد و شکر و هیل و کلاب

ساخته میشود و انواع مختلف دارد (مؤلف) .

۱۲۶- شنبلیله : نوع گیاهی است که در غذا انداخته میشود (فرهنگ معین) (۱۲۸) .

۱۲۷- زر شکی : برنگ زر شك (فرهنگ معین) .

۱۲۸- کباب از نوابل : گوشت قطعه قطعه شده و بریان و در آتش بریان کرده می شود و اقسام مختلف دارد (فرهنگ معین) .

۱۲۹- قلیه - نوعی خوراک از گوشت که در تابه یا دیگ بریان کنند که به انواع مختلف پخته شود (فرهنگ معین) .

۱۳۰- آچار - انواع پرورده ها و ترشیا در آب لیمو و سرکه و مانند ان (انواع ترشی) (فرهنگ معین) .

۱۳۱- ناشیاتی - نام میوه ای است منابه امرود در زردی (انند) (فرهنگ معین) .

۱۳۲- حمید کشمیری (اکبرنامه) تحشیه علی احمد نعیمی محمد ابراهیم خلیل (ص ۵۵ - ۷۲) طبع کابل (مطبعه دولتی - از نشرات انجمن تاریخ) .

۱۳۳- جنبش جنگنامه سرائی ، مجله خراسان ص ۶۳ ،

۱۳۴ - اکبر نامه ص ۲۱۸ - ۲۲۱ .

۱۳۵- خافی مرزا یعقوب علی (بادشاهان متاخر) جلد اول (کابل مطبعه دولتی) ص ۱۰۲ - ۱۰۳ .

۱۳۶- بینوا - پبنتنی میرمنی (ص ۱۱۳) .

۱۳۷- دکترجی - ایل یاور سکی (سفارت روسیه تزاری پدر بار امیر شیرعلی خان در سالهای ۱۸۷۸ و ۱۸۷۹ ترجمه عبدالغفور بریننا ص ۵۰ پاورقی .

۱۳۸- افغان نستان در میسر تاریخ ص ۵۹۵ .

۱۳۹- مصدیق فرهنگ (علل و مقدمات جنگ دوم افغان و انگلیس) افغان انگلیس دوم جنگ ، اجتماعی و امور تاریخ انستیتوت له خوا ص ۷۰۶ .

۱۴۰- م، صدیق فرهنگ ص ۹۰۸ .

۱۴۱- محمود ، محمود (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ جلد چارم طبع چارم (شرکت نسبی اقبال و شرکا) ص ۱۲۹۷ - ۱۲۹۹ .

۱۴۲- عین کتاب ص ۱۲۹۸ .

- ۱۴۳- بینوا «پښتنی میرمنی» ص ۲۵ .
- ۱۴۴- امیر عبدالرحمن خان «تاج التواریخ» ص ۱۳۴ .
- ۱۴۵- تاج التواریخ ص ۱۳۲ .
- ۱۴۶- دپښتو تاریخ ص ۸۳ .
- ۱۴۷- تاج التواریخ ص ۶ .
- ۱۴۸- حسن کاکړ «حکومت وجامعه افغانی در زمان امیر عبدالرحمن خان»
- ۱۴۹- سراج التواریخ جلد سوم ص ۷۰۲ .
- ۱۵۰- امیر عبد الرحمن «تاج التواریخ» جلد (۲) ص ۱۰-۱۱-
- ۱۲- سال طبع ۱۳۲۲ .
- ۱۵۱- تاج التواریخ، ص ۷۸ .
- ۱۵۲- عین کتاب، ص ۶۷ .
- ۱۵۳- تاج التواریخ، ص ۱۴۱ .
- ۱۵۴- تاج التواریخ، ص ۴۹ .
- ۱۵۵- عین کتاب، ص ۴۹ .
- ۱۵۶- مقصد از قباله مهر است
- ۱۵۷- قاضی عطالله خان «پښتنو تاریخ لومړی ټوک (دملی دفاع مطبعه کابل) کال ۱۳۵۶، ص ۱۴۵ .
- ۱۵۸- پښتنی : مؤلف سمندر، ص ۵۸ طبع پشاور .
- ۱۵۹- مرزا صابر خان از قلعه صابر گلنکار بود که (واقعات جنگ های افغان وانگلیس رادر افغانستان به صورت عموم و بطور مشخص گروه مبارزین منطقه اوگر را نوشته که تا هنوز طبع نکرده است) . صابر اصلاً در زمان احمد شاه بابا زنده گی میکرد چون در تهیه کردن مواد خوراکه از کابل به گرم و پشاور کمکی زیادی به احمد شاه بابا کرده بود ، احمد شاه بابا در عوض قلعه را که در یک ونیم جریب زمین اعمار گردیده بود به او بخشید که تا امروز به همان نام منسوب است ، شجره صابر تا گلنکار «انا» قرار ذیل ذکر گردیده .
- صابر پسر حنیف ولد حریف ، مسجدی ولد سلیمان که پدر گلنار انا بود و رابطه دوستی با سلطان محمد خان نویسنده اصلی این یادداشت ها است
- ۱۶۰- داکتر سامعه عبادی یادداشت های شخصی .

- ۱۶۱- مجله کابل: ۱۲ گنه کب ۱۳۵۲ داستعمار پر ضد در وهيله
پښتنو جگړې، عبدالرحيم رحيم ليکنه ص ۱ .
- ۱۶۲- مراد از سور (سرخ) يك نرد انگرېز است .
- ۱۶۳- در بين مواضع مشهورېکه در ضلع وسطی ژوب موقعيت داره
و بنامهای قريه ميرعنی حيل، مسافرپور، اخترزانی ياد می کنند که از
انجمله يکی هم قلعه سينت الله که در بالای سرک ايوزی وکوينه
موقعيت دارد، چون اين قلعه راسيف الله نام اباد کرده بود، نهض
تا امروز بهمين نام ياد می گردد. خپلواکی تړون ص ۳۰ .
- ۱۶۴- مچ، نام زندانی است در دره بولان سر زمين بلوچ .
- ۱۶۵- میاخان ايریدی (خپلواکی تړون) کابل ۱۳۵۱ ص ۱۵۵
- ۱۶۶- ترور در پښتو بمعنی خاله است، که احتراماً بهرزن محترم هم
گفته می شود. مانند مور و انا .
- ۱۶۷- پښتانه لغوی توك (د سنبلې: هغه، ۱۳۴۹ کال (مهتم میا خان
ايریدی) ص ۸۹ .
- ۱۶۸- میاخان ايریدی خپلواکی تړون کال ۱۳۵۱ (دولتی مطبعه
کابل) ص ۱۳۱ .
- ۱۶۹- عين کتاب ص ۱۳۳ .
- ۱۷۰- همان کتاب ص ۱۳۱ .
- ۱۷۱- همان کتاب ص ۱۳۲ .

اسماء الرجال

آ :

آدم خان - ٤ .

آقامحمد - ٦٠ .

الف :

ابراهيم - ٨٤ .

ابدالي - ١٣ - ٥٩ .

اتمانخيل - ١٠٩ .

احمد شاه - ٥ ، ١ ، ٢ ، ٣ ، ٩ ، ١٠ ، ١١ ، ١٣ ، ١٤ ، ١٥ ، ١٦ ، ١٧ ،

٢١ ، ٢٢ ، ٢٨ ، ٣٠ ، ٣١ ، ٣٢ ، ٣٣ ، ٣٤ ، ٣٥ ، ٣٨ ، ٣٩ ، ٤٢ ، ٤٤ ، ٥٢ ،

٨٥ ، ٩٠ ، ٩٢ ، ٩٧ .

اکرم شهيد ، (زن) ، ٩٩ .

اعظم شاه - ١٤ ،

امان اله (غازی) ١٠٣ .

امير حبيب اله - ٥ ، ٥ ، ٤٦ ، ٤٧ ، ٥٢ .

امير دوست محمد - ١٨ ، ١٩ ، ٤٦ ، ٤٧ ، ٤٨ ، ٤٩ ، ٥١ ، ٥٢ ، ٥٤ ،

٥٥ ، ٥٦ ، ٥٧ ، ٥٨ ، ٥٩ ، ٦٠ ، ٦١ ، ٦٢ ، ٦٣ ، ٦٤ ، ٦٦ ، ٦٧ ، ٧٦ ، ٨٠ .

امين الملك - ٥٢ .

امير محمد افضل - ٦٠ ، ٦١ ، ٧٨ ، ٧٩ .

- امیر شیر علی خان - ۶۲ ، ۷۷، ۷۶ ، ۸۴ ، ۹۹ ، ۱۰۶ .
- امیر حیدر - ۲۴ .
- امین الہ زمیریالی ۳۱ .
- اعظم خان - ۴۴ .
- امیر محمد خان ۸۳ .
- اسحق خان : ۸۴ .
- اکبر خان (خان مومند) ، ۸۵ ،
- اسلام خان : ۴۸ .
- امیر عبدالرحمن : ۴۷ ، ۷۸، ۷۹، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۸ .
- اعلیٰ حضرت امان الہ - ۱۰۰ .
- پ :
- بو بو جان (میرمن) ۸۰ ، ۸۱ .
- بی بی کرمی - ۴۷ ، ۵۱ ، ۶۲ .
- بی بی حلیمہ - ۴۷ .
- بی بی حوا - ۲۰ .
- بینوا : ۱۰۲ ،
- بقاخان کوهستانی ۶۳ .
- بی بی سندو : ۴۴ .
- بہرام خان : ۴۵ .
- بی بی صاحبہ : ۱۰۳ ، ۱۰۴ .
- بخت نامہ : ۱۰۴ ، ۱۰۵ .
- بلقیس بیگم : ۳۳ .
- ت :
- تیمور قلی خان : ۴۷ .
- تیمور شاہ : ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۹ ، ۳۵ ، ۳۸ ، ۴۰ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۶ ، ۵۳ .
- پ :
- پایو : ۸۳ .
- پردل خان : ۴۸ .

پير محمد خان : ٤٧ ، ٤٨ .

ج :

جان نثار خان کابلي : ٣٠ .

جمعه خان : ٤٨ ،

جنرال ميکلي : ١٠٥ .

جنرال بيلد : ١٠٥ .

ح :

حاجي کشمير خان : ١٠٥ .

حاجي رحمت اله خان : ٥٩ .

حافظ رحمت خان : ١٠٣ .

حبیب آکا : ٩٨ .

حسين علي : ٧٨ .

حيات اله خان : ٨٤ .

حميد کشميري : ٤٧ .

خ :

خان مراد خان : ٥٢ .

خان علوم عبدالرحمن خان : ٨٤ .

خديجه سلطان : ٢٢ .

خوشحال : ٥٢ ، ٥٣ .

خواجه خانجي : ٥٢ ، ٦٣ .

خواجه عبدالله خان : ٣٢ .

خيرو خان (خير الله خان) : ٦٣ .

د :

دوخانی - ٤ ، ١٤ .

ه :

راضيه بيگم : ١٤ ، ١٧ .

رحمت اله خان : ١٨ ، ٧٨ .

رحمت شاه خان : ٨٣ ،

رنجيت سنگ : ٤٠ .

رحمدل : ٤٨ .

ز :

رره گرمزا : ك

زرغونه انا : ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۵۲ .

زمانشاه : ۱۷ ، ۲۰ ، ۲۴ ، ۳۳ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۵۳ ، ۵۴ .

زينب : ۳۲ ، ۵۴ .

زهرا : ۱۰۶ ، ۱۰۷ .

ظ :

ظهیرالدين محمد بابر : ۱۶ .

ع :

عاشه : ۷۷ .

عاشيه سلطان ۴۷ .

عبدالرحمن خان (خان علوم) ۸۴ .

عبدالرحيم : ۵۲ .

عبدالامين قاجي : ۵۵ .

عبدالرشيد : ۵۵ .

عبداله (نامزاد زهرا) ۱۰۶ .

عبدالحيب خان : ۱۴ ، ۴۵ .

عباس قلى : ۲۲ .

عبدالرحيم هوتك : ۲۴ .

عبدالخالق خان : ۳۸ ، ۴۳ ، ۴۴ .

عبدالحميد خان : ۵۴ .

عوض قوم فيروز كوهي : ۳۲ .

عظامحمد خان ، ۴۴ ، ۴۸ .

عنايت اله خان : ۸۴ .

على شاه افشار : ۱۳ .

علم خان دراني : ۱۸ ، ۴۴ .

عمرا : ۸۵ .

غ :

غازي ادی : ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰ .

غلام حيدر خان (چرخي) : ۸۵ .

غلام محمد (غبار) : ۱ .

غلام محمد فوفلزانی : ۶۰ .

ف :

فاطمہ بیگم : ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۹ ، ۳۹ .

فیروز الدین (حاجی) : ۱۴ .

فراہوز خان : ۸۵ .

فیض احمد خان : ۸۲ .

فقیر محمد خان : ۸۵ .

ق :

قاصی سعد اللہ خان : ۸۴ .

قاضی عطاء اللہ خان : ۹۸ .

قیصر : ۵۳

ک :

کلان خان (بارکزانی) : ۵۲ .

کرنیل رید : ۱۰۵

کامران : ۲۱ ، ۲۴ ، ۴۰ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴

کندل : ۴۸ .

گ :

گل محمد خان : ۵۵ .

گوہر نسا : ۱۴ ، ۱۶ ، ۲۰ .

گیتی فیروز : ۲۱ .

گوہر تاج : ۲۱ ، ۶۱ .

گل نار : ۱۱ : ۹۵ ، ۹۶ .

ل :

لافوریہ : ۵ .

لوپلی : ۷ .

لاردسیون : ۷۹ .

لویہ ادی : ۴۵ ، ۴۷ ، ۵۳ . ۵۳ ، ۵۴ .

- . میرمن اکرم : ۹۶ ، ۹۷ ، ۹۸ .
 . میرمن پښتنه : ۱۰۱ .
 . میرمنو : ۳۰ ، ۳۲ .
 . میرمن عینو : ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ .
 . میرمون : ۳۲ .
 . میر سیف الدین : ۳۴ .
 . مالکم : ۴۰ .
 . مستوره : ۴۵ .
 . معصومه ترور : ۱۰۶ .
 . محمدامین بارکزائی : ۸۵ ، ۸۶ .
 . میرزا گل محمد خان : ۸۶ .
 . محمد جان وردک : ۱۰۰ .
 ن :
 . محمد عثمان خان صافی : ۱۰۰ .
 . میر بچه خان : ۱۰۵ .
 . مدد خان : ۴۷ .
 . میرمن خجو (خدیجه) : ۴۷ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۳ .
 . محمد عظیم خان : ۴۸ .
 . ملا رشید کندهاری : ۵۲ .
 . منصور خان : ۵۲ .
 . مرتضی : ۵۳ .
 ن :
 . نازو : ۵۲ .
 . نورالحرم : ۴۷ .
 . نواب اسد خان : ۴۸ ، ۵۵ .
 . نواب صمد خان : ۴۸ .
 . نواب طره باز خان : ۴۸ .
 . نواب محمد خان : ۴۸ .
 . نوابه خانم : ۶۵ ، ۶۷ .
 . نورمحمد خان (بابری) : ۲۴ .

نواب سردار خان : ۳۴ .

نصرالله خان : ۸۵ .

نورمحمد خان ۸۵ ، ۱۰۱ .

نادر افشار : ۱ ، ۳ .

نصیر خان بلوچ : ۱۴ .

س :

سردار علم خان (درانی) : ۱۹ ، ۴۴ .

سرفراز خان : ۲۰ ، ۵۴ ، ۶۴ .

سر دار یونس خان : ۲۰ ، ۳۹ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۵۳ ، ۵۴ .

سردار محمد ہاشم : ۷۷ .

سر دار محمد شریف : ۷۷ .

سر دار محمد ابراہیم : ۷۷ ، ۸۴ .

سردار محمد عمر : ۷۸ .

سردار محمد سرور خان : ۷۹ .

سردار محمد اعظم خان : ۸۱ .

سردار یارمحمد ، ۸۲ .

سردار شریندل خان : ۸۳ .

سردار حبیب الہ خان : ۸۳ ، ۸۵ .

سردار عبدالقدوس : ۸۴ .

سردار محمد یوسف خان : ۸۵ .

سردار کندل خان : ۴۰ .

سردار دلاور خان : ۴۳ .

سردار محمد کریم : ۴۴ .

سردار زمان خان : ۳۴ .

سردار محمد ایوب خان : ۹۳ ، ۹۴ .

سلیمان : ۹۵ .

سراج الخواتین : ۴۷ .

سلطان محمد خان : ۴۸ ، ۶۱ .

سعید محمد خان : ۴۸ .

- سدو خان : ۵۹ .
- سليمان (شہزادہ) : ۱۴ ، ۳۳ ، ۴۲ ، ۴۳ .
- سردار نواب خان : ۱۴ ، ۸۴ .
- سلطان عزيزالدين : ۱۴ .
- سيف الدين : ۵۶ .
- سردار سلطان احمد : ۶۶ .
- سردار شهنواز : ۶۶ .
- ش :
- شاعرخ : ۱۲ .
- شاه نور : ۱۴ .
- شاه پور : ۱۴ .
- شہزادہ محمد ايوب : ۷۱ ، ۷۸ ، ۷۹ .
- شہزادہ عباس : ۶۱ .
- شہزادہ قيصر : ۲۴ .
- شہزادہ يونس : ۳۳ .
- شاه ولي خان باميزائي : ۳۳ ، ۳۸ ، ۳۸ ، ۴۳ .
- شہزادہ عبدالرزاق : ۲۴ .
- شہزادہ سليمان : ۳۸ .
- شہزادہ الملك (شاه شجاع) : ۳۹ ، ۴۵ ، ۵۵ ، ۵۹ ، ۱۰۳ .
- شہزادہ عمر جان : ۴۰ .
- شيردل خان : ۴۰ .
- ص :
- صابره (صابو جان) : ۷۷ ، ۹۵ .
- صابو جان : ۴۷ .
- صاحبہ بيگم : ۳۳ ، ۱۰۳ .
- صالحہ : ۳۴ .
- صاحبہ محل : ۱۴ .

و :

وکیلی فوفلزانی : ۲۱ ، ۲۲ ، ۳۳ .

وزیر فتح خان : ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۵ ، ۴۸ ، ۵۲ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۶۶ .

وفادار خان : ۵۵ .

ه :

هری سنگ : ۶۱ .

همایون : ۱۴ ، ۲۹ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۸ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۵۳ .

ی :

یارمحمد خان : ۴۸ ، ۱۰۱ ، ۱۰۳ .

یزدان بخش : ۲۲ .

Property of ACKU

۱۵ :
۱۶ : ۳۲ ، ۳۳ ،
۱۷ : ۳۲ ،
۱۸ : ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ،
۱۹ : ۳۶ ،
۲۰ :
۲۱ : ۳۷ ، ۳۸ ،
۲۲ : ۳۸ ، ۳۹ ،
۲۳ : ۳۹ ،
۲۴ :
۲۵ : ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ ،
۲۶ : ۴۴ ،
۲۷ :
۲۸ : ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۴۹ ،
۲۹ : ۴۹ ،
۳۰ :
۳۱ : ۵۰ ،
۳۲ : ۵۰ ، ۵۱ ،
۳۳ : ۵۱ .

اسماء الاماكن

- الف :
- اتك : ۲۴ ، ۹۳ .
- استالف : ۳۴ .
- ايران : ۴۵ ، ۶۱ ، ۷۸ .
- ارغنداب : ۹۷ .
- پ :
- باميان : ۵۵ ، ۵۷ .
- باجور : ۸۵ .
- بخارا : ۵۶ ، ۶۱ .
- بولدك : ۹۲ .
- بولان : ۱۰۰ .
- پ :
- پشاور : ۱۷ ، ۲۲ ، ۲۴ ، ۵۴ ، ۸۵ ، ۱۰۰ .
- پلم علم : ۹۶ .
- ت :
- تل وپيوار : ۱۰۰ .
- تکاب : ۵۶ ، ۵۸ ، ۱۰۰ .
- تالقان : ۸۲ .

تنته : ۳۲ .

ج :

جاجی میدان : ۱۰۰ .

چکد لک : ۵۹ .

چمرود : ۱۰۰ .

خ :

خوست : ۸۴ ، ۱۰۰ .

خیبر : ۱۱ .

خورد کابل : ۹۵ .

خسار : ۱۱ .

د :

دکه : ۱۰۰ .

دره سوات : ۱۰۵ .

دهراوود : ۹۶ .

دیره غازی خان : ۱۰۰ .

روسیه : ۳۹ ، ۴۰ ، ۷۷ ، ۹۲ .

ر :

روسیه : ۳۹ ، ۴۰ ، ۷۷ ، ۹۲ .

س :

سیستان : ۴۵ .

سر هند : ۱۵ ، ۳۹ ، ۱۰۳ .

سند : ۱۷ ، ۳۲ .

شیرغان

سنگ نوشته : ۹۹ .

ع :

عاشقان و عارفان : ۱۰۶ .

علی مسجد : ۱۰۰ .

شبرغان : ۸۲ .

غ :

غزنه : ۹۳ ، ۵۶ .

ف :

فرانسه : ۹۲ ، ۳۹ .

ق :

..... قلعه قاضي : ۹۹ .

ك :

كو هستان : ۴۷ ، ۴۹ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۶۳ ، ۶۴ .

كشمير : ۵۴

كندهار : ۲۸ ، ۳۱ ، ۳۴ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۵ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۶۲ .

۷۹ ، ۸۴ ، ۸۶ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۱۰۰ .

كابل : ۲۹ ، ۳۲ ، ۳۸ ، ۴۰ ، ۴۵ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۱ ، ۶۳ ، ۶۴ .

۶۶ ، ۶۷ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۹۲ ، ۱۰۰ .

كتواز : ۹۸ .

كوه قروغ : ۹۹ .

كويته : ۱۰۰ .

كوژك : ۱۰۰ .

كوهات : ۱۰۰

كوهدامن : ۳۳ ، ۵۸ .

كلنگار : ۹۶ .

گ :

گندمك : ۵۹ ، ۷۸ .

ل :

لاهور : ۳۲ ، ۳۶ .

لندن : ۷۹ .

لوگر : ۵۸ ، ۱۰۰ .

لوند خور : ۱۰۵ .

م :

مشهد : ۲۲ .

مزار شريف : ۹۲ ، ۹۴ ، ۹۵ .

ميوند : ۹۲ ، ۹۴ ، ۹۵ .



ن :

نجراب : ۵۶ ، ۱۰۰ .

ننگرهار : ۵۹ ، ۸۹ .

نورستان : ك .

نیشاپور : ۲۲ .

ه :

هلمند ۴۷ ، ۵۴ .

هرات : ۳۶ ، ۳۹ ، ۴۲ ، ۴۵ ، ۵۴ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۷۸ ، ۸۲ ، ۸۴ ، ۸۵ .

۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۳ .

هزارجات : ۷۷ .

هند : ۳۱ ، ۴۵ ، ۵۵ ، ۶۱ ، ۷۹ .

Property of ACKU

**The Position and Role of
Afghan Women in
Afghan Society**

**From the Late 18th to the
Late 19th century**

**Center of Social sciences DRA
Academy of sciences**

(by)

Muhaqiq Masooma Ismati

Kabul, 1365